



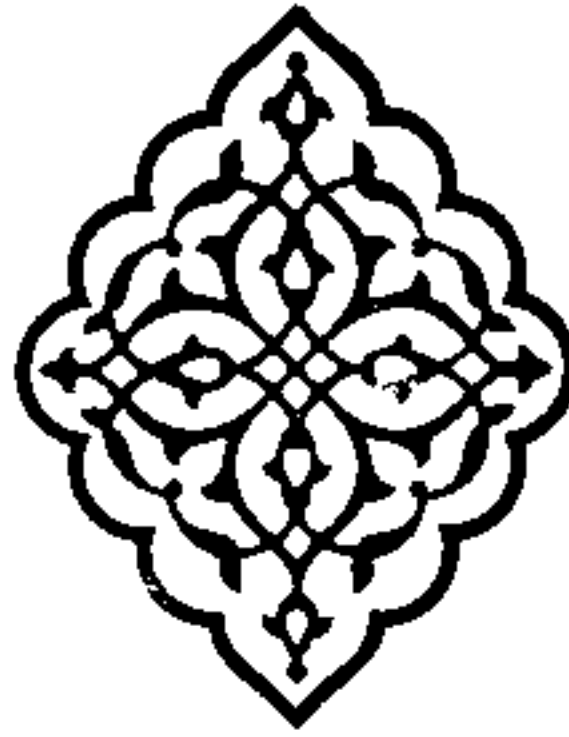
احوال و آثار

شیخ بہار الدین زکریا علیہ السلام

خلاصۃ العارفین

تصحیح و تحشیہ و کوشش

بانو دکترا شمیم محمود زیدی



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۳۹۴ ہجری قمری

۱۹۷۴ میلادی

به مناسبت صدمین سال تولد علامہ اقبالؒ به حساب ہجری قمری

۱۳۹۴ ————— ۱۲۹۴

# نہ تم

به روان تابناک فارسی گوی اندیشمند فیلسوف بزرگوار

حکیم الامت شاعر مشرق

علامہ دکترا محمد اقبال

رحمة الله عليه

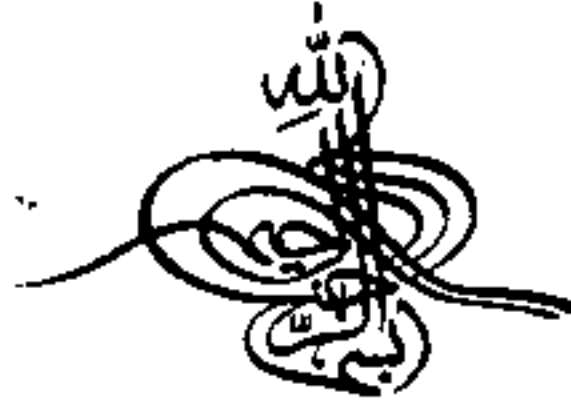
کہ بہ حق پیشوای فارسی گویان معاصر پاکستان است

عصر حاضر خاصہ اقبال گشت

واحدی کز صد ہزاران برگزشت

(ملک الشعراء بہار)

سخن مدیر



به نام خدای بخشنده مهربان

فکرتاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اراده دانش پرور و فرهنگ گستر  
اعلیحضرت شاهنشاه آریا مہر ایران و حضرت رئیس جمهور پاکستان  
به صورت اعلامیہ مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ ہجری شمسی برابر ۷ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تہیہ و تنظیم  
و اجرای طرح آن بہ وزارت فرهنگ و ہنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپردہ شد  
حسن نیت و حسن تعاون مسئولان دو وزارتخانہ طی مذاکرات بہ اندازہ یی بود کہ باشخص گردیدن حدود  
طرح، مقدمات اجرای برنامہ نیز فراہم شد و ہستہ مرکز بہ صورت ادارہ مرکزی در راولپنڈی بہ وجود  
آمد و آغاز بہ کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامہ مربوط باپوست  
اساسنامہ در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقق یافت .  
موافقتنامہ چنین شروع می شود :

» بہ منظور تشہید و ادامہ ہمکاری فرہنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان  
و برای رسیدن بہ حد اعلای تفاہم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانہ  
و ہمبستگی دوستانہ در این زمینہ ہا، دولت شاہنشاهی ایران و دولت جمہوری  
اسلامی پاکستان تصمیم گرفتہ اند کہ این موافقتنامہ را برای ہمکاری در زمینہ ہای فرہنگی  
و آموزشی منعقد سازند .«

و ہدف تاسیس مرکز در آغاز اساسنامہ این گونه آمدہ است :

”پاکستان افتخار دارد کہ دارای یک میراث فرہنگی است کہ در طی قرون از زبان و ادب و ہنر فارسی ماہی گرفتہ است . اینک بہ منظور حفظ و توسعہ و نشر و ترویج این میراث فرہنگی ، موسسہ بی بہ نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرہنگ و ہنر دولت شاہنشاہی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان بہ مدت نامحدودی در کشور پاکستان تاسیس می شود.“

برای رسیدن بہ این ہدف ، یکی از گامہا مطالعہ زندگانی پیشاہنگان بزرگ است کہ فرہنگ اسلامی را با زبان فارسی گسترشی بیکران و فروغی جاویدان دادند . گام دیگر تحقیق بر گفتہ ہا و نوشتہ ہای اینان است و نیز گامی دیگر تصحیح و طبع متون کهن است . اینک این سہ گام در یک زمان برداشتہ شدہ است و محقق نوخاستہ بانو دکتر شمیم محمود زیدی شرح احوال و آثار رادمرد ملتان و تصحیح مخطوطات آن بزرگوار را بصورت کتابی در آورده است . امیدواریم کہ این پیشکش ناچیز روشنگر گوشہی از جہان پناور و غنی فرہنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرہنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند .

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر حفیظی

راولپنڈی (پاکستان) ۱۰ آفریماہ ۱۳۵۱ ہجری شمسی

احوال و آثار

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی<sup>رح</sup>

و

خلاصۃ العارفین

بہ تصحیح و تشوہہ و کوشش

دکتر شمیم محمود زیدی



از التشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

راولپنڈی - پاکستان

۱۳۹۴ ہجری قمری

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۹۷۴ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ۲

گنجینه تصوف و عرفان

شماره ۱

## مختصات این کتاب

- نام کتاب : احوال و آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و خلاصۃ العارفین .
- مؤلف : دکتر شمیم محمود زیدی .
- سخن مدیر : دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .
- چاپ متن : میرزا محمد صادق ، ریپن پریس (چاپخانہ ریپن) ، بل رود ، لاہور ، تلفن : ۵۲۴۵۱ .
- چاپ آغاز و انجام و تصاویر : غلام علی پبلشرز ، ۱۰ ہسپتال رود ، لاہور ، تلفن : ۵۸۷۵۷ .
- ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
- تعداد : ۱۰۰۰ مجلد .
- قطع : ۲۴ × ۱۷ سانتیمتر .
- کاغذ : ۷۰ گرمی سفید ، ساخت پیکچرز لیمیتڈ ، لاہور (پاکستان) .
- ماشین نویس : عبدالرشید بن عبداللطیف کارمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .
- خوشنویس : مولانا سید انور حسین نقیس رقم ، لاہور .
- مدت چاپ : ۱۰ ماہ (از اسفند ماہ ۱۳۵۲ تا آذر ماہ ۱۳۵۳ خورشیدی) .
- صحافی و تجلید : غلام علی پبلشرز ، ۱۰ ہسپتال رود ، لاہور ، تلفن : ۵۸۷۵۷ .
- تاریخ چاپ و لشر : ۱۳۵۳ ہجری خورشیدی (۱۳۹۴ ہجری قمری ، ۱۹۷۴ میلادی) .
- محل انتشار : کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
- بہا : ۳۲ روپیہ پاکستان .

حق چاپ برای مؤلف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است





به نام خدای بخشاینده سمربان

## پیش گفتار :

شرح حال مربوط به هر کسی که باشد بجای خود جالب و دل انگیز است. بویژه اینکه احوال مربوط به بزرگانی باشد که مظهر مهر و محبت و نمونه کامل تسلیم و رضا هستند و همچون افرادی در هر زمان و در هر گوشه جهان از جنبه های روحانی و علمی و صفات عالی مردانگی مثل شجاعت و جوانمردی و مروت و سخا و صفا و تقوی و گذشت و دیگر خصایص بارز انسانی برخوردار بوده اند و مرتباً در کار تبلیغ و ترویج دین اسلام مشغول بوده اند. شبه قاره پاکستان و هند در ترویج و شیوع دین اسلام سهمی بسزا دارد و بزرگانی مثل معین الدین چشتی ، ابوالحسن هجویری ، قطب الدین بختیار کاکی ، بهاء الدین زکریا ملتانی و جلال الدین تبریزی از این دیار می باشند که در نقاط مختلف شبه قاره به کار تبلیغ خود مشغول بوده اند.

هنگامیکه سلاطین دهلی جهت تسخیر و توسعه ممالک از جایی به جایی دیگر مشغول به لشکرکشی بودند ، این بوریان نشینان خانقاه و سلاطین روحانی مشغول تسخیر قلوب های مردم و توسعه دین اسلام بودند و بتدریج در شبه قاره دو نوع حکومت بوجود آمد : یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری فرمانروایان دینی. زندگانی این روحانیون در فقر و فاقه و خرقه پوشیدن و در انزوا زیستن می گذشت و پادشاهان وقت بر در آنها در یوزگی می کردند و می توان گفت این حکومت دومین بود که عظمت حقیقی و ابدی و شکوه و جلال لازوال را در شبه قاره بنیاد نهاد. باید شرح حال و تعلیقات آنها جزء سهمی از تاریخ هند در عهد اسلام بشمار آید.

بنا بر این بنده نیز با کسب اجازه از حضور استادان ارجمند دانشگاه تهران بنوشتن همچون کتابیکه مشتمل بر احوال و آثار بهاء الدین زکریا ملتانی سمروردی میباشد ،

پرداختم و ضمناً تصحیح «خلاصۃ العارفين» را بر عہدہ گرفتم و باوجود مشکلات و دشواری های گوناگون مدت دو سال در جستجوی و تگاپوی احوال زندگی این عارف کامل و آثار گرانمایہ او بہ مطالعہ گذرانیدہ ام. آنانکہ در این راہ ہمیش رفتہ اند بخوبی می دانند کہ از تاریخ حیات و شرح احوال بیشتر شعرا و نویسندگان و دانشمندان و عارفان گاہی جزنامی در متون کتب و خلال اوراق تاریخ چیز دیگری بدست نمی آید و عہدہ مدارک و اسناد تاریخی معتبر تنها بذکر چند سطر قناعت شدہ است کہ بعضی ہا پر از اغلاط و خلف از سلف خود بدون کمترین توجہ بہ صحت و سقم مطالب و تاریخ عیناً نقل کردہ و بہ ہیچوجہ سررشتہ تازہ بدست محقق ندادہ است و بنا بر این برای محققین احیای آثار ناشناختہ کاری مشکل و بفرنج می گردد.

در شبہ قارہ پاکستان و ہند چہار سلسلہ معروفیت و شہرت چشمگیری دارند و عبارتند از سلسلہ قادریہ کہ منسوب بہ حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی است ، و سلسلہ نقشبندیہ کہ منسوب بہ شیخ بہاء الدین نقشبند است ، و سلسلہ چشتیہ کہ منسوب بہ خواجہ معین الدین چشتی است و سلسلہ سمروردیہ کہ مؤسس اعلائی آن شیخ المشایخ شہاب الدین سمروردی صاحب «عوارف المعارف» و مؤسس آن در شبہ قارہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سمروردی است ، ہر کہ بہ تاریخ اجتماعی مسلمانان شبہ قارہ پاکستان و ہند وارد باشد ہی دانند کہ آنچه تاریک ترین گوشہ های شبہ قارہ را با نور اسلام و ایمان منور کردہ و پردہ های ظلمت را زدودہ مساعی و کوشش های بیروان سلسلہ سمروردیہ بودہ اند. در قرن ہفتم ہجری و اوایل قرن سیزدہم میلادی شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی از شیخ شہاب الدین سمروردی خرقہ خلافت گرفتہ بہ شبہ قارہ آمد و بنا بہ دستور مرشد خود ملتان را برای کارہای تبلیغی خود برگزید ، در مدت خیلی کم مردم ناحیہ پاکستان فعلی بہ کوشش ہی شیخ حلقہ بگوش اسلام شدند و امروزہ ہم در زوایای سند و پنجاب و گجرات و بنگال و کشمیر و مقابر آن ستارگان کہ از خورشید شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی منور شدہ اند بہ ترویج دین اسلام کوشیدہ اند و مرجع خاص و عام هستند.

شخصی کہ در این کتاب مورد بررسی قرار گرفت ، شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی از سر آمدان مکتب روحانی اسلام است ، او مرشد شیخ فخر الدین عراقی شاعر شہیر قرن ہفتم و امیر حسینی عارف نہریر ہروی است. نگارندہ از ہنگامیکہ مصمم بانجام چنین کاری شد تا امروز ہموارہ تفحص و تحقیقی جدی را وجہہ ہمت قرار داد و این امر را با شوق

تمام تعقیب کرد و در انجام این کار از انواع وسایل و تدابیر لازم استفاده نمود تا این که رساله حاضر شکل یافت و به جهت این امر و ادای وظیفه بسیاری کتب موجود اعم از خطی و چاپی چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالعه و بررسی و در پرتو همین تفحصات بود که توانست به آرزوی دیرینه خود جامه عمل پوشانیده رساله حاضر را عرضه بدارد.

هر چند در این مقدمه قصد و مجال آن نیست که سخن به تفصیل رود و بحث به درازا کشیده شود، ولی در عین حال ناگزیر از عنوان بعضی مطالب میباشد تا رساله حاضر را از هر حیث معرفی نماید. از اینرو سخن خود را به چند عنوان خلاصه می‌کنیم:

رساله حاضر شامل پنج باب و یک مقدمه است. در مقدمه دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی و مذهبی ملتان که جای تولد و مرکز تبلیغ و ارشاد شیخ بهاء الدین زکریا بوده سخن رفته است و ضمناً مسلک شیخ را که مسلک سهروردیه بوده مورد بررسی قرار داده است.

باب اول شامل دو فصل است: فصل اول دربارهٔ احوال زندگی شیخ و فصل دوم شامل شرح حال اعقاب و احفاد شیخ می‌باشد.

باب دوم هم شامل دو فصل است: در فصل اول دربارهٔ مرشد روحانی شیخ شهاب الدین سهروردی و از خدمت عرفانی و ادبی او سخن رفته است و فصل دوم شرح حال مریدان شیخ را شامل میشود.

باب سوم به بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش اختصاص داده شده و باز به دو فصل منقسم می‌شود و در فصل اول از امرای معاصر شیخ و در فصل دوم دربارهٔ مشایخ معاصر شیخ بحث رفته است.

باب چهارم شامل بحثی راجع به ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ می‌باشد و در این باب متن کتابی را نقل کرده‌ام که خوشبختانه به نسخه منفرد او دسترسی پیدا کردم. این کتاب تحت عنوان «رساله بهاء الدین زکریا» بیان شده است.

باب پنجم که بخش دوم این رساله می‌باشد دربارهٔ تصحیح و تفسیر «خلاصه العارفين» میباشد، این باب به سه فصل منقسم شده: فصل اول آن دارای مقدمه‌یی است که در آن از ارزیابی و نقد مطالب کتاب سخن رفته است، فصل دوم متن تصحیح شده

خلاصہ العارفین را شامل می شود کہ نگارنده با مقایسه و تطبیق ہفت نسخہ بی کہ بدست آورده ام تصحیح نموده ام. نگارنده در کار تصحیح کمال دقت را ملحوظ داشته است و نسخہ اصلی را با نسخ دیگر مقایسہ نموده لغت صحیح را انتخاب نموده ام و از طرف خود هیچ کلمہ بی بہ آن اضافہ نموده و هیچ تصرفی در این مورد روا نداشته ام جایی کہ کلمہ بی از متن افتادہ در پراگتہ ضبط کردہ ام. فصل سوم این باب شامل تعلیقات مختصر پر پاریزی از مطالب کتاب است. برای آیات و احادیث و اسامی اشخاص و اماکن و نوادر لغات و کلمات مشایخ و امثال و اشعار ہر یک فہرستی جداگانہ ترتیب دادم تا کار خوانندہ را آسانتر کنند. در خاتمہ برای حسن ختام خود را موظف می دانم کہ از استادان گرانمایہ دانشگاہ تہران جناب آقای دکتر حسن مینوچہر و جناب آقای دکتر ماہیار نوایی و جناب آقای دکتر سید ضیاء الدین سجادی و جناب آقای دکتر شاہ حسینی کہ با وجود گرفتاریہای گوناگون از راہنمایی و معاونت گرانمایہ خود نسبت بہ من دریغ نکردند صمیمانہ سپاسگزاری می نمایم ضمناً از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان کہ در چاپ این کتاب لطف و مہربانی نسبت بہ بنده مبذول داشته اند بی نہایت سپاسگزارم.

شمیم محمود زیدی

کراچی (پاکستان)

۱ آذر ۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۵ فروردین ۱۳۵۴ ہجری قمری

۲۲ نوامبر ۱۹۷۴ میلادی

مختصری راجع بہ ملتان

و

بررسی فرقہ سہروردیہ

گرچہ بیماری ای نسیم سحر	خبر من بہ مولتان برسان
ورچہ در خورد نیست خدمت من	بہ بزرگان خردہ دان برسان
بزبانی کہ بیدلان گویند	سخن من بدان زبان برسان
خبر از حال من بدان دیدہ	صبح گاہی بگلستان برسان
بجناب بزرگ قدوہ دین	بندگی های بیکران برسان

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«ملتان ما به جنت اعلیٰ برابر است  
آہستہ پابنہ کہ ملک سجدہ می کند»

### وضع جغرافیائی و تاریخی ملتان :

ملتان شہری قدیمی است و در پاکستان غربی در استان پنجاب واقع شدہ است۔  
این شہر بر تپہ بلندی قرار گرفتہ و گرد آن یک حصار محکم قرار دارد و برای داخل  
شدن بہ این شہر چہار دروازہ بزرگ وجود دارد۔ در شرقی آن بہ «دولت دروازہ» و در  
جنوب شرقی بہ «دہلی دروازہ» و در جنوبی بہ «حرم دروازہ» و «پاک دروازہ» و در  
شالی بہ «لاہوری دروازہ» معروف است۔

ملتان از زمان قدیم با شہرت و محبوبیت زیاد برخوردار بودہ است و مسقط الرأس  
بسیاری از پادشاہان ہند از قبیل محمد تغلق ، بنیانگذار سلسلہ تغلق در ہند و بہلول  
لودھی و نخستین پادشاہ خاندان درانی احمد شاہ ابدالی بودہ۔ ولی برخلاف این ہمہ  
ملتان بیشتر شہرت و محبوبیت خود را مدیون وجود بزرگان دین و سالکان راہ حق و یقین  
مثل شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی متوفی ۷۶۱ھ و شمس الدین سبزواری معروف بہ  
شمس تبریزی متوفی ۸۷۶ھ و شیخ عارف و شیخ رکن الدین عالم است۔

۱۔ تاریخ ضلع ملتان ، موقع ملتان ، حرمین ملتان ۔

Gazetteer of the Multan District

از این شہر معروف در مآخذ یونانی و عربی و ہندی ذکر رفتہ است۔ کشف وجہ تسمیہ «ملتان» کار مشکلی است۔ سیاح معروف چینی، ہیون سانگ کہ در ۶۴۱ م از راہ سند بہ ملتان آمد در سفر نامہ خود از این شہر بہ اسم «ملتی استھان پورہ» ذکر میکند۔

آنطور کہ از مآخذ یونانی برمی آید گمان غالب براینست کہ ابن ہان شہری می باشد کہ اسکندر کبیر ہم در ۳۰۵ قبل از مسیح از آنجا گذشتہ است در آن مآخذ ضبط شدہ کہ اسکندر در این ناحیہ با قوم «ملی» یا «ملوٹی» مصاف داد، از اینرو بعید نیست کہ اسم قدیمی ملتان ہان «ملی استھان» بودہ باشد۔

البیرونی، مورخ معروف قرن یازدہم با استفادہ از کتاب یک مصنف کشمیری نوشتہ کہ اسم این شہر «ملتانہ» بود۔

شہر ملتان Multan از مشرق بہ ساہیوال Sahiwal از شمال بہ جہنگ Jhang، از مغرب بہ مظفرگر Muzaffar Garh و از جنوب بہ بہاولپور Bahawal Pur محدود می شود۔ این شہر بطور طبیعی بہ سہ قسمت بزرگ منقسم شدہ است۔ نواحی نزدیک رودخانہ را «پتھار» و بہ نواحی بایر «درادہ» و نواحی میان آن دورا «اتار» می گویند۔

ملتان دارای سہ رودخانہ بزرگ و مہم است۔ رود خانہ ستلج Sutlaj آنرا از بہاولپور جدا می کند۔ رود خانہ چناب Chenab در مشرق آن وجود دارد و سومی رود خانہ راوی Ravi است کہ اغلب بطور طبیعی مسیر عوض می کردہ است۔

ہوای شہر ملتان چندان بد نیست در حالیکہ گرما و گرد و غبار آنجا شہرت پیدا کردہ تا آنجا کہ شاعری بذلہ گو گفتہ :

چہار چیز است تحفہ ملتان گرد و گرما گدا و گورستان

وضع سیاسی ملتان :

ملتان دارای تاریخ بسیار قدیم و دامنه داری است۔ آنطور کہ معلوم می شود اسکندر کبیر در ۳۲۵-۳۲۶ ازین ناحیہ گذشتہ و ملتان را تسخیر نمودہ یک سردار یونانی باسم فیلقوس را در ناحیہ ای کہ رودخانہ چناب بہ رود خانہ سند Sind متصل می شود

۱- تاریخ ہند و پاکستان، طبقات ناصری۔

Cambridge History of India, Vol. : III.

بسمت حاکم منصوب کرد.

در مآخذ عربی هم از ملتان بعنوان پایتخت ایالت سند ذکر رفته است. عربها در قرن هشتم و نهم ملتان را سه دفعه مورد حمله قرار دادند و از ۸۷۹ تا ۹۸۰ م یعنی تا صد سال این شهر زیر سلطه عربها ماند.

در ۶۳۱ میلادی برهمنی به اسم چهچه Chajh بر ملتان حکومت می کرد بعد از مرگ او برادرش در ۶۷۱ م بر تخت نشست و بعد از او پسرش راجه داهر بر تخت سلطنت جلوس کرد. محمد بن قاسم در ۷۱۳ م باهمین راجه در کناره رود خانه بیاس Bias مصاف داد و اقتدار خانواده چهچه را با شکست دادن داهر از بین برد و آنوقت همه کارهای سلطنتی را طبق میل خود رو براه کرد. محمد بن قاسم درین ناحیه یک مسجد جمعه بزرگ و باشکوه بنا نمود و عکرمه بن ریحان شامی را به سمت حاکم ملتان منصوب کرد.

المنصور ۷۵۴-۷۷۵ هـ دومین خلیفه عباسی هشام را برای فتح ملتان به سند فرستاد و او هم ملتان را تسخیر کرد.

در قرن نهم وقتی خلافت بغداد رو بزوال نهاد در ۸۷۱ هـ دو نفر از سرداران عرب ایالت ملتان و منصوره را بصورت حکومتهای مستقلی در آوردند و به فرمانروائی خلفای عباسی در این ناحیه خاتمه دادند.

وقتی در عراق و مصر برای سرکوبی قرمطیان نهضتی بوجود آمد آنها از راه سند به هند آمده بر ملتان مسلط شدند. بدینگونه ملتان بعد از عربها به دست قرمطیان افتاد.

در زمان پادشاهان سامانی افغانی ها بین کابل و ملتان یک حد فاصل وجود آورده بودند و همیشه از این راه به سند حمله ور می شدند. وقتی سبکتگین در غزنی بر تخت نشست سردار اوسبکتگین چند دفعه ملتان را مورد حمله قرار داد.

پسر سبکتگین، محمود غزنوی در ۱۰۱۱ هـ ملتان را تسخیر کرد ولی نتوانست قرمطیان را بکلی از بین ببرد. بعد از انقراض سلطنت غزنوی مؤسس خاندان غوری بنو معزالدین محمد بن سام غوری در ۱۰۵۵ م به هند حمله ور شد و ملتان را تسخیر نموده قرمطیان را بکلی از پا در آورد و برای جلوگیری از شورش مجدد آنها فرمانروای سختگیری را بر ملتان گذاشت.

در ۱۲۰۵ م محمد غوری از علاء الدین محمد خوارزمشاه شکست خورد و یاغیان



حاکم ملتان را شکست داده تا لاهور رسیدند و وسایل ارتباطی بین غزنی را قطع نموده از پرداختن مالیات خودداری ورزیدند.

محمد غوری، ناصرالدین قباچہ را بہ فرمانروائی ملتان منصوب کرد، در زمان قطبالدین ایبک او قلمرو خود را تا لاهور وسعت داد. بعد از مرگ ایبک قباچہ اعلام کرد کہ او مستقلاً حاکم ملتان است و در نتیجہ آن از بجا آوردن احکام و دستورات شمسالدین التتمش سلطان دہلی سرپیچی کرد. التتمش برای سرکوبی او یکی از سرداران خود را کہ ناصرالدین ایتم نام داشت از لاهور بہ ملتان فرستاد. ناصرالدین ایتم ملتان را محاصره نمود و عرصہ را بر قباچہ تنگ کرد. ناچار قباچہ از ملتان بہ بہکر Bukkur رفت و آنجا با افواج التتمش مواجه شد ولی شکست خورد و پا بفرار گذاشت. قباچہ سی خواست بوسیله قایق از رودخانہ سند عبور بکند کہ قایق او غرق شد.

بعد از التتمش غیاث الدین بلبن پسر ارشد خود محمد خان معروف بہ خان شہید را بہ فرمانروائی ملتان منصوب کرد. در زمان او ملتان گہوارہ علم و ادب شدہ بود.

در زمان محمد بن تغلق در ۳۲۸، کشلو خان حاکم ایالت سند علیہ او قیام کرد. محمد از دولت آباد Daulat Abad برای دفع این فتنہ راہ افتاد و کشلو خان در نواحی شرقی ملتان در میدان ابوہر Abuhur با او مقابل شد ولی کشتہ شد. محمد بن تغلق ملتان را تسخیر نمود و برای یاغیان و هواخواهان کشلو خان مجازات سختی تدارک دید.

بازار کشت و کشتار گرم بود ولی بوسیله شفاعت رکن الدین عالم آتش خشم او فرونشست.

### وضع اجتماعی و ادبی و فرهنگی ملتان:

فاتیحین عرب کہ بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند حملہ ور شدہ بودند نتوانستند اسلام را بالا تر از وادی سند ببرند. اگرچہ ریشہ ابن دین تازہ در قلب مردم این ناحیہ جا گرفته بود و اسلام بر بت پرستی غلبہ یافته بود ولی از زمان غزنویان بہ بعد اسلام بوسیله عارفان و صوفیان و بزرگان دین بہ نقاط دور رسید.

در قرون متہادی ملتان انقلابات و تحول زیادی را تحمل کردہ بود. بساط غزنوی پرچیدم شد و قرمطیان سفرہ خود را بہین بردند، حملہ غوری آنها را از بین برد و بالآخرہ سلطہ سلاطین مملوک دہلی ملتان را یکی از دیگر تہذیبیہ ہا نمودند. در زمان ناصرالدین

۱- پاکستان میں قاریسی ادب، ص ۱۹۳، تذکرہ مولانا محمد، ص ۱۹۳، ملتان، مقدمہ.

قباچه بین او و التمش سلطان دهلی جنگ خونینی رخ داد و خلاصه همیشه بین حکام دهلی و حکام ملتان اختلافاتی بروز می‌کرد. در نتیجه این جنگ و جدال و کشت و کشتارهای بیشمار مردم این ناحیه بکلی روحیه شان را باخته بودند.

در همین زمان بود که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مانند یک فرشته آسمانی به داد آنها رسید و دردهای آنها را بادوای روحانی درمان کرد و مردمانی را که از دست این همه تباهی و فساد و ویرانی و خرابی به ستوه آمده بودند به مذهب فراخواند. او بموقع کار تبلیغ و اشاعه دین را شروع کرد تا کشتزار سوخته امید شان از نو به شادابی گرایید. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در عوام نفوذ زیادی داشت و حتی پادشاهان هم به او ارادت داشتند و نسبت به او احترام زیادی قایل می‌شدند و ماسی بینیم که درین قرن ملتان بصورت مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان شبه قاره در آمده بود.

در زمان قطب الدین ایبک و سلطان شمس الدین التمش ملتان مابین اهل علم و فضل شده بود. حاکم ملتان ناصر الدین قباچه علم دوست بود و علما و فضلا را تشویق می‌کرد. نتیجتاً در زمان او ادبیات و علوم رونق یافت کار تصنیف و تألیف بالا گرفت. در این زمان علی کوفی «چیچ نامه» را به زبان فارسی برگرداند. عوفی هم «لباب‌الالباب» را در سال ۶۱۸ م نوشت و به اسم وزیر قباچه، عین الملک کرد. قباچه برای تألیف «جوامع الحکایات» هم دستور داده بود ولی قبل از اینکه آن تألیف به پایان برسد مرد.

از شعرای معروف این زمان فضل بنخارائی و ضیاء الدین سنجری و شمس الدین محمد بلخی و فضل ملتان را میتوان نام برد. و گمان غالب بر این است که سبب رونق ادبی در ملتان هم سبب رونق محافل شعری و ادبی شد.

از لحاظ فن معماری هم ملتان دارای آثار و بناهای بی نظیری است. محمد بن قاسم در ۷۱۲ م در اینجا مسجدی بنا کرد. همینطور ساختمانهای دیگر از قبیل مقبره شمس الدین سبزواری و مقبره شاه یوسف گردیز جالب هستند. مقبره مؤسس فرقه سهروردیه در هند شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی که بوسیله خود ساخته شده بود و مقبره نوه اش رکن الدین عالم که غیاث الدین تغلق به او اهدا کرد نیز از ساختمانهای متبرکه و مرجع عوام و خاص است. فرقه سهروردیه بوسیله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در هند رواج پیدا کرد.

### فرقہ سہروردیہ

در قرن ہفتم و ہشتم ہجری دو مکتب بزرگ در تصوف اسلامی ایرانی بوجود آمد ، اول مکتب مولوی کہ سراسر وجد و سماع و قول و ترانہ بود و دوم مکتب «سہروردی» کہ سراسر زہد و عبادت و مجاہدہ و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض بود . ہمین دو قرن است کہ دوران پیشرفت تصوف بشار میرود و در این دو قرن تصوف اسلامی ایرانی در ایران و ہند و ترکستان پیشرفتہای شایانی حاصل نمود .<sup>۱</sup>

در شبہ قارہ پاکستان و ہند خانوادہ مشایخ بسیار ہستند ولی خانوادہ ہائیکہ نسبت بہ فرقہ های دیگر از شہرت زیادہ برخوردار شدند دو طبقہ اند یکی «خاندان چشت اجمیر» کہ بہ خواجہ های چشت می پیوندد و دوم «خاندان سہروردیہ ملتان» .

دربارہ مؤسس مکتب سہروردی اختلاف رأی ہست ، بقولی مؤسس این مکتب شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سہروردی متوفی ۵۶۳ ہجری است و بقول بعضی شیخ الشیوخ شہاب الدین ابوحنفہ عمر سہروردی ۵۳۶-۵۶۳ است . ولی باحتیال قوی مؤسس حقیقی این سلسلہ ابونجیب بودہ ولی این سلسلہ بہ سعی و کوشش خلفا و مریدان شہاب الدین سہروردی رواج و انتشار یافت<sup>۲</sup> او در قرن ششم این سلسلہ را در بغداد بنیاد نہاد و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ۵۶۶-۵۶۶ بہ عنوان خلیفہ او این سلسلہ را در پاکستان و ہند رواج داد . ہمین طور در ہنگال اشاعت اسلام بوسیلہ فرقہ سہروردیہ صورت گرفت و شیخ جلال الدین تبریزی بود کہ علم سطوت اسلام را در پاکستان شرقی بر افراشت<sup>۳</sup> .

سلسلہ سہروردیہ مثل چشتیہ قدیمی است و شاید از نظر امور تبلیغاتی بر سلسلہ چشتیہ برتری ہم دارد ولی چون اہل قلم بین آنها کم بود تا حدی خدمات مذہبی آنها در پاکستان غربی و شرقی نتیجہ نشدہ است ولی بہ ہیچوجہ نمی شود ارزش کارہای آنها را انکار کرد<sup>۴</sup> .

۱- صفحات الانس ، ص ۳۶

۲- آب کوثر ، ص ۲۹۳

تاریخ فرشتہ ، ص ۳۷۷

۳- آب کوثر ، ص ۲۹۲-۲۹۳

**وجه تسمیه :**

فرقه سهروردیه در اصل نسبت اسم است به اسم مکان ، نه به اسم شخص و بتول مصنف ریحانۃ الادب «سهرورد» بضم اول و فتح ثالث و رابع شهری است از بلاد جبال نزدیکی زنگان ، و بنوشته روضات به فتح اول نیز جایز است ، ولی ابن خلکان فقط فتح اولش را ضبط کرده است<sup>۱</sup> . پس معلوم میشود که سهرورد هم مثل چشت اسم جائی است که میان همدان و زنجان واقع شده است .

مؤسس اعلاّی این فرقه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و مرشد او شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی متوفی ۵۵۶۳ و مرشد او شیخ وجیه الدین سهروردی هم اهل همین ناحیه بوده اند و برای همین است که سلسله ایشان با اسم سلسله سهروردیه معروف شد<sup>۲</sup> .

**شجره طریقت :**

مثل سلسله چشتیه ، این سلسله هم بوسیله امیرالمومنین حضرت علی کریم الله وجهه به پیغمبر صلعم می پیوندد و شیخ بها<sup>۳</sup> الدین زکریا ملتانی متوفی ۵۶۶۶ آنطور که گفته میشود از مؤسسان این سلسله در سرزمین شبه قاره پاکستان و هند بوده است . شجره طریقت او آنطور که در کتب معتبر آورده شده است بدین قرار است<sup>۴</sup> (رک : ص ۱۰) :

**خصوصیات سلسله سهروردیه :**

تعلیمات سهروردیه در درجه<sup>۵</sup> اعلی تصوف بوده و بادقیق ترین جنبه های مسلک صوفیانه رابطه داشته است<sup>۶</sup> .

در این مکتب علوم عرفانی با شریعت و زهد آمیخته شده است و تصوف در این مکتب عبارت است از عبادت و زهد و مجاهدت و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض<sup>۷</sup> .

بنا بنوشته میکیکن بین سهروردیه هشدار دم و ورد کلمه «الله هو» رواج دارد . آنها به

۱- ریحانۃ الادب ج ۲ ، ص ۴۳  
 ۲- بزم صوفیا ، ص ۱۹  
 ۳- بزم صوفیا ، ص ۹۱ و ۱۰۰  
 ۴- سیرالاولیاء ، ص ۱۴۱  
 ۵- نفعات الانس ، ص ۱۳۵  
 ۶- A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, Part I, p: 544.

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

↓  
حضرت علی کرم اللہ وجہہ

↓  
حضرت امام حسن (۱) بعضی ہا حسن بصری نوشتہ اند

↓  
حضرت خواجہ حبیب عجمی

↓  
خواجہ داود طائی

↓  
خواجہ معروف کرخی

↓  
خواجہ سری سقطی

↓  
خواجہ جنید بغدادی

↓  
شیخ معشاد علو دینوری

↓  
شیخ اسود احمد دینوری

↓  
شیخ ابو عبد اللہ

↓  
شیخ وجیہ الدین سہروردی

↓  
شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی

↓  
شیخ شہاب الدین سہروردی

↓  
شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

↓  
حضرت سعید سرور

↓  
شیخ رکن الدین ابوالقاسم

↓  
جلال الدین بخاری

↓  
فخرالدین عراقی

↓  
صدرالدین عارف

↓  
شہباز قلندر

↓  
امیر حسینی

↓  
شیخ حسن افغان

ذکر جلی و خفی ہر دو اعتقاد دارند۔ نسبت بہ سماع بی اعتنا ہستند و برای تلاوت قرآن اہمیت زیادی قایل میباشند<sup>۱</sup>۔

خصوصیت بارز دیگر آنها این است کہ عموماً لباسی را می پوشند کہ از تکہ های پارچہ رنگا رنگ درست شدہ باشد، زیرا عقیدہ دارند این لباس این احساس را در آنها زندہ نگاہ میدارد کہ انسان ہمیشہ لخت است و خدا در ہر حال او را می بیند۔ مقصود دیگر از این لباس اینست کہ خدا برای خدمت مردم مخلوق رنگا رنگ بہ دنیا فرستادہ است<sup>۲</sup>۔

پیروان مسلک سہروردیہ آدم های رک و صریح بودہ اند و ہرگز تظاهر نمی کردند مثلاً یک دفعہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی از رفتار جمعی از جوالق پوشان ناراحت شد و در خانقاہ را بروی آنها بست۔ این دلیل می شود کہ آنها ہرچہ حس می کردند بہ روی می آوردند<sup>۳</sup>۔

### طریق بیعت :

بین سہروردیہ معمول است کہ هنگام بیعت مرشد یعنی راہنمای روحانی بہ مرید دستور میدہد کہ او از گناہان کوچک و بزرگی کہ مرتکب شدہ است اظہار ندامت بکند۔ بعد از آن بہ مرید دستور دادہ می شود کہ پنج کلمہ را بصورت ورد بازگوید۔ پیوستہ نماز بخواند و روزہ بگیرد۔ در اصطلاح این عمل را مرید شدن می گویند۔ وقتی مرید موفق شد کہ طبق دستور مرشد عمل کند او را در زمرہ سلسلہ سہروردیہ در می آورند و هنگام بیعت سر مرید را می تراشند او از گناہان خود توبہ می کند و سعی می کند کہ بیعت برای مرید آغاز زندگانی نوین چہ از لحاظ روحی و چہ از لحاظ اخلاقی باشد<sup>۴</sup>۔

### تفاوت بین چشتیہ و سہروردیہ :

فرقہ چشتیہ و سہروردیہ کہ از لحاظ زمان مقارن ہم دیگر ہستند و در ترویج دین اسلام در شبہ قارہ پاکستان و ہند زیاد نمودہ اند در پارہ ای موارد با ہم

۱- Census Report for the Panjab, p. 193

۲- Glossary, Vol. III, p. 544

۳- نواید الفرد، ص ۱۴۵ Indian Muslims, p. 147.

۴- Glossary p. 544

۵- آب کوثر، ص ۲۹۲

اختلاف دارند. مثلاً :

سہروردیہ با آن ہمہ تعصب معتقد بودند کہ اگر با ارباب اقتدار رابطہ داشتہ باشند می توانند کار را بطور احسن انجام بدهند و ہم می توانند از این راہ بہ مردم کمک کردہ باشند و برای ہمین منظور برخلاف چشتیہ آنان با حکمرانان وقت رابطہ نزدیکی استوار ساختند. ولی نفوذ خود را ہمیشہ برای استفادہ رساندن بہ خلق خدا بکار بردند.

برخلاف پیروان مسلک چشتیہ سہروردیہ مردمان پولدار و متمول بودند، در حالیکہ صوفیان چشت امثال قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۵۶۳۳ و بابا فریدالدین گنج شکر متوفی ۵۶۶۴ وغیرہ گاہی برای سیر کردن شکم وسایل کافی در دسترس نداشتند و علاقہ ای چندان بہ پول و مال و منال نشان نمی دادند. واقعہای را نقل می کنند کہ باری شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ۵۶۶۶ در جمعی از دوستانش نشسته بود کہ شیخ حمید الدین ۵۶۴۱/۱۲۴۶ م پرسید کہ علت این چیست کہ جائی کہ گنجینہ باشد مار حتماً آنجا می نشیند چنانکہ معروف است گنج با مار باشد و گل با خار. در حالیکہ بین مار و گنج نہ نسبت صوری وجود دارد ونہ نسبت معنوی. او جواب داد بلا شک بین مار و گنج نسبت صوری وجود ندارد ولی نسبت معنوی هست چون مار بعلت نیش و سم خویش باعث ہلاکت میشود و گنج ہم مردم را در ورطہ ہلاکت می افکند. شیخ حمید الدین خوشحال شدہ گفت کہ یعنی گنجینہ ہم حکم مار را دارد و کسی کہ مال و مہال اندوختہ باشد بجز اینکہ مار را دارد تربیت می کند. این طنز شیخ حمید الدین مستقیم بہ ذات شیخ بہاء الدین زکریا بود چون او مرد متمولی بود و درویشانی کہ عادت داشتند فقیری و ناداری را پیشہ کنند این تمول شیخ بظہر آنها خیلی عجیب می آمد. شیخ فہمیدہ بود کہ منظور حمید الدین از این حرفها چہ هست و برای ہمین جواب داد: مال اگرچہ مار است اما کسی کہ بظنون مار دانستہ باشد مار او را زیان نمی رساند. حمید الدین فوری پرسید آخر تربیت کردن این حیوانهای پلید بظہر دار چہ حاجت دارد کہ انسان احتیاج بہ افسون آنها داشته باشد. چون مرشد شیخ بہاء الدین زکریا ہم مرد متمولی بودہ این حرفها توهین بہ ذات او ہم مار میرفت. بظہر این شیخ فوری مراقبہ کرد. روح مرشد جواب داد: «ای پلید الدین! چہ حمید الدین بگو کہ در این دنیا دارای آن ہمہ زیبائی و کمالیت نیست کہ احتمال زخم داشتہ باشد و در دنیا

صاحب آن همه کمالیت و صلاحیت است که اگر دارای یک نقطه سیاه ضد چشم زخم نباشد موجب ناراحتی می شود<sup>۱</sup>.

صوفیان چشت بیشتر ترجیح دادند برای عبادت و ریاضت گوشه‌ای گیر بیاورند که از اجتماع و مزاحمت مردم مصون باشند. بر عکس آنها صوفیان سهروردیه علاقه زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند<sup>۲</sup>.

سماع بین صوفیان چشت جزئی از عبادت آنها بشمار میرفت، در حالیکه سهروردیه حتی الامکان از سماع پرهیز می کردند و جز چند موارد آنها سماع را مطابق شریعت دین اسلام نمی دانستند<sup>۳</sup>.

رنگ صوفیان چشت جالی است و رنگ سهروردیه جلالی و در نتیجه اگرچه مردمان نازک مزاج و حساس تحت تأثیر سهروردیه قرار نگرفتند ولی در شبهه قاره پاکستان و هند مردمان زیادی به آنها متایل شدند<sup>۴</sup>.

### سهروردیه در پاکستان و هند:

تاریخ فرقه سهروردیه در شبهه قاره پاکستان و هند با رسیدن مریدان شیخ شهاب‌الدین از بغداد به شبهه قاره شروع میشود. اولین کسی که به این شبهه قاره قدم گذاشته سخی سرور متوفی ۵۵۷۷ و نوح بکهری بود<sup>۵</sup> ولی چون پیروان و مریدان زیادی نداشتند این سلسله رونق پیدا نکرد تا اینکه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال الدین تبریزی به شبهه قاره آمدند و بوسیله اینها بود که این سلسله رواج پیدا کرد<sup>۶</sup>.

مرکز سهروردیه در شبهه قاره پاکستان و هند ملتان بود و کم کم این سلسله به سند و اچ Uch نفوذ پیدا کرد. در بنگال شیخ جلال الدین تبریزی این سلسله را رواج داد و مرکز او لکهنوئی Lacknowti یا غور Ghur بوده است. ولی با مرور زمان بوسیله مریدان این سلسله کشمیر و گجرات و حتی تا افغانستان نفوذ پیدا کرد.

۱- آب کوثر، ص ۲۹۱ بحواله جوامع الحکم، ص ۲۱۰.

۲- اقبال الاحیاء، ص ۶۱.

۳- آب کوثر، ص ۲۹۷.

۴- آب کوثر، ص ۳۵۴.

۵- تاریخ ضلع ملتان، ص ۲.

۶- تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۷.



### سہروردیہ در ملتان :

بنا بہ دستور مرشد، شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی را برای تبلیغ و ارشاد و ہدایت انتخاب نمود. بعد از وفات او پسرش شیخ صدر الدین عارف متوفی ۵۶۸۶ و بعد از او پسرش ابوالفتح رکن الدین عالم ۶۴۷-۵۷۳۴ بر مسند خلافت پدری جلوہ افروز شد. در این زمان ملتان بصورت یک مرکز اسلامی در آمدہ بود. مدارس زیادی داشت و در آنجا درس قرآن و حدیث و تفسیر دادہ می شود. مقبرہ این ہر سہ بزرگ در ملتان وجود دارد<sup>۱</sup>.

### سہروردیہ در اچ (سند) :

بعد از مرگ ابوالفتح رکن الدین عالم مرکز تبلیغ دین اسلام از ملتان بہ اچ در سند منتقل شد. چون شیخ رکن الدین صاحب فرزندی نبود خلفای او این سلسلہ را فروغ دادند<sup>۲</sup> اولین کسی کہ برای تبلیغ بہ اچ آمد سید جلال الدین منیر شاہ معروف بہ میر سرخ بخاری ۵۶۶۰/۱۲۹۱ م مرید شیخ بہاء الدین زکریا بود. او صاحب سہ پسر بود. نوحہای او مخدوم جہانیان جہان گشت و جہال الدین اچوی متوفی ۱۳۰۰ م و راجو قتال خیلی معروف هستند. بوسیلہ مخدوم جہانیان جہانگشت این سلسلہ در ہمہ جا ترویج یافت<sup>۳</sup>.

### سہروردیہ در کشمیر :

تقریباً نصف جمعیت کشمیر بہ مساعی مشایخ سہروردیہ بہ دین اسلام گرویدند. شیخ بزرگ آنها حمزہ کشمیری متوفی ۶۸۴ ہجری است. او مرید جلال الدین بخاری مخدوم جہانیان جہانگشت متوفی ۱۳۸۳ میلادی بود. میگویند شیخ خود بہ کشمیر رفتہ بود و مدتی آنجا بود و بعداً حمزہ کشمیری را خلیفہ خود تعیین نمود. او در ۹۴۳ میلادی فوت کرد. بعد از او سید علی ہمدانی این فرقه را رواج داد<sup>۴</sup>.

### سہروردیہ در گجرات :

از تذکرہ اولیای گجرات معلوم شد کہ شیخ حسام الدین ملتانی اہل گجرات

۱- اولیای ملتان، ۱۷.

۲- Glimpse of Medieval Indian Culture, p. 49

۳- آب کوثر، ص ۲۷۶.

۴- آب کوثر، ص ۲۹۷.

را به دین اسلام راغب کرد. بعد از او شیخ جمال الدین اچی در ۷۳۷ به پتن Patan آمد، او مرید مخدوم جهانیان جهانگشت بود در ۷۳۵ فوت شد<sup>۱</sup>.

### سهروردیه در افغانستان :

تذکره نویسان نوشته اند که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به اسم حسن افغان فرقه سهروردیه را در افغانستان رواج داد. در مخزن افغانه به اساسی مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و مخدوم جهانیان جهانگشت برسی خوریم<sup>۲</sup>.

### انشعاب فرقه سهروردیه به گروه های مختلف

از تاریخ فرق مذاهب مختلف در هند استنباط میشود که فرقه سهروردیه با مرور زمان به گروه های مختلف منقسم شد و بعضی از آنها حتی نه تنها تعلیمات صوفیان اولی فرقه سهروردیه را پشت سر گذاشتند بلکه تاحدی احکام اسلامی را هم از خاطرشان زدودند<sup>۳</sup>.

بدین ترتیب توجه و تمایل بیشتری به پرستش اقطاب شد و همچنین به اموری پیش از پیش مایل شدند و بدان پرداختند و هر چه بیشتر مطالعه شود بیشتر متوجه می شویم که بعضی از بنیانگذاران این فرقه حتی به اعتیاد مواد مخدره هم متایل شدند<sup>۴</sup>. پیروان این گونه فرقه را ملامتیه می نامند.

پس با تفحص بسیار پیروان فرقه سهروردیه را به سه قسمت می تقسیم کرد<sup>۵</sup>:

- ۱- ملامتیه
- ۲- باشریعت
- ۳- بی شریعت

ملامتیه کسانی بوده اند که میشود آنها را متهم کرد. اینها جماعتی می باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق غایت جهد مبذول دارند و در اخقای طاعات و کتم عبادات و خیرات او نظر خلق مبالغت واجب دانند با آنکه در واقع هیچ دقیقه از صالحه اعمال فرونگذارند و تمسک به جمیع فرایض و نوافل را از لوازم شمرند و لیکن در ظاهر طوری رفتار کنند که مردم آنها را ملامت کنند که تقرب ایشان بحق

۱- پتن معروف است در کجرات کا تیاوار

۲- آب کوثر، ص ۳۰۰.

۳- ایضاً، ص ۲۶۸.

۴- Sufism its Saints and Shrines, p. 240

Indian Islam, p. 123

Indian Islam, p. 122

زیادت گردد ملاستیان برای ستر و پنهان کردن حال خود از مردم تظاهر بانجام کارهای خوب نکنند۔

بی شریعت کسانی بوندہ اند کہ از قید قانون و اصول آزاد بوندند۔  
باشریعت کسانی ہستند کہ بہ اصول و عقاید اسلامی عقیدہ داشتہ باشند۔ حالا بہ وضوح بہ یکایک این گروہ ہا میپردازیم۔

### گروہ طرفداران شریعت :

پیروان این فرقہ بہ شریعت و آئین دین اسلام احترام می گذاشتند و برای بجا آوردن آن باجان و دل می کوشیدند۔ این گروہ ہم بہ گروہ ہای کوچک مختلف منقسم است و شرح آنها بقرار ذیل است :

### جلالیہ :

سید جلال الدین شاہ میر سرخ بخاری بنیانگذار این سلسلہ می باشد۔ او مرید و خلیفہ بہاء الدین زکریا ملتانی بوندہ است۔ اولاد او ہنوز ہم بہ سادات بخاری معروف ہستند۔ جلال الدین را پدرنژاد صوفیان گفته اند۔ نوحہ اش سید جلال الدین بخاری معروف بہ محکوم جہانیان جہانگشت خیلی معروف است۔ یکی از نوحہ ہای او برہان الدین قطب عالم متوفی ۱۴۵۳ م در گجرات مدفون است و مقبرہ اش مرجع و زیارتگاہ خلائق است۔ پسرش سید محمد شاہ عالم متوفی ۱۴۷۵ م معروف تر از پدر بوندہ و در زمان خود نقش مہمی در زمینہٴ فہمیست و مڈھب بازی کرد۔ او در رسول آباد مدفون است۔

پیروان این مسلک بہ «جلالی فقیر» معروف ہستند آنها یک نوار سیاہ دور سرشان می بندند و یک نوع «تعویذ» در دست می کنند کہ می گویند شبیہ سہر پیغمبر است۔ یک نوع شیور ہم ہمیشہ در دست دارند و وقتی در حال بیخوابی ہستند آنها می نوازند۔

این فقیر ہا در دکن Deccan جای مخصوص بہ خود دارند کہ آنها «کنڈاہ» Penokondah می گویند۔ اینجا شہری است در بخش «اننت پور» Annant Pur و آنها ہر سال روز اول ماہ جہادی الثانی باقرای سلاہیل دیگر جشن می گیرند و نمازگاہ

- ۱- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، ص ۳۸۶۔  
۲- Studies in Tassawaf, p. 156  
۳- Sufism its Saints and Shrines, p. 250

خود را انتخاب می کنند که برای زیارت به مدت دو سال به مقابر صوفیان بزرگ بروند<sup>۱</sup>.

### مخدومیہ :

مؤسس این سلسلہ میر سید جلال مخدوم جہانیاں جہانگشت متوفی ۱۳۸۳ م است. او نوہ سید جلال الدین شاہ میر سرخ بخاری بوده، مخدوم جہانیاں جہانگشت زیاد سفر کرده و از حضور مشایخ ہر سلسلہ میتواند مرید داشته باشد. او بود کہ مسلک مخدومیہ را بنیاد نهاد<sup>۲</sup>. این گروہ ہم طبق گروہ طرفدار شریعت رفتار می کرد. مخدوم جہانیاں جہانگشت در زمان خود شہرت و محبوبیت فوق العادہ داشت و سلطان محمد تغلق او را منصب شیخ الاسلامی داد ولی او دعوتش را رد کرد و بہ مکہ رفت<sup>۳</sup> در سند فوت شد و در اچ مدفون است.

### گروہ میران شاہی :

بنیانگذار آن میران محمد شاہ موج دریا بخاری از خانوادہ جلال الدین شاہ میر سرخ بخاری بود. در آغاز در اچ اقامت داشت، بعد بہ لاہور نقل مکان کرد و بقیہ ایام زندگیش را در آنجا گذراند. در زمان اکبر ۹۳۳-۱۰۱۴ھ/۱۵۵۶-۱۶۰۵ م زندہ بود و معروفیت زیادی داشتہ. فتح جنگ چتور Chitore را در اثر دعاہای این بزرگ می دانند. او در ۱۶۰۴ م فوت کرد و ہر سال ۱۷ ربیع الاول رسم سال گرد وفات او را در لاہور برپا می کنند. او در بتالہ Batala فوت کرد ولی جسدش را پہ لاہور آوردند و نزد انارکلی دفن کردند و در بتالہ ہر جائی کہ جسد او را غسل دادہ بودند خانقاہی بنا کردہ اند. این گروہ ہم جزو پاسداران شریعت بودند<sup>۴</sup>.

### گروہ اسماعیل شاہی :

بنیانگذار این سلسلہ محمد اسماعیل معروف بہ سیان ودا Wadda یعنی «بزرگ» بود. در چہار دہمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی است. بعد از مرید شدن بہ تالپور Talpur آمد و آنجا مکتبی را بنیاد نهاد کہ بہ «اسماعیل شاہی» معروف است.

۱- Sufism its Saints and Shrines, p. 243

۲- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49

۳- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 47

۴- Indian Islam, p. 130

او آنجا قرأت قرآن تدریس می کرد. در ۱۶۸۳ م فوت کرد. مؤسس این سلسلہ مرد متعصب و تنگ نظری بود و اجازه نداد کہ بعد از مرگ او مریدانش بر مقبرہ او گنبدی بنا کنند.

### گروه شاہی دولا :

ہشتمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ اسم شاہ دولا بنیانگذار این گروه می باشد. او مرید سید نصر مست بود. ہمین کہ خلیفہ شد بر ایک Ayek (نہری است در شہر سیالکوٹ Sialkot) پلی بنا کرد و ساختہنہای زیادی از قبیل مسجد و مکتب ساخت. او تنہا کسی است کہ از مریدان او علاوہ بر مسلمانان ہندو ہم بودہ اند. در ۱۶۷۶ فوت شدہ و در گجرات مدفون است.

دربارہ او قصہہای عجیب و غریب نقل می کنند، یکی از کرامتہای او کہ معروف است اینست کسی کہ بچہ دار نمی شود بر مزار او رفتہ نذر می کند کہ اولین بچہ خود را نذر خانقاہ خواہد کرد. وقتی نذر او بر آورده میشود اولین بچہای کہ بدنیآ آمدہ است و بعنوان نذر است موجودی عجیب الخلقہ می باشد کہ شباهت عجیبی بہ موش دارد. آنہا پا گوشہای دراز و با یک سر کوچک بدو مغز و فہم و شعور و محروم از نطق بدنیآ می آیند صدای شان بطوری عجیب شبیہہ صدای موش است و آنہا معروفند بہ «موشہای شاہ دولا» و کسی کہ نذر کردہ است بچہ اولش را بہ خانقاہ می سپارد و بچہ ہائی کہ بعداً بدنیآ می آیند ہمگی ہستند.

### گروه بی شریعت :

عدہ ای از پیروان سہروردیہ بہ نام بی شریعت زندگی می کنند و اینہا کسانی ہستند کہ بہ مسلک قلندرانہ متایل ہستند. اینہا ہم بہ گروہہای متعددی منقسم می شوند کہ بقرار زیر است:

### لعل شہبازیہ :

گروه لعل شہبازیہ بہ آئین مذہب اسلام و شریعت پیغمبری بی اعتنا ہستند. نہ نماز می خوانند و نہ روزہ می گیرند. از عبادت و ریاضت دورند، پیوستہ شراب می نوشند.

-۱ Indian Islam, p. 132

-۲ Glossary of the Tribes and Castes, p. 631

-۳ Outlines of Islamic Culture, p. 40

و همواره در حال جذبہ و مستی و خلسہ مستغرق هستند. بنیانگذار این مسلک لعل شهباز قلندر عثمان میمندی یا مروندی ۱۳۲۴ م است. او مرید شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی بود. مزار او در سند است و هنوز ہم مرجع خلائق است. اکنون عدہ پیروان این سلسلہ کم شدہ است. اینہا بہ تقلید مرشد خود لباس قرمز می پوشند. معتاد بہ مواد مخدرہ هستند بہ صرف مشروب و چیزہای مستی آور علاقہ زیادی دارند. در اصل این طور نیست و مؤلف کتاب مذکور درین مورد اشتباہ کردہ است و بامطالعہ و تحقیق در این زمینہ بہ این نتیجہ میرسیم کہ این عارف بزرگ لال شهباز بہ مسلک قلندریہ متاہل بود و بطوری در عشق خود بہ خدا مستغرق بود کہ از علائق دنیوی و دینی بی پروا شدہ بود. و عشق او بہ درجہ ای رسیدہ بود کہ خودش متقاضی اللہ شدہ بود. بقیہ حرفہای مؤلف درست از آب در نیامدہ است.

### گروه سہاگیہ :

خلیفہ جلال الدین شاہ میر سرخ بخاری ، شاہ سہاگ بنیانگذار این گروہ بود او درین رقاصان و مطربان زندگی می کرد و بزرگی خود را از نظر مردم پنهان نگاہداشتہ بود.

در بارہ اسم سہاگ می گویند کہ او ہمیشہ لباسہای تشنگ و رنگا رنگ می پوشید و مانند عروس خود را آرایش می کرد. بنام نماز می خواند و نہ روزہ می گرفت او در ۱۴۴۹ میلادی فوت کرد. بعد از مرگ او عدہ ای از خلفایش جسد او را مثل عروس آرایش کردند. عدہ مریدان او کم هستند و بہ «سدا سہاگن» (ہمیشہ سوگلی) معروفند.

### گروه رسول شاهی :

نعمت اللہ مرید داود بر حسب اتفاق بہ تصوف متاہل شد و بنا بہ دستور مرشد خود بہ الور Alwar آمد و رسول شاہ یکی از مریدان را بنا بہ توصیه مرشد خود تربیت کرد. بعد از مرگ او رسول شاہ مریدان زیادی را بشوی خود جلب نمود و بنیانگذار این گروہ شد.

Sufism its Saints and Shrines, p. 250.

Glossary, p. 320.

Glossary, p. 324.

رسم این سلسلہ اینست کہ مریدان پیش مرشد خود بہ زمین می افتند و او را پرستش می کنند. آنها اعتقاد دارند کہ وقتی پیرشان می میرد روح او در تن یکی از مریدان حلول می کند.

آنها ہمیشہ دستمال سرخ یا سفید رنگی بسر می کنند و یک دستمال پر از اخگر دارند کہ اغلب روی سرو صورت و تن خود می مالند. آنها موی سر را می تراشند و ضمناً سبیل و ابرو را ہم صاف می کنند. ہمیشہ کفش چوبی پیا می کنند و در فصل تابستان یک باد بزن دستی در دست دارند. آنها از صرف شراب خودداری نمی کنند و گاهی لیکور مخصوص خود درست می کنند. در بعضی نقاط اینها بہ سیکها Sikh شبیہ هستند و رنجیت سینگ Ranjit Singh برای آنها مستمری تعیین کرده بود.

عدہ پیروان این گروه کم است • آنها ازدواج نمی کنند و ہیچوقت گدائی ہم نمی کنند. همه آنها بہ طبقات محترم تعلق دارند و اغلب صاحب ذوق ادبی و قریحه شعری هستند. بیشتر آنها بہ علم شیمی علاقه دارند.

لاہور مرکز اجتماع آنها بوده است. ~~انہی رسول~~ شاہ ہفدہمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا بوده است .

این بود مختصری درباره فرقہ و عقاید فرقہ سہروردیہ ، حالا بہ شرح احوال عارف بزرگی کہ این فرقہ را در شبہ قارہ رواج داد می پردازیم .

باب اول

فصل اول

شرح احوال شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی



در شبہ قارہ پاکستان و ہند خواجہ معین الدین چشتی<sup>۱</sup> متوفی ۵۳۶-۶۳۲ ہجری شمعی برافروخت کہ انوار آنرا خواجہ قطب الدین بختیار کاکي ۵۶۳۳ در این شبہ قارہ برآکند ولی کسی کہ این شمع رسالت اسلام را بیشتر از دیگر صوفیان در ہند شالی (پاکستان غربی فعلی) پخش کرد ذات با برکات شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی است۔

### اسم و القاب :

اسمش بہاء الدین زکریا است و اورا بہ غوث العالمین و بدر المشایخ و قطب العالمین و غوث الثقلین و بہاء الحق ملقب نموده اند۔

### خانوادہ :

او قریشی و ہاشمی بود و شجرہ نسب او بدین قرار است : ابو محمد زکریا بن وجیہ الدین محمد بن کمال الدین شاہ قریشی<sup>۲</sup> (در بعضی کتب شاہ ابی بکر) بن سلطان محمد جلال الدین بن سلطان علی قاضی بن شمس الدین محمد کروری بن سلطان حسین بن سلطان عبداللہ الحسین بن سلطان مطرفہ بن سلطان خذیمہ بن امیر ہاضم بن امیر تاج الدین بن امیر عبدالرحیم بن عبد الرحمن بن ہبار بن اسد بن ہاشم عبد المناف<sup>۳</sup>۔

جد بزرگوار شیخ بہاء الدین زکریا ہبار<sup>۴</sup> بن اسد ذر زبان پیغمبر اسلام آورده بود۔ مروان حکم آخرین خلیفہ بنی امیہ امیر تاج الدین المطرف را می خواست بہ ہوا خواہی خود وادارد ولی او از ہوا خواہان عباسیان بود و بہ دست امیر ابراہیم بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس بیعت کرده بود۔ اول برای انجام دستور مروان، امروز و فردا می کرد ولی وقتی متوجہ شد کہ آب از سرگذشتہ و وضع وخیم شدہ است باہمہ خانوادہ اش بہ طرف ناحیہ «الجبال» کہ حالا بہ «خوارزم» معروف است ہجرت کرد، این ناحیہ را عثمان بہ ہبار بخشیدہ بود۔ اینجا خانوادہ مطرف بطور حکمران آزاد بسر می بردند۔

۱- خواجہ معین الدین چشتی مؤسس فرقہ چشتیہ در ہند و پاکستان از خواجہ عثمان ہارونی خرقہ گرفت و در اجمیر مدفون شد۔ خواجہ قطب الدین بختیار کاکي متوفی ۵۶۶۴ و خواجہ نظام الدین متوفی ۵۷۲۵ و شعراي شہیر ہند امیر خسرو دہلوی و حسن منجری بہ این مسلک بودند۔

۲- انوار غوثیہ ، ص ۱۰۔

۳- در بعضی جا ہا بسیار نوشتہ شدہ۔

۴- انوار غوثیہ ، ص ۱۲۔

در قرن هفتم هجری بعثت استیلای مغول عدہ زیادی از علما و صوفیہ از ترکستان و خراسان نقل مکان کرده بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند رفتند. در آن هنگام پدر بزرگ شیخ بہاء الدین زکریا ہم از خوارزم بہ کوت کرور Kot Karoor رفت و مدتی آنجا ماند و سپس خانوادہ او بہ ملتان Multan نقل مکان کردند و ہانجاسکونت گزیدند.<sup>۱</sup> وجیہ الدین پدر شیخ بہاء الدین زکریا در کوت کرور بہ دنیا آمد و با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد. او یک زن دیگر ہم داشتہ کہ برادرزادہ شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی متوفی ۵۵۶۱ ہجری بودہ است.

## تولد شیخ :

شیخ بہاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ ہجری در ناحیہ کوت کرور بہ دنیا آمد.<sup>۲</sup> در بارہ تاریخ تولدش بین تذکرہ نویسان اختلاف رای ہست. مؤلف تاریخ فرشتہ<sup>۳</sup> و نزہۃ الخواطر<sup>۴</sup> و تذکرہ اولیای ہند<sup>۵</sup> و فہرست کتابخانہ دیوان ہند<sup>۶</sup> تاریخ تولدش را ۵۶۶ ہجری نوشتہ اند ولی صاحب مفتاح التواریخ<sup>۷</sup> و انوار العارفین<sup>۸</sup> و آئین اکبری<sup>۹</sup> و مرقع ملتان<sup>۱۰</sup> و فرہنگ سوانح شرق<sup>۱۱</sup> سال ۵۶۵ ہجری نوشتہ اند و تذکرہ های دیگر مثل ذکر جمیل<sup>۱۲</sup> و منبع البرکات<sup>۱۳</sup> و تحفۃ الابرار<sup>۱۴</sup> و حدیقہ الاولیاء<sup>۱۵</sup> وغیرہ تاریخ تولدش را سال ۵۷۸ ہجری دانستہ اند.

- ۱- سفینۃ الاولیاء ، ص ۱۹۷ .
- ۲- اخبارالاخیار ، ص ۳۴ .
- ۳- تاریخ فرشتہ ، ص ۴۰۴ .
- ۴- نزہۃ الخواطر ، ص ۲۳۲ .
- ۵- تذکرہ اولیای ہند ، ص ۱۳۱ .
- ۶- کتابخانہ دیوان ہند ، ص ۱۰۳۲ .
- ۷- مفتاح التواریخ ، ص ۱۶۲ .
- ۸- انوار العارفین ، ص ۲۹۷ .
- ۹- آئین اکبری ، ص ۲۰۷ .
- ۱۰- مرقع ملتان ، ص ۲۱۲ .
- ۱۱- فرہنگ سوانح شرق ، ص ۹۷ .
- ۱۲- ذکر جمیل ، ص ۱۳ .
- ۱۳- منبع البرکات ، ص ۶۹ .
- ۱۴- تحفۃ الابرار ، ص ۸ .
- ۱۵- حدیقہ الاولیاء ، ص ۴۹ .

ہمین طور در مورد نسب مادرش بین تذکرہ نویسندگان اختلاف است ، بعضی نوشتہ اند کہ مادرش دختر حسام الدین ترمذی بودا ولی دیگران مثل صاحب منبع البرکات<sup>۲</sup> و مرآت المناقب<sup>۳</sup> و انوار غوثیہ<sup>۴</sup> دختر شیخ عیسیٰ برادر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را مادرش دانستہ اند و گفتہ اند کہ چون نامادریش بچہ نداشت وقتی شیخ بہ دنیا آمد خیلی نا راحت شد ولی شیخ وجیہ الدین بچہ را در آغوش او انداخت و گفت کہ این بچہ مال تو است بگیر و باو شیر بنوشان<sup>۵</sup> ممکنست کہ ہمین موضوع موجب ایجاد سوء تفہمی برای بعضی از تذکرہ نویسندگان شدہ باشد۔

### تحصیلات :

علایم بزرگی از زمان کودکی دو شیخ ہویدا بود۔ چون ماہ رمضان بہ دنیا آمدہ بود در تمام مدت تا وقت افطار و شیر نمی خورد ہمین طور می گویند کہ وقتی پدرش قرآن می خواند او شیر نمی خورد و بہ او گھش میداد۔ شیخ ہنوز ہفت سالہ بود کہ قرآن را با انواع قرأت حفظ نمودہ بود<sup>۶</sup>۔ علوم اولیہ را پیش پدرش او را بہ نصیر الدین بلخی سپرد۔ او دوازده سال داشت کہ پدرش فوت کرد و بعد از مرگ پدر عمویش بہ تعلیم و تربیت او ہمت گماشت۔

از استادان شیخ از مولانا عبد الرشید کرمانی کہ در محلہ کترہ Katra ملتان مدفون است اسم بردہ اند<sup>۷</sup>۔ شیخ بعد از آن بخاطر اکتساب علم بہ خراسان رفت و تا ہفت سال از محضر بزرگان دین از علوم ظاہری و باطنی استفادہ برد از آنجا عزم بخارا نمود۔ در آنجا تا ہشت سال در کسب علم کوشید۔ از آنجا راہ مکہ و مدینہ را در پیش گرفت۔ حج را بجای آورد و بہ مدینہ رفت۔ مدت پنج سال آنجا ماند و در این مدت در محضر مولانا کمال الدین محمد یمنی کہ محدث جلیل القدر زمان خود بود علم حدیث را فرا گرفت۔ بعد از حصول علم حدیث خاطر تزکیہ قلب و تصفیہ باطن نزد روضہ المقدس بہ مجاہدہ پرداخت و از آنجا بہ بیت المقدس رفت۔ بعد از زیارت مقامات مقدسہ عازم

۱- معارج الولايت ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۳۰۳۔

۲- منبع البرکات ، ص ۲۹۔

۳- مرآت المناقب ، ص ۲۰۔

۴- انوار غوثیہ ، ص ۱۵۔

۵- بستان غوثیہ ، ص ۲۴۔

۶- خلاصۃ العارفین ، نسخہ خطی - مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۱۸۔

۷- سر زمین ملتان ، ص ۱۲۔

بغداد شد<sup>۱</sup>. می گویند که شیخ در این مدت از محضر ۴۴ استاد کسب فیض نموده و کتابهای گرانبایی جمع کرده بود<sup>۲</sup>.

شیخ بهاءالدین زکریا از بیت المقدس به بغداد رفت و آنجا در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی متوفی ۶۳۲ هـ کسب فیض نموده به مجاهده و مکاشفه پرداخت.

### دخول در تصوف :

شیخ بهاءالدین به خدمت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رسید و مشغول شد و آنطور که تذکره نویسان نوشته اند و از ملفوظات بزرگان دین مثل بابا فریدالدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیا هم مستفاد می شود شیخ فقط هفده روز در خدمت مرشد ماند که خرقة نصیب او گردید<sup>۳</sup>.

تذکره نویسان حکایت می کنند که هبی در خواب دید پیغمبر صلعم روی تخت نشسته اند و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در طرف راست ایستاده است و در آنجا یک رشته طناب هست و چند خرقة بر آن طناب آویخته اند. پیغمبر صلعم یک خرقة بدست شیخ الشیوخ میدهند و دستور می فرمایند که این خرقة را به بهاء الدین زکریا بپوشان. شیخ همانطور کرد و در همین حال او از خواب بیدار شد. صبح زود شیخ الشیوخ او را طلبید و همانطور که در خواب دیده بود یک طناب که بر آن چند خرقة آویخته بودند ملاحظه کرد. شیخ الشیوخ چون شیخ بهاء الدین را دید برخاست و یک خرقة از روی طناب آورده بردوش او انداخت و گفت که «این خرقة های جناب رسالت مآب به هر که عطا می شود به ارشاد آن حضرت نایل می گردند من در این میان یک واسطه پیش نیم و بی اجازت خرقة به کسی نمی توانم داد و حالا اجازت آن حضرت امشب بچشم خود دیده ای<sup>۴</sup>.

در تذکره ها آمده است که مریدان دیگر شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی به بهاء الدین رشک بردند و به همدیگر گفتند که ما مدتی است در خدمت شیخ هستیم

۱- سیر العارفين، ص ۱۲.

۲- انوار غوثیه، ص ۲۴.

۳- فتاوی القواد، ص ۵۹، اخبار الاخیار، ص ۶۱.

۴- تذکره اولیای هند، ص ۴۱.

ولی شیخ بہ ما این گونه التفات ننمودہ است و این مرد ہندی کہ فقط ہفدہ روز بیش نیست بدینجا آمدہ ، باین زودی صاحب خرقة و خلیفہ شد۔ ہمین کہ شیخ الشیوخ از این سخن آگاہی پیدا کرد ہمہ مریدان خود را جمع کرد و دستور داد کہ گیاه برای خانقاہ بیاورند ہمہ رفتند و گیاه سبز و تر خوب آوردند غیر از شیخ کہ گاہ خشک بار کردہ آورد۔ ہمہ دوستان او را مسخرہ کردند ، مرشد سؤال کرد کہ تو چرا مثل دیگران گیاه سبز نیاوردی ، جواب داد ہرچہ گیاه سبز دیدم جملہ در ذکر خدا مشغول یافتم این گاہ خشک را کہ از ذکر الہی فارغ شدہ بود و لیاقت خانقاہ را داشت بریدہ آوردم۔ شیخ از این جواب خوشحال شد و بہ دیگران گفت کہ شا بہ مثل ہیزم تر ہستید و او بہ مثال ہیزم خشک و در ہیزم تر آتش دیر می تابد ولی ہیزم خشک زود آتش می گیرد۔

در وصف بزرگی شیخ واقعہ دیگری کہ نقل می کنند اینست کہ مرشد شیخ بہ ہر یک از مریدان خود کبوتری داد و فرمود کہ او را جانی سرببرید کہ کسی نبیند ، ہمہ - نشند و در پس دیوارہا دور از مردم مردمان این کار را کردند ولی شیخ کبوتر خود را ہمانطور زندہ آورد وقتی پرسیدند جواب داد کہ جایی پیدا نکردم کہ از دید خدا پنهان باشد پس ناچار او را زندہ آوردم و شیخ بہ ہمہ گفت کہ مرتبہ او از ہمہ شا بلند تراست۔

شیخ شہاب الدین سہروردی خرقة و سجادہ خود را بہ شیخ بہاء الدین داد و او بنا بہ دستور مرشد بہ خدمت شیخ جلال الدین تبریزی پہنچید و ابو سعید رفت آنها خربزہ ای بہ او دادند کہ با خوردن آن ہمہ تقاہای بہتری و حجابہای دنیائی از جلو دیدگانہش از بین رفت و جملہ علوم بر او منکشف شد۔ ہمین طور مرشد شیخ اواناری داد کہ بخورد قضا را یک دانہ از آن بر زمین افتاد۔ شیخ آن را ہم برداشت و بخورد۔ شیخ الشیوخ گفت کہ این دنیا بود می خواستم از دست این راحت باشی از دست تو برود ولی تو نگذاشتی و خوردی و ہر دوہم دین و ہم دنیا را بردی حالا وقت آن رسیدہ کہ عزیمت سفر کنی و بہ ملتان برگردی چون مردمان آنجا بتو احتیاج دارند۔

شیخ در این مدت ریاضت و مشقت زیاد کشید تا بیست سال مجاہدہ کرد کہ بہ

۱- خزینۃ الاصفیا ، ص ۲۱ ، فواید القواد ، ص ۴۳

۲- اسرار الاولیاء ، ص ۴ ، بزم صوفیہ ، ص ۱۰

۳- سر زمین ملتان ، ص ۸۵

یک درم آب و به یک درم طعام روزه افطار کرد. وقتی برای حج رفت به هر دو گام دوگانه نماز شکرانه می گزارد. در عرفات با حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرد و سه سال در ملازمت او بود و صحبت علم درس و ورث ازو می گرفت و تقریباً سه سال بر مزار مبارک پیغمبر مشاهده ظاهر و باطن می کرد تا اینکه او را به نزد شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی راهنمایی کردند.

عشق روح تصوف است و هیچ سالکی بدون این که از این منزل عبور نکند به مقصود خود نمی تواند نایل بیاید. عشق دقیق و مشکل و لطیف است و فقط کسی میتواند آنرا توصیف نکند که به راه و رسم منزلهای عشق آشنائی داشته باشد. صوفیان بزرگ عشق را به آتش تشبیه کرده اند که بجز خدای تعالی همه چیز را می سوزاند.

شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانه بود و سینه او هم از آتش عشق الهی می تپید از فرید الدین گنج شکر متوفی ۵۶۶ هـ نقل می کنند که شیخ می گفت چون صاحب محبت از سینه خود آه بیرون کشد هبته دنیا را و هرچه که در این دنیا است نا چیز و خاکستر گرداند برای اینکه هیچ آتشی سوزان تر از آتش محبت نیست. بابا فرید گنج شکر در جای دیگر می گوید که وقتی شیخ در عالم عشق و شوق مستغرق بود هر پار او را حالتی و حیرتی پیدا می شود، های های می گریست و این دو بیت بسیار بر زبانی می راند و بیهوش می شد، چنانکه هفت شبانه روز در همین حال گذشت و هیچ خبر از عالم جسمانی نداشت و مرتب تکرار می کرد:

«با درد بساز چون دوی تو منم در کس منگر چو آشنای تو منم  
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم»

آنوقت گفت که ای درویش توجه میدانی که بر او از اسرار انوار الهی نا متناهی چه نازل میشود فقط عاشق می داند بین آنها چه می گذرد.

شیخ بهاء الدین می گفت که شوق دارالملک عشق است که در او سختی نهاده اند از سیاست خنجر فراق و تیغی از هجران کشیده اند و یک شاخ نرگس وصال بدست رضا داده و هر نفسی هزار هزار سر از آن تیغ بر می بارند و آنکس که عاشق است، اگر هزار بار سر او را ببرند او پای خود پس نیاورد.

۱- منبع البرکات، ص ۴۴

۲- اسرار الاولیاء، ص ۸۵

۳- ایضاً، ص ۷

بقول او عشق آنست کہ کس بجز خدای تعالی نبیند پس بہشت و دوزخ و عذاب و اہل و فرزندان و مال کجا تواند دید<sup>۱</sup>.

### سلسلہ<sup>۲</sup> درویشی او :

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بہ مسلک سہروردیہ منسلک بود. مؤسس این فرقہ شیخ شہاب الدین سہروردی ، متوفی ۵۶۳۲ ہ است او برادر زادہ شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی بود<sup>۳</sup> او تصانیف بسیار دارد ولی «عوارف المعارف» از ہمہ معروفتر است و برای پیروان او بصورت آئین نامہ<sup>۴</sup> این فرقہ در آمدہ است.

این فرقہ ہم مثل فرقہ ہای دیگر یعنی فرقہ<sup>۵</sup> چشتیہ و فرقہ<sup>۶</sup> قادریہ بہ پیغمبر صلعم میرسد<sup>۷</sup>.

### سفرہای شیخ :

سفرہای صوفیان کرام و بزرگان دین هیچوقت بدون منظور نبودہ است. در اوایل در جستجوی حقایق و معارف و حصول فیوض و برکات از خانہ قدم بیرون می گذاشتند و وقتی از مواہب علم و عرفان مستفیض می شدند برای بہرہ مند ساختن خلق خدا پا بر مرکابہ می گذاشتند و بہ سفر می رفتند.

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی ہم بعد از تحصیلات ابتدائی در جستجوی علم و برای اکتساب فیض از محضر استادان و عارفان زمانہ بہ مسافرت پرداخت. اول بہ خراسان رفت و تاہفت سال آنجا ماند ، بعد عازم بخارا شد و بہ مدت ~~چند~~ سال در آنجا کسب فیض نمود و پنج سال در مکہ و مدینہ ماند. از بیت المقدس گذشتہ در بغداد بہ خدمت مرشد خود رسید<sup>۸</sup> وقتی بنا بہ دستور مرشد بہ شبہ قارہ پا کستان و ہند برگشت بہ کار تبلیغ دین مشغول شد.

وقتی شیخ بہ شبہ قارہ آمد ، بیشتر در ملتانیہ<sup>۹</sup> ، آنوقت ہا ~~خین~~ کم تنها بہ مسافرت می رفت. بیشتر وقت خود را با بابا فرید الدین گنج شکر گذرانده است و بابا دوستان دیگر خود مثل شید جلال الدین بخاری و لعل شہباز قلندر بہ اتفاق بہ

۱- افضل الفوائد ، ص ۱۶ .

۲- نفحات الانس ، ص ۱۴۰ .

۳- شجرہ طریقت سہروردیہ در مقدمہ ذکر فیہ است .

۴- تاریخ فرشتہ ، ص ۴۰۴ .

مسافرت می رفت. آنها در تابستان به اطراف کشمیر و استان سرحد Frontier می رفتند، گاهی تابلخ و بخارا می رسیدند، در فصل بهار در کوه سلیمان و فصل بارندگی را در گردنه های سند بسر می بردند، هنوز هم در کراچی در کنار دریا و منگها پیر Manghah Pir و در سهوان Sehwan در کنار چشمه واهی Wahi و در مضافات سکر Sukkur نشستگاهائی که این بزرگان برای خود درست کرده بودند وجود دارد.

درباره چگونگی سفرهای شیخ بیشتر از بابا فریدالدین گنج شکر نقل قول می کنند. میگوید: «برادرم شیخ بهاءالدین زکریا بسیار سفر کرده بود، دعا گوی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاءالدین بهاءالحق بسیار مشایخ را دیده بود. شیخ در سمرقند با بزرگی ملاقات نمود که تقریباً سی سال در بحر تجلی غرق بود، با رسیدن شیخ به آنجا آن بزرگ مرد برای یک لحظه به هوش آمد و مصلاهی خود به شیخ بخشید.

در مسافرت بخارا شیخ و بابا فرید با هم بودند و آنجا شیخ برای جمعی از علما در باره حرمت دست بوسیدن مرشد توضیح داد و ضمناً در باره حجاج بن یوسف ۱۴۱-۹۶ هجری گفت که او دست حسن بصری را بوسیده بود که آمرزیده شد.

وقتی شیخ در بخارا بود در آنجا قحط سالی صعب رخ داده بود. مردم شهر به شیخ متوسل شدند و برای آمدن باران دعا کردند، شیخ هم این چنین دعا کرد که «اگر مرشد من شیخ شهاب الدین با صدق دل این طاقیه بسر من نهاده و من هم آنرا با صدق دل قبول کرده ام باران ببارد» و می گویند که چنان باران بارید که در آن شهر آب کم نشد.

هنگامیکه شیخ به کوه سواددین Saran Dip رسید مردی را دید که پشتواره ای هیزم بر سر داشت و با زحمت آنرا می برد، او مرد مفلس و عیالدار بود و دختران جوان داشت. شیخ بر پشتواره او دست زد و آن مبدل به طلا شد. همین طور در سمرقند با عده ای جذامیان برخورد کرد که از زحمت هیچ بینی به ستوه آمده بودند. از شیخ التماس دعا

۱- تحفة الکرام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- راحت القلوب، مجلس ششم.

۳- اسرار الاولیاء، ص ۹۰.



کردند و شیخ برای آنها دعا کرد و ازان عذاب نجات داد.

دربارہٴ مسافرتہای شیخ بہ دہلی قصہ ہای جالبی نقل شدہ است و ہمہ تذکرہ - نویسان آنرا ذکر کردہ اند و در ضمن شرح حال جلال الدین تبریزی ازان بطور مفصل ذکر رفتہ . خلاصہ اینکہ شیخ الاسلام دہلی نجم الدین صغری بہ جلال الدین تبریزی تہمت زد و شیخ بہاء الدین برای داوری از ملتان بہ دہلی رفت .

### اخلاق و رفتار :

سالک راہ حق در مقابل ہیچ مشکل و رنجی دامن صبر از دست نمی دہد . زیرا او کسی است کہ بجای نفرین دعا می کند و عوض سنگ اندازی گل می اندازد ، در نہاد شیخ بہاء الدین زکریا ہم حلم و بردباری بدرجہٴ کمال وجود داشت . یک روز در خانقاہ نشستہ بود کہ جمعی از قلندران دلی پوش آنجا جمع شدند و سر و صدا راہ انداختند . شیخ دستور داد کہ در خانقاہ رہ بپندند ، قلندران شروع بہ سنگ انداختن و بد و بیراہ گفتن کردند . شیخ گفت : «دوہا را باز کنید من خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی ہستم از خود اینجاننشستہ ام» در را باز کردند و شیخ قلندران را مورد تہقد قرار داد .

دوستان خدا بدان حد برای انسانیت ارزش قایل ہستند کہ کسی دیگر را یاری آن حد نیست . آنان ہر چند کہ بہ اوج حق و صداقت نزدیک می شوند از فکر و نفوت بہ دور می افتند . شیخ از فرط تواضع مانع تعظیم و تکریم فراوان دیگران نسبت بخود میشد . خود برای بزرگان دین احترام زیبای قایل بود وقتی خواجہ قطب الدین بختیار کاکلی بہ شبہ قارہ آمد و در ملتان توقف نمود شیخ با کمال احترام و محبت بہ او خیر مقدم گفت ولی در مورد خود خیلی درویشانہ رفتار میکرد یک دفعہ چند نفر از مریدان در خانقاہ کنار حوض وضو می گرفتند کہ شیخ را آنجا گذر افتاد ہمہ بعنوان تعظیم برخاستند ولی یکی از آنها ہمانطور بہ وضو ادامہ داد . شیخ از او خوش آمد و گفت کہ «تو افضل ترین اینہا ہستی» .

۱- الدر المنظوم (اردو ترجمہ) ، ص ۱۶۱ .

۲- سلاطین دہلی کے مذہبی وجہانات ، ص ۱۵۵ .

۳- فواید الفواد ، ص ۵ .

۴- سیر العارفین ، ص ۴۸ .

شیخ بخاطر مردم هیچوقت از اشتراک مساعی با حکام و عمال دولتی پرهیز نمی کرد. یک دفعه در ملتان خشکسالی بود و والی ملتان به غله احتیاج پیدا کرد ، شیخ مقدار زیادی غله از انبار شخصی خود برایش فرستاد. والی ملتان متوجه شد که در آن غله یک قوطی پر از سکه های نقره است. برای شیخ آن قوطی نقره را پس فرستاد ولی شیخ گفت «این هم بتو بخشیدم».

در آشپزخانه شخصی شیخ غذا های گوناگون می پختند ولی شیخ فقط وقتی از آن طعام لذت می برد که باجمعی از مهمانان و مسافران و دراویش بر سفره می نشست وقتی می دید که کسی با رغبت غذا می خورد خیلی خرسند می شد<sup>۱</sup>.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مثل مرشد خود برعکس صوفیان دیگر مرد متمولی بود و هیچوقت کمبود ثروت حس نکرد ولی خودش همیشه به این همه ثروت بی اعتنا بود. روزی به مستخدم گفت که «برو جعبه ای را که در آن ۵۰۰۰ دینار است بیاور» ، مستخدم آمد و جواب داد که «هرچه گشتم نتوانستم آنرا بیایم» شیخ آنرا شنید و به حضور خدای تعالی تشکر کرد. بعد از مدتی آن جعبه را پیدا کرد و به شیخ خبر داد ، شیخ دوباره خدای تعالی را تشکر کرد. مردم پرسیدند که «چرا برای هر دو امر الحمد لله گفتی» جواب داد که «برای درویش وجود و عدم دنیا هر دو مساوی است. آنهازه برای بدست آوردن چیزی خوشحال می شوند و نه برای از دست رفتن آن نا راحت»<sup>۲</sup>.

### شیخ و سماع :

نزد صوفیان در سماع حالتی است که در عشق و وارفتگی به آنها دست می دهد<sup>۳</sup>. در این مورد نزد صوفیان که به مسلک های مختلف پیوسته اند تضاد رای وجود دارد. مثلاً گروهی سماع را جایز و عین شریعت می پندارند و گروهی آنرا خلاف آئین شریعت قلمداد می کنند ولی بعضی ها بین هر دو رفتار می کنند.

رقص و سماع نزد صوفیان چشتیه معتبر و جزو مسلک آنهاست و هر چند که اصول سیر و سلوک در خانقاه سهروردی بر قاعده زهد و عبادت بنا شده ، مبنای برنامه عملی آن مدرسه بر فکر و ذکر و توبه و خلوت نشینی و از خالق گوشه گرفتن قرار دارد ، لیکن

- ۱- فواید الفواد ، ص ۲۲۳ .
- ۲- سیرالعارفین ، ص ۳۷ .
- ۳- سیرالعارفین ، ص ۵۰ .

درس عشق و جمال و بحث سماع و ذوق حال نیز پارہ ای اوقات در بین اعمال ایشان بنظر می‌رسد. آنها ہم به سماع علاقه دارند ولی برعکس صوفیان چشتیہ در این بارہ غلو نمی‌کنند و بر سبیل ندرت بہ سماع تن در می‌دهند.

نقل می‌کنند کہ قوالی باسم عبداللہ رومی کہ مرد خوش‌کلامی بود بہ شبہ قازہ آمد و بادستہ نوازندگان خود در خدمت شیخ بہاء الدین زکریا آمد و گفت کہ «من در خدمت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی بودہ ام و پیش او آواز خواندہ ام او از آوازهای من خوشش می‌آمد» و شیخ گفت: «اگر اینطور است من ہم آہنگ ترا گوش می‌کنم» طبق خواستہ او در حجرہ دستہ عبداللہ رومی آمدند و شروع بہ خواندن کردند:

«مستان کہ شراب ناب خوردند از پہلوی خود کباب کردند»

شیخ بیتابی می‌کرد و چراغ را خاموش کردند. در حجرہ تاریکی بود ولی معلوم می‌شد کہ شیخ در حال گردش است یعنی دارد می‌رقصد.

علاقہ شیخ بہ سماع ~~شماره~~ ہم نشینی او با شیخ فخر الدین عراقی متوفی ۶۸۸ھ ~~کہ~~ خواہرزادہ مرشد او و داماد و مرید خود او بود بیشتر ~~ہند~~ عراقی از اول بہ شعر و شاعری معروف بود. در صحبت شیخ هنگام چلہ کشی معروفترین غزل خود را گفت:

«نخستین بادہ کاندہ جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

بہ گیتی ہر کجا درد دلی بود بہم کردند و عشقش نام کردند

چو خود کردند راز خویشن فاش عراقی را چرا بدنام کردند»

شیخ هیچوقت او را از شعر گفتن و سماع منع نکرد، بلکہ برای آخرین بیت این غزل بسیار اظہار خوشنودی کرد.

از بابا فرید الدین گنج شکر نقل می‌کنند کہ ابوبکر خراط کہ قوال بودہ بہ خدمت او رفت و گفت کہ از ملتان آمدہ است. او حکایت کرد کہ پیش شیخ بہاء الدین زکریا سماع کردم و گفتم:

۱- آب کوثر، ص ۲۵۹.

۲- فواید الفواد، ص ۱۳۸.

۳- کلیات عراقی، ص ۱۹۰.

۴- نفعات الانس، ص ۴۰۱.

کل صبح و کل اشراق بچک عینی بدمع مشتاق  
قد سعت حیه الهوی کبدی فلا طیب لها ولا راق

از این گونه وقایع معلوم می شود که شیخ اگر در سماع غلو و زیاده روی نمی کرد از آن خود داری هم نمی ورزید.

### عبادت و ریاضت :

شیخ بهنگام عبادت و ریاضت بیشتر به تلاوت قرآن می پرداخت. یکبار در جمع خلفا نشسته بود آنها را مخاطب قرار داد و گفت: آیا کسی از شما می تواند در دو رکعت نماز یکبار قرآن را ختم کند، هیچکس یارای آن کار رانداشت، خودش برخاست و همین کار را کرد و اغلب می گفت که هر چه من از بزرگان کسب فیض نموده ام خدا بمن نیرو داده که بتوانم بخوبی آنرا بجا بیاورم و به هرچه که تصمیم گرفتم آنرا به پایان رسانیده ام ولی یک کار تا بحال نتوانسته ام انجام بدهم و آن اینست که میگویند بزرگ مردی از آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن می کرده من هم بارها سعی کرده ام ولی از عهده این امر بر نیامده ام.<sup>۱</sup>

در باره شیخ معروف است که روزه کم می گرفت ولی طاعت و عبادت بسیار می کرد و می گفت: «کأوا من الطیبه و اعملوا صالحا»<sup>۲</sup>.

شیخ از اول تا آخر عمر خود به عادت همیشگی به عبادت و ریاضت اشتغال داشته و روش او این بود که وقتی یک سوم از شب باقی می ماند به عبادت می پرداخت و تا اذان صبح در خلوت عبادت می کرد، نماز صبح با جماعت می گذارد و دوباره به خلوت می رفت و تا مدتی به تلاوت قرآن و خواندن اوراد و وظایف مشغول می شد، ظهر پس از صرف ناهار کمی استراحت می کرد و به فرزندانش می پرداخت، بعد برای نماز ظهر به مسجد می رفت و بعد از نماز به خانه ای که در نزدیکی های مسجد بود می رفت و به اوراد و وظایف مشغول می شد، آنجا به طالبان علم درس می گفت و اشکالات آنها را رفع می کرد. نماز عصر را با جماعت در مسجد می خواند بعد از آن تا غروب وعظ می گفت. بعد از نماز مغرب دوباره<sup>۳</sup> در خلوت می نشست و تا وقت عشاء به اوراد

۱- فواید الفواد، ص ۱۴۹.

۲- ایضاً، ص ۱۱۹.

۳- ایضاً، ص ۳۰۹.

می پرداخت و مدتی بہ عبادت می گزاراند و قریب نصف شب بہ استراحت می پرداخت. آن سکو یا صفہ کہ شیخ بر آن وعظ می گفت در سمت شرق مقبرہ او قرار دارد.

زندگانش برای خدا بود، برای رضای خدا می نشست و راه می رفت، ہمیشہ یاد خدا را سرمایہ زندگانی میدانست و بین امور مادی و معنوی ارتباط گونه ای بوجود آورده بود و در راه سلوک زحمت های زیادی کشیده بود.

### کشف و کرامت :

نزد بعضی از مشایخ سلوک صد مرحلہ دارد و کشف کرامت درجہ ہفدہم از آن است و نزد صوفیان مرد کامل کسی است کہ تا مرتبہ ہفدہم کرامات خود را آشکار نکند و اگر آشکار کند نمی تواند پیش تر رود. اما در مرتبہ صدہم کشف و افشای کرامت جایز است. شیخ کہ بہ مسلک سہروردیہ منسلک بود کشف کرامت را نمی پسندید و بہ خلفای خود ہم همین نظر را تلقین می کرد.

یک دفعہ پیش ابو علی کہیری کہ از مریدان ابو بکر بود او سنگ برداشت بر زمین زد و آن سنگ گریخت. شیخ ازین منظرہ تہنایت شد و گفت «یاغفور، یاغفور این چنین نمی باید کرد» بعد وقت شام کہ هوا تاریک شد ابو علی در گوشہ ای اشارت کرد و چراغ روشن شد. شیخ بہ آن اشارت کرد و آن را سوزاند و بہ ابو علی گفت کہ ترا راندیم و بدست نفس آمارہ دادیم. بعد ابو علی سرگردان شد و بوسیلہ شیخ جلال الدین تبریزی بخشیدہ شد.

شیخ ہمیشہ اظهار کرامت را منع می کرد. حتی یک دفعہ بہ خواجہ فرید الدین گنج شکر ہم گفته بود کہ «این چہ کاریست کہ میکنی یعنی امیران دوست کشف می کنند و این نشاید».

شیخ خود ہمیشہ در این مورد احتیاط می کرد و تا ضرورت طلب نمی کرد از کشف کرامت پرهیز می کرد.

### علاقہ بہ مرشد :

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ مرشد خود شیخ شہاب الدین سہروردی علاقہ ای زیاد داشتہ، وقتی بنا بہ دستور او می خواست از بغداد بہ ملتان بیرون رود یکی از مریدان

۱- سر زمین ملتان، ص ۸۷.

۲- افضل الفوائد، ص ۲۰.

۳- راحت القلوب مجلس دوم، ص ۸.

شیخ شہاب الدین باسم شیخ جلال الدین تبریزی ۵۳۶-۶۳۳ھ کہ بہ شیخ بہاء الدین زکریا انس گرفته بود از مرشد اجازه خواست کہ با او ہمراہی کند. شیخ الشیوخ اجازه داد! آنها براہ افتادند و در سرراہ خود بہ نیشاپور رسیدند. شیخ جلال الدین تبریزی برای گردش بہ شہر رفت وقتی بر گشت شیخ پرسید کہ اینجا چہ دیدی ، گفت کہ بہ خدمت فرید الدین عطار نیشاپوری ۵۱۲-۶۲۷ھ رسیدم از من پرسید کہ در بغداد چہ کسانی مشغول تبلیغ هستند ولی از فرط احترام و ہیبت زیانم بند آمدہ بود و نتوانستم جواب بدم ، شیخ بہاء الدین زکریا ناراحت شد و گفت کہ چرا اسم مرشد خود شیخ الشیوخ شہاب الدین مہروردی را نگفتی ، شیخ جلال الدین تبریزی جواب داد کہ «من چنان تحت تاثیر عظمتش واقع شدہ بودم کہ لحظہ ای مرشد خود را ہم زیاد بدم». شیخ بہاء الدین ازین جواب آزرده خاطر شد و بہ همین جہت بود کہ ہانجا از جلال الدین تبریزی جدا شد و ہر دو در ہواہ مختلف براہ افتادند و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی راہ ملتانی و شیخ جلال الدین تبریزی راہ خراسان ہانجا پیش گرفتہ شد.

### حاصل خدمات :

وقتی شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ ملتان رسید ، در شبہ قارہ پاکستان و ہند ہنوز قرامطیان بطور کلی از بین نرفته بود ، بنا بہ دستور مرشد او ملتانی را بعنوان مرکز ارشاد و ہدایت انتخاب کرد و ہمہ عمر خود را صرف تدریس و تبلیغ دین اسلام نمود. مردمان زیادی بآہدایت و ارشاد او بہ دین اسلام مشرف شدند وقتی از ممالک اسلامی ہنوز قرامطیان ہند بزرگ ہنگام مشغول ریاضت شد و در گوشہ ای عزلت نشست این

۱- تاریخ تہذیب اسلام ، ص ۴۰۵ .

۲- فواید القواد ، ص ۲۵۲ .

۳- قرامطیان یا قرامطہ : فرقہ ای از شیعہ می باشند کہ بہ سبعیہ یا ہفت امامیہ نیز نامیدہ شدہ اند. ہمدان اشعت معروف بہ قرامط در ترویج این فرقہ کوشش فراوان کرد. آنها می گفتند محمد بن اسمعیل امام ہفتم و صاحب الزمان است ، معتقد بہ قیام بہ سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سائر مذاہب اسلامی بودند. زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبہ و اعتقاد بہ ظواہر در مذہب آنان حرام بود و در احکام شریعت قائل بہ تاویل بودند. آنها می گفتند کہ نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردیدہ. شعار قرامطیان مثل اسماعیلیان رایت سفید بودہ است. از اواخر قرن چہارم تا اوایل قرن پنجم مبارزہ شدیدی در عراق و ایران با اسماعیلیان و قرامطیان شروع شد.

تپہ بہ کوه شیخ بدین Koh-e-Shiekh Badin معروف است<sup>۱</sup>.

شیخ در ملتان وعظ می کرد و برای شنیدن آن مردمان زیادی از اطراف می آمدند. در زمان اقامت او در ملتان همه پاکستان و هند از انوار فیوض و برکات او بهره ور شد زمان او را «عہد خیر الاعصار» گفته اند<sup>۲</sup>.

بسیاری از قبایل غیر مسلمان کہ در دورہ غوریان از ہند بہ پنجاب نقل مکان کردہ بودند بہ سعی و کوشش شیخ بہ اسلام گرویدند. بسیاری از مردم سند و ملتان و ہندوان لاهور کہ بسیاری از آنها بازرگانان متمول و بعضی از آنها کار گزاران حکومت بودند در حضور شیخ می آمدند و قبول اسلام کردہ مرید او می شدند. در مدت خیلی کوتاہ عدہ مریدان شیخ از ملتان تا کاتیا وار Kattiyawarh و از دکن Deccan تا سند و از پنجاب تا دہلی بہ ہزار ہا رسید. آنوقت شیخ از جانب خود خلیفہ و واعظانی برای آن نقاط تعین نمود. در ملتان خودش وعظ می گفت و در اطراف خلیفہ خود را می فرستاد<sup>۳</sup>.

شیخ بعد از نماز بر بالای منبر می ایستاد و تفسیر قرآن و حدیث تدریس می کرد و گاہ گاہ از اشعار و حکایات و نقل قول بزرگان پیشین استفادہ می کرد. او وقت معینی برای وعظ انتخاب نمودہ بود و در آنوقت مردم ہمہ کارہای خود را وا گذاشتہ در آنجا جمع می شدند و ہان سر زمینی کہ وقتی او اینجا آمدہ بود گہوارہ کفر و الحاد بود بہ وضع دیگری در آمدہ بود. در طول تمام شبہ قارہ گروہ های تلبلیش بنا بہ دستور شیخ برای ارشاد و ہدایت پراکندہ شدند. اینجا و آنجا قرآن مجید درس دادہ می شد. شیخ متوجہ شدہ بود کہ تعلیمات کفر آمیز قمرطیان ناخود آہنگ بر قلوب و ہوش مردم اثر گذاشتہ بود و افکار مردم روستائی نسبت بہ شہر نشین ہا بیشتر تحت تأثیر این تعلیمات قرار گرفتہ بود. شیخ برای این کہ تأثیر و نفوذ قمرطیان را بکلی از بین ببرد و مردم را بہ اسلام آشنا سازد راہی انتخاب کرد کہ برای آیندگان و جویندگان بہ رستگاری منتهی شود<sup>۴</sup>.

۱- آب کوثر، ص ۲۵۷.

۲- تاریخ فرشتہ، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳- انوار غوثیہ، ص ۵.

۴- منبع البرکات، ص ۳۶.

مردمانی که برای دیدن شیخ می آمدند از طبقات مختلف بودند ، از علما و زهاد و فقها و مشایخ و مجذوبین گرفته تا مردم عادی ، شیخ گروه های متعددی از واعظان و مبلغان دینی را تحت برنامه ای منظم به طرف سند و مکران Makran گسیل داشت و برخی را به طرف کشمیر و دهلی و بعضی را به جانب افغانستان فرستاد در آخر هر سال این گروه های تبلیغی پیش شیخ می آمدند و از نتیجه فعالیت های خود گزارشی تهیه می کردند و هر جا که با اشکالی برخورد می کردند شیخ آنها راهنمایی می کرد. این گروه زندگی خود را از پول شیخ که بصورت کالاهای تجارتي به آنها داده می شد تأمین میکردند.

ارشاد و هدایت شیخ برای خواص و عوام یکسان بود و سعی می کرد که هر دو طبقه یکسان مستفیض شوند. شیخ به خدا عشق می ورزید و بخاطر رضای او به بندگانش محبت می کرد. او بخاطر اینکه به عموم مردم کمک کرده باشد به امور کشاورزی و بازرگانی متوجه میشد و هر جا در اطراف ملتان جایی مناسب پیدا می کرد باین کار مشغول می شد. بسیاری از جنگلهائی را که درختهایش قطع و به زمین بایر تبدیل شده بود سرسبز کرد چاه ها و قنات های متعددی احداث کرد. بطوریکه ناحیه واهی غوث الملک Wafii Ghaus-ul-Mulk و قلعه پیر Pir که در بخش لودهران Lodhran است و کمی دور تر از رود خانه واقع است هنوز هم جزو ملک شیخ بشار میرود و بطور یادگار در خانواده او بطور ارثی باقی مانده است. مردم از این کار شیخ تقلید کردند و این برای امرار معاش هریبان راهی گشود و این کار درسی بود برای آنها که به بیکاری و فقر و دزدی عادت کرده بودند. و این امر سبب شد آنها از کارهای زشت دور دست بردارند و به کارهای عمرانی اشتغال ورزند. همین طور شیخ توجه خود را بطرف امور بازرگانی معطوف نمود و از راه های زمینی و دریائی محصولات کشور را از قبیل صنایع دستی به مریدان و شاگردان خود می سپرد ، تا آنها به ممالک خارجی و نقاط دور دست ببرند و همیشه به آنها توصیه می کرد که در داد و ستد درستکاری را رعایت بکنند. او از این راه سود زیادی می برد و امر تجارت او تا بدان حد توسعه پیدا کرده بود که کشتی های تجارتي او از عربستان گرفته تا روم و در مشرق تا چین می رفتند و عده ای زیادی از مردم از این رهگذر سود برده و امرار معاش می کردند و همناً این تشویقی بشار میرفت برای مبارزه با بیکاری باوجود این هزینه خانه شخصی خود را از عایدی زمین های او که در اطراف ملتان و در زیر قلعه کهنه که به لولو واهن



Lolowahan معروف است تاملین میکرد و درآمد حاصلہ از بازرگانی و دیگر املاک را بہ فقرا و مساکین میداد و یا صرف رفاہ عمومی می کرد و ہرچہ پس انداز داشت برای این قبیل کار ہا وقف نموده بود و خود با قناعت زندگی میکرد و از این درآمدیہا چیزہی برای خود و یا بمنظور تجمل خرج نمی کرد. او یک مرکز خیریہ دایر کردہ بود کہ ہزاران غریب و مسکین و مسلمانان فقیر و ثروتمند ہمہ بر حسب مرتبہ و منزلت خود در آنجا روزانہ غذا می خوردند.

### فعالیتہای سیاسی :

شیخ بہاء الدین زکریا برعکس صوفیان چشت با دربار روابط استوار ساخت و با امراء و حکام رفت و آمد داشت ولی ہمیشہ روابط خود را بہ نفع مردم بکار می برد.

تذکرہ نویسان واقعہ ای را نقل می کنند کہ ناصرالدین قباچہ متوفی ۶۲۵ ہجری حاکم ملتان و سند علیہ سلطان شمش الدین التمش ۱۲۱۱-۱۲۳۶ م پادشاہ دہلی قیام کردہ بود. شیخ بہ سلطان تمایل قباچی داشت. او بہجت زہد و تقوی و دین داری و پاسداری شریعت در زمرہ اولیاء اللہ بشمار میرفت. قباچہ بہ این شکوہ و جلال بدیدہ رشک و حسد نگاہ میکرد و سرگرم توطئہ ای برای برانداختن او شد کہ بہ ہیچ وجہ مورد قبول خاطر قاضی مولانا شرف الدین اصفہانی قاضی ملتان و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی قرار نگرفت. قاضی ہم مردی متدین و عالم بودہ و صلاح این طور دید کہ التمش را از نقشہ ای کہ قباچہ برایش کشیدہ بود با خبر بکند و شیخ بہاء الدین زکریا ہم این پیشنهاد را پسندید ہر دو جداگانہ برای سلطان التمش نامہ نوشتند ولی از بخت بد ہر دو نامہ بدست ہواخواہان قباچہ افتاد و قباچہ باخواندن آنہا خشمناک شد و ہر دو را پیش خود طلبید ، مجلسی ترتیب دادہ شد و شیخ بہاء الدین را در سمت راست خود نشاند و بہ قاضی دستور داد کہ روبرویش بنشیند. نامہ اش را بہ دستش داد و دستور داد کہ بخواند. قاضی نامہ را خواند و تمام کرد قباچہ در حال خشم بہ جلال دستور داد کہ سرش را از تن جدا کنند ، بعد نامہ شیخ بہاء الدین را بدست او داد و پرسید کہ «آیا این را می شناسید شیخ جواب داد کہ مسلماً این نامہ من است ولی من بنا بہ دستور خداوند این کار را کردم و ہرچہ نوشتم درست و راست است». باشنیدن این لوزہ برقن قباچہ

افتاد و از حضور او پوزش خواست و با اعزاز و اکرام شیخ را مرخص کرد<sup>۱</sup>.  
 - یک بار ملک شمس الدین و سالی نویین بر ملتان حملہ ور شد آن زمان غلام التتمش جنکرخان حاکم ملتان بود. جنکرخان شیخ را پیش آنها فرستاده تا با مسالمت و پول دادن جلوی آنها را بگیرد و شیخ ہم همین کار را کرد<sup>۲</sup>.

واقعہ<sup>۳</sup> دیگری را نقل میکنند کہ باری در ملتان خواجہ قطب الدین بختیار اوشی و بابا فریدالدین گنج شکر و شیخ بہاء الدین زکریا ہر سہ بزرگ باہم بودند، در آن روز ہا مغولان بہ ملتان بالشکری انبوه حملہ ور شدند. قباچہ حاکم ملتان خیلی مضطرب شدہ بود. بہ بزرگان دین رجوع کرد و از آنها استمداد نمود. شیخ بہاء الدین کہانی خواست و در آن تیر نہادہ بہ قباچہ داد و گفت بجانب دشمن بینداز چون این کار را کرد، تمام لشکر مغول منہدم شد<sup>۴</sup>.

واقعہ دیگری کہ از نفوذ شیخ در دربار امراء و حکام حکایت می کند در ضمن تذکرہ احوال شیخ جلال الدین تبریزی نقل شدہ است. در آن محاکمہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی را برای داوری خواستہ بودند، وقتی التتمش متوجہ شد کہ شیخ بہاء الدین کفش شیخ جلال را در دست گرفتہ ادای احترام نمودہ است گفت «کسی کہ در نظر شیخ بہاء الدین این ہمہ احترام و ستایش را دارد نمی تواند مقصر و متہم باشد» ولی شیخ اصرار کرد کہ باید حرفہای طرفین را بشنود<sup>۵</sup>.

### تعلیقات

در مورد تصانیف شیخ بہاء الدین زکریا تذکرہ نویسان یا ساکت ماندہ اند و یا فقط از «کتاب الاوراد» اسم بردہ اند. از تصانیف شیخ سہ کتاب را میتوان اسم برد کہ ہیچ یک بہ چاپ نرسیدہ است. در فصلی جداگانہ از ہر سہ آنها کہ عبارتند از «کتاب الاوراد» و «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» و «رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی» ذکر رفتہ است.

اینجا از برگزیدہ وصایای شیخ کہ در تذکرہ های صوفیان و یا در ملفوظات آنها

۱- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات، ص ۱۱۴.

۲- تاریخ لامہ ہرات، ص ۶۸-۱۵۷.

۳- حرق ملتان: ص ۲۶۴.

۴- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات، ص ۱۱۴.

ذکر شدہ است بحث میگردد . مؤلف «اخبار الاخیار» وصایای شیخ را از نامہ ہائی کہ برای مریدانش نوشتہ است انتخاب نمودہ و آن بدین قرار است :

میگوید : «بر بندہ لازم است کہ با صدق و اخلاص در عبادت خداوندی مشغول بشود تا بوسیله عبادت و اذکار بتواند آنچه مناسبی خدا است نفی بکند و طریق آن اینست کہ احوال خود را درست بکند و در ضمن اقوال و افعال خود محاسبہ نفس خویش را بکند بدون لزوم حرف نزنند و نہ کاری انجام بدهد . برای ہر قول و فعل از خدای بزرگ التماس بکند و برای اعمال نیک استمداد او را خواہان باشد .

و میگوید : «کہ سلامت روح در ترک گناہ است و سلامتی دین در درود فرستادن بہ روح پیغمبر صلعم و سلامتی بدن در قلت طعام . سلامة الجسد فی قلت الطعام و سلامة الروح فی ترک الانام و سلامة الدين فی الصلوة علی محمد علیہ الصلوۃ . ذکر خدا را برخود واجب دان . چون از ذکر است کہ طالب بہ محب ص رسد» .

«عشق آتش است کہ کثافت ہا را خاکستر می گرداند و وقتی عشق راسخ شد با مشاہدہ او ذکر حقیقی انجام می گیرد . همین است آن ذکر کثیر کہ خدا برای او وعدہ فلاح دادہ است .

«واذکروا لله کثیرا لعلکم تفلحون»

میگوید کہ کریم کسی است کہ طینت او با قلب او و قلب او با ہمہ دمساز باشد . در قالب تن قلب هیچوقت بہ یک صورت نمی ماند بہ ہر حالت تازہ و نو صورت و ہیئت تازہ می پذیرد و گاہی حاضر ، گاہی غائب ، گاہی قادر و گاہی غافل گاہی ہوشیار و گاہی ساکت ، گاہی در حال ذکر ، گاہی عالم است ، گاہی جاہل ، گاہی کافر ، گاہی مومن ، یک وقتی زیر یک وقتی زیر ، موقعی نیک است و موقعی بد است»<sup>۱</sup> .  
دربارہ مردم اینطور میگوید : «مردمان جہان از سہ قرارند : اول زاہد عابد آنہائیکہ ظاہر شان بد و باطنشان خوب است ، دوم علماء و فضلاء ، کہ ظاہر و باطن یکسان دارند ، سوم جہلاء کہ ظاہر خوب و باطن بد دارند»<sup>۲</sup>

۱- اخبار الاخیار، ص ۶۱ .

۲- اخبار الصالحین ، ص ۳۰۳ .

۳- اخبار الاخیار، ص ۶۰ .

بنظر شیخ سه چیز موجب هلاکت انسان می تواند باشد: اول ارتکاب گناه به امید توبه، دوم توبه نکردن به امید درازی حیات، سوم گناه بزرگ خود را به امید عفو و بخشش ناچیز گرداندن<sup>۱</sup>.

- او عقیده داشت که زهد سه حرف است: اول «ز» که مراد از آن ترک زیب و زینت دنیا است. دوم «ه» که عبارت است از ترک هوا و هوس، سوم «دال» که در گذر کردن از دنیا و دولت مطلوب است.

بنظر شیخ کمک به ستمگر در ظلم و ستم او و وصف افعال او بجای خود ظلم است، بلکه رفتار با جور و جفا با او ثواب است.

او می گفت: «آدم باید وقتی که حرف میزند در فکر داشته باشد که خدا آنها را گوش می کند و وقتی ساکت است باید بفهمد که خدا از راز قلب او آگاه است، باید بداند که برخاستن من روبروی او و نشستن من مقابل اوست.

بنظر او «ترس از خدا چراغ قلب انسان است. اگر این نباشد انسان در تیرگی ظاهری و باطنی بسر می برد».

او عقیده داشت که سه چیز برای سه نفر ضرر دارد: فساد برای امراء و حکام طمع و همنشینی ثروتمندان و قرب مردان خدا برای علما و ربا برای فقرا<sup>۲</sup>.

شیخ می گفت: «تقوی به چیزی می گویند که کسی دامن ترا نگیرد و جوانمردی اینست که تو دامن گیر کسی نباشی»<sup>۳</sup>.

شیخ عقیده داشت که «مرد آزاد طبع غلام کسی نیست و کسی که عزیز همه باشد جای دیگر ذلت نمی بیند. پادشاه کسی است که پیش کسی دست سوال نراند و خدا پرست کسی است که در دام تکبر و نفوت گرفتار نشود. و نیک مرد کسی است که با هیچ کس بد نکند. صاحب وقت کسی است که نه برای گذشته افسوس می خورد و نه برای آینده نگران می شود و در حال از وضع خود راضی است»<sup>۴</sup>.

شیخ برای مریدان خود می گفت: «هر دری و هر سری مباشید، یک در بگیری و لی استوار و محکم بگیری. مریدان باید محافظ وقت خود باشد و ماسوی خدا

۱- فواید الفواد، ص ۵۹.

۲- نزهة الخواطر، ص ۱۱۴.

۳- اخبار الصالحین، ص ۳۰.

را از قلب دور بدارد و صحبت مخلوق را بر خود حرام گرداند بہ ذکر خدا انس بگیرد۔  
اگر این نباشد بہ فہمد کہ او از عشق خداوندی ہوی نبرده است<sup>۱</sup>۔  
بنظر او مجاہدہ آنست کہ ہر چہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو  
نرساند<sup>۲</sup>۔

### ازدواج و اولاد :

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی دو زن داشتہ۔ زن اولیش رشیدہ بانو دختر  
عمویش بود و زن دوم شہر بانو نام داشت۔ بقول تذکرہ نویسان شیخ از زن اول  
دارای پنج فرزند شد کہ بدین قرار است : (۱) شیخ صدر الدین عارف (۲) مخدوم شیخ  
علاء الدین محمد (۳) مخدوم شیخ قدوة الدین محمد (۴) مخدوم شیخ شہاب الدین محمد نور  
(۵) مخدوم شیخ برہان الدین محمد ۔

و از زن دوم صاحب دو پسر و دو دختر شد : (۱) مخدوم شیخ شمس الدین محمد  
محبوب خدا (۲) مخدوم شیخ ضیاء الدین محمد (۳) نور بی بی (۴) سلطان بی بی المعروف بہ  
فاطمہ بی بی<sup>۳</sup>۔

شیخ دختر اولی ، یعنی نور بی بی را بہ فخر الدین عراقی کہ یکی از مریدان محبوب  
و خلفای برگزیدہ شیخ بود داد۔ او فقط یک پسر ، شیخ کبیر الدین بدینا آورد  
و زود فوت کرد۔ شیخ می خواست کہ دختر دومی را ہم بہ عراقی بدہد تا بہ او دلداری  
دادہ باشد ولی بہ میل پسر بزرگش ازین فکر منصرف شد و این سعادت نصیب  
سلطان التارکین حمید الدین قریشی ہنکاری متوفی ۵۷۳۷ شد و او صمیمانہ زن خود را  
دوست داشتہ است<sup>۴</sup>۔

غیر از شیخ صدر الدین عارف دربارہ هیچ فرزند دیگر شیخ اطلاعی بدست  
نرسیدہ۔ بقول فہمی شیخ از زن اول فقط یک پسر یعنی شیخ صدر الدین عارف داشتہ  
و از زن دومی صاحب شش پسر و دو دختر شد کہ یکی از آنها زن عراقی بود و دربارہ  
دیگری چیزی ذکر نشدہ است<sup>۵</sup>۔

۱- معارج الولايت ، نسخہ خطی مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۳۰۶۔

۲- خلاصۃ العارفين ، نسخہ خطی ، مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۱۶۔

۳- ذکر جمیل ، ص ۲۰۔

۴- تذکرہ حمیديہ : ص ۶۴۔

۵- ہند و پاکستان کے اوليا : ص ۷۶۔

ولی دیگر تذکرہ نویسین غیر از صدرالدین عارف از هیچ فرزند دیگر شیخ سخنی به میان نیاورده اند و درباره آنها چیزی معلوم نشده است۔  
شیخ برای تربیت فرزندان خود علماً و فضلاء معروف زمانہ را انتخاب نموده بود۔  
از آنجمله مولانا نجم الدین از همه معروفتر است۔  
شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ استادان فرزندان خود زرو سیم و تحفہ های بی نظیر می داد و اغلب می گفت کہ اگر می خواهید چیزی بہ کسی بدهید باید از اعلیٰ ترین نوع باشد<sup>۱</sup>۔

### وفات :

از خواجہ نظام الدین اولیاء متوفی ۵۷۲۵ھ نقل می کنند کہ روزی شیخ در حجرہ خود مشغول عبادت بود کہ ناگاہ شخصی نورانی پیدا شد و نامہ ای سرمہر بدست داشت و آن نامہ را بہ شیخ صدرالدین عارف متوفی ۶۸۶ھ داد و گفت کہ این را بہ شیخ بدهید۔ شیخ عارف از عنوان نامہ متحیر شد و آنرا بہ اندرون برد۔ شیخ بہاء الدین زکریا وقتی نامہ را دید گفت «احضار دوست آمدہ است۔ ہمہ بیرون بروید» و سر بہ سجدہ نہاد و جان بہ جان آفرین سپرد۔ همان لحظہ از در و دیوار حجرہ صدا برآمد کہ «دوست بہ دوست رسید» شیخ عارف در حجرہ رفت و دید کہ پدرش از جہان فانی بہ جہان باقی شتافتہ است<sup>۲</sup>۔

می گویند کہ همان وقت کہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی فوت کرد بابا فرید گنج شکر در پاک پتن Pak Pattan بود، او بیہوش شد و مدتی در حال اغما ماند۔ دوستان نگران شدند و خرقہ خواجہ قطب الدین بختیارکاکا متوفی ۶۳۳ھ جری را آوردند و رویش پوشاندند وقت بیہوش آمد گفت «امروز بردارم بہاء الدین از این جہان رخت بر بست من لان دیدم کہ یک ہزار فرشتہ جلو او و شیخ شہاب الدین سہروردی در عقب او بودند و شیخ را بسوی آسمان بردند و نماز جنازہ را غائبانہ خواند<sup>۳</sup>۔  
دربارہ تاریخ وفات شیخ اختلاف زیادی وجود دارد: در خلاصۃ العارفين آمده کہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ہفد ہم ماہ صفر بسال ۶۶۶ھ از این جہان رخت بر بست<sup>۴</sup>۔

۱- فواید الفواد، ص ۲۳۲۔

۲- ایضاً، ص ۲۲۱۔

۳- راحت القوب، ص ۹۲، مجلس نوزد ہم، اخبار الاخیار، ص ۲۸۔

۴- خلاصۃ العارفين، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب، ص ۱۷۱۳۔

اقوال مؤلف سفینۃ الاولیاء<sup>۱</sup> ، نزہۃ الخواطر<sup>۲</sup> و منبع البرکات<sup>۳</sup> بہ همین تاریخ موافق اند و در فہرست کتابخانہ دیوان ہند<sup>۴</sup> ہم ۶۶۶ ہجری نوشتہ اند۔

مؤلف مفتاح التواریخ<sup>۵</sup> و سر زمین ہند<sup>۶</sup> و انوار العارفین<sup>۷</sup> و آئین اکبری<sup>۸</sup> و مرقع ملتان<sup>۹</sup> ۶۶۵ ہجری نوشتہ اند۔ در حالیکہ سواخ شرق<sup>۱۰</sup> و فہرست موزہ بریتانیا<sup>۱۱</sup> و تذکرۃ الشعراء<sup>۱۲</sup> و تذکرہ اولیای ہند<sup>۱۳</sup> سال وفات او را ۶۶۱ ہجری نوشتہ اند و روی مقبرہ شیخ ہم همین تاریخ حک شدہ است۔

در «مخبر الواصلین» تاریخ وفات شیخ را اینطور ذکر کردہ است:

قدوۃ خاندان اہل یقین شیخ ارض و سہا بہاء الدین  
پانصد و شصت و شش ز ہجرت بود کہ انجم ذات او طلوع نمود  
او بیوم الخمیس کرد سفر سوی فردوس سابع ز صفر  
بی شک او شاہباز فردوس است سال او شاہباز فردوس است (۵۶۶۶)  
لیک شد سال نقل او بہ یقین شاہباز مقام علیین (۵۶۶۶)  
در ہمیں تذکرہ جای دیگر میگوید:

زہی آن شیخ بی ہمتا بہاء الدین زکریا بدل مکان و بکف دریا بہاء الدین زکریا  
دلا در ہفتم ماہ رجب تاریخ نقل او بگو بہ طب جہان حق بہاء الدین زکریا<sup>۱۴</sup> (۵۶۶۶)  
در حدیقۃ الاولیاء تاریخ وفات شیخ را آورده:

پادشاہ دین بہاء الدین ولی پیر دنیا ہادی دور زمان  
عشق بحق تولید او تحریر کن عاشق صادق بگو ترحیل آن (۵۶۶۶)  
شمع نور آمد وصال پاک او نیز فتح دین بہاء الدین بخوان<sup>۱۵</sup> (۵۶۶۶)  
تاریخ وفات از حافظ دلداری:

حافظ و حاجی و عجم با عمل زاہد و عابد و عارف بی بدل

- ۱- سفینۃ الاولیاء، ص ۱۱۵
- ۲- نزہۃ الخواطر، ص ۲۳۴
- ۳- منبع البرکات، ص ۶۶
- ۴- فہرست کتابخانہ دیوان ہند
- ۵- مفتاح التواریخ، ص ۶۲
- ۶- سر زمین ہند، ص ۶۶
- ۷- انوار العارفین، ص ۹۹
- ۸- آئین اکبری، ص ۲۰۷
- ۹- مرقع ملتان، ص ۲۱۲
- ۱۰- سواخ شرق، ص ۹۷
- ۱۱- فہرست موزہ بریتانیا، ص ۹
- ۱۲- تذکرۃ الشعراء، ص ۲۸
- ۱۳- تذکرۃ اولیای ہند، ص ۱۳۱
- ۱۴- جہان حق، ص ۳۰، ۳۱
- ۱۵- حدیقۃ الاولیاء، ص ۷۹

این گهر از بحر فیضان شهاب  
 این یکی لعل است کان قادری  
 این گل از باغ قریشی هاشمی  
 این بر از نخل وجیه الدین شمر  
 این خور از برج کر در آمد عیان  
 از لقب غوث جهان ممتاز شد  
 از وجودش چون بهاء الدین شد  
 نقد عمرش صرف شد در راه حق  
 چون رسید از عمر او هشتاد و هشت  
 بود جمعه هفتم از ماه صفر  
 گفت حافظ بهر سال وصل آن

بد گرانمایه باعداد و حساب  
 یعنی باغوث است نسبت مادری  
 مست از خوشبوئی او هر آدمی  
 قند حاصل کرد از وی هر بشر  
 زین منور شد جهان سولتان  
 و از کرامت صاحب اعجاز شد  
 زین سبب اسمش بهاء الدین شد  
 هم ز جنس علم دادی صد طبق  
 بهر دیدار خدا احرام بست  
 از نهال وصل حق خورده ثمر  
 شه بهاء الدین سید واصلان  
 (۵۶۶۶)

میگویند که شیخ بهاء الدین زکریا به شیخ صدرالدین عارف وصیت کرده بود  
 که نماز جنازه مرا بخوان و به کسی اجازه نده که بخواند ولی اگر شخصی بدون اجازه  
 خواند با او مخالفت نکند. چنانچه وقتی جنازه حاضر شد و بیش از هفده هزار مرد که  
 بیشتر شان اولیاء الله بودند صف کشیده بودند که گردی پدید آمد و از آن گرد  
 درویشی برآمد و نماز جنازه خواند. وقتی پرسیدند که او کی است، دریافتند که او  
 مصلح الدین سعدی شیرازی (متوفی ۶۱۵-۵۶۹۱) بود.  
 این واقعه را کسی دیگر ننوشته برای این در صحت شک است و بقول دیگران  
 نماز جنازه شیخ را پسر بزرگ او شیخ صدرالدین عارف خواند.

فخرالدین عراقی در رثای مرشد خود مرثیه ای طویل گفته که در ادبیات فارسی  
 بی نظیر است، چند تا اشعار از آن مرثیه اینجا نقل کرده می شود.

چون تنالم ، چرا نگریم زار  
 دل فگارم چرا نگریم خون ؟  
 کارم از دست رفت و دست از کار  
 خاک بر فرق سر چرا نگریم ؟  
 چون نموم ، که من نیام یار  
 درد مندم ، چرا تنالم زار ؟  
 دیده بی نور ماند و دل بی یار  
 چون نشوم بخون دل رخسار ؟



یار غارم ز دست رفت دریغ  
آفتابم ز خانہ بیرون شد  
حال بیچارہ ای چگونه بود ؟  
خود ہمہ خون گریستی بر من  
روشنایی دیدہ رفت ، افسوس  
آن چنانم کہ دشمنم چو بدید  
خاطر عاشقی چگونه بود  
سوختم زاتش جدایی او  
روز و شب خون گریستی بر من  
کارم از گریہ راست می نشود  
دلہ از من بسی خراب تر است

ماندم ، افسوس ، پای بردم مار  
منم امروز و وحشت شب تار  
رفته از سر مسیح و او بیمار  
بودی ار دوستی مرا غم خوار  
منم امروز و دیدہ ای خونبار  
زار بگریست بر دل من ، زار  
ہم دل از دست رفتہ ہم دلدار  
مرہم نیست جز غم و تیمار  
بودی ار چشم بخت من بیدار  
چہ کنم ؟ چیست چارہ این کار  
خاطرم از جگر کباب تر است

### مقبرہ شیخ :

مقبرہ شیخ در ملتان است و در گوشہ شمال شرقی قاسم باغ وجود دارد. در این مقبرہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و در کنارش پسر بزرگش شیخ صدر الدین عارف مدفون است . این مقبرہ را شیخ با ہزینہ شخصی خود ساختہ بود<sup>۱</sup>.

مشخصات مقبرہ باین قرار است : مساحت آن تقریباً دوہست و پنجہ متر مربع است . یک قطعہ سنگ مرمر کہ در آستانہ در قرار دارد یک متر و ہشتاد طول و یک مترو نود و پنج مساحت دارد . یک ضرب چوبی منقش کہ بر مرقد قرار دارد نمونہ ای از کار دستی است . این مقبرہ از نظر فن معماری بی نظیر است بقول کتنگہم Cunningham نظیر ہنر معماری این مقبرہ فقط در سونی پت (Soni Pat) (در ہند) وجود دارد<sup>۲</sup>.

مقبرہ از بیرون ہمیشگی مسدوس الاضلاع بالا رفتہ و بر روی آن یک گنبد مدور درست شدہ است . دژست شرقی آن کاشی براق وجود دارد . در محاصرہ سال ۱۸۴۸ م گنبد مقبرہ صدمہ های زیادی دیدہ بود . در سال ۱۹۰۰ م دولت بالغ بر دویست ہزار روپیہ

۱- کلیات عراق ، ص ۱۱۱ .

۲- تاریخ ضلع ملتان ، ص ۶۴ .

۳- ملتان گزبتیر ، ص ۳۹۹ .

خرج کرد تا مقبره را تعمیر بکند ولی تمام نشد و بعداً سجاده نشینا آنوقت از پول نذر آن را تعمیر کرد. آستانه در و راهرو و درهای مقبره را شیخ مرید حسین قریشی یکی از سجاده نشینان بعدی تعمیر کرد<sup>۲</sup>.

در محوطه خانقاه سرائی وجود دارد که واپسین آنجا اقامت می گزینند و طرف چپ مسجد قشنگی وجود دارد که شیر شاه سوری (۱۵۴۰-۱۵۴۳ م) آنرا بنا نهاده است. بیرون مقبره دو نفر از فرمانروایان مسلمان مدفونند. قبر نواب مظفر خان باکاشی آبی زینت داده شده است.

در گوشه شرقی مقبره یک صفحه وسیع وجود دارد و معروف است شیخ بیست سال کامل روی آن سکونشسته درس تفسیر و حدیث و فقه می داده است. بر در مقبره نوشته شده است :

«خانقاه غوث العالمین حضرت غوث بهاء الحق والدین زکریا ملتانی رحمه الله علیه تاریخ وفات ۷ صفر ۶۶۱ هجری المقدس»

در آستانه جنوبی بر محراب شرقی آیات قرآن و بر چپ و راست آن اشعاری کنده شده است که از این قبیل است :

مرا پیر دانای مرشد شهاب دو اندر ز فرمود بر روی آب

مرزا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است که غیر یاد خدا هست هر چه برباد است  
یکی آنکه بر نفس خود بین مباحش دوم آنکه بر خلق بد بین مباحش

تا در سر تو خیال هستی باقی است می دان به یقین که بت پرستی باقی است  
گفتی بت پندار شکستم رستم  
انگه مال و جاه دنیا غلط است  
بی وهم و خیال فکر بیجا غلط است  
در خانه تن وطن نباشد هرگز از بهر دو روز این تمنا غلط است

### وصف شیخ از زبان دیگران :

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی ، همیشه ازین مرید خود تعریف و تمجید می کرده ، می گویند وقتی شیخ بهاء الدین زکریا از حضور مرشد

۱- سجاده نشین به کسی می گویند که بعد از مرگ مرشد بر روی قبر بنشیند و مراقب نظافت و نگهبانی باشد  
۲- سرزمین ملتان ، ص ۸۷

رخصت خوانست شیخ الشیوخ برای او دعا کرد و گفت کہ «ہر کہ ترا بہ بیند و ہر کہ بعد از تو جنازہ ترا بہ بیند و ہر کہ بعد از جنازہ تو منارہ ترا یعنی گنبد ترا بہ بیند او را با دوزخ کاری نباشد».

مولانا جہالی مؤلف سیرالعارفین در وصف شیخ می گوید :

«آن گوہر درج شریعت و طریقت و آن اختر برج معرفت و حقیقت ، آن رہنمای منازل تصدیق حال و آن رہبر راہ روان اہل کمال ، آن زبدۃ اتقیاء ، آن خلاصہ اولیاء بہاء الدین محمد زکریا قدس سرہ العزیز از اولیای کبار بود و در روش مشیخت صاحب اعتبار در علوم ظاہری ، مجتہد زمان و در اسرار باطن سلطان سریر عرفان . در عہد خویش از بی نظیران روزگار بود و در کشف و کرامت عظیم المثال و در عبادت و ریاضت مستقیم الاحوال .

آن محرم راز لا مکانی :	موصوف صفات جاوہانی
افلاک بہ زیر پای کردہ	در عالم عشق جای کردہ
جا روفتہ از فنای توحید	پا کوفتہ در بقای تفرید
باطن بہ بویہوویت و حقیقت	ظاہر بشریعت و طریقت
آن پاک گزیدہ مشایخ	آن مردم دیدہ مشایخ
سلطان سریر ملک تمکین	یعنی کہ بہاء الملت و دین
اوسالک ملک لا یزالی است	در سلک محبتش جہالی است .

میر حسینی مرید شیخ در تصانیف خود در مدح شیخ اشعار متعددی گفتہ از آن جملہ چند بیت زیر است :

شیخ ہفت اقلیم قطب اولیاء	واصل حضرت ندیم اولیاء
مفخر ملت بہاء شرع و دین	جان پاکش منبعہ صدق الیقین
سالکان را علمش اوستاد آمدہ	قدوۃ ابدال و اوتار آمدہ
رحمت عالم دل آگاہ او	چون پیغمبر استقامت راہ او
نوش داروی دل ہر درد مند	قدراو چون ہمت او سر بلند
ملک دنیا دادہ و دین یافتہ	در بقا حرف تمکین تباستہ

۱- بوستان غوثیہ ، ص ۲۳ .

۲- سیرالعارفین ، ص ۱۰۳ .

طرز وجود او به نزد دوستان  
من که رو از نیک و بد تافتم  
از مئی وحدت لبالب جام او  
رحمت هستی چو پیروان  
این بلند آواز عالم پناه  
صدر دین و دولت آن مقبول حق  
آب حیوان قطره بحر و برش  
معتبر چون قول او افعال او  
مقتدائی او قبول خاص و مهم  
ملک معنی جمله در فرمان او

فخرالدین عراقی ، مرید شیخ در مدح او اشعار زیادی سروده که از آنجمله است :  
راهبر اصفیا پیشرو اولها  
شیخ شیوخ جهان قطب زمین و زمان  
ناشر علم الیقین کاشف عین الیقین  
مفضل فاضل پناه ، عالم عالم نواز  
پرسی اگر در جهان کیست امام الانام  
در نظر همتش هر دو جهان نیم جو  
سالک مسالوک را در بر او باز گشت  
در کف لطف تو برده عراقی پناه

روشنان آئینه دل چو مصباح بینند  
خاص حق صاحب قدوس بهاء الاسلام  
زده پابند سرا پرده او در ملکوت  
سبحه اش نور و مصلاش ردای رحمان  
خاک پایش به تبرک همه در دیده کشند  
قطب وقف اوست همه عالم از او آسوده

روی دلدار در آن آئینه پیدا بینند  
غوث دین رحمت عالم زکریا بینند  
هم نشینش ملک العرش تعالی بینند  
لجه بحر ظهورش متوضا بینند  
تا مگر از مردمش نور تجلا بینند  
بر درش زبده ابدال تولا بینند

۱- کتب الرمز نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب شماره Pi VI 73 ص ۶

۲- کلیات عراقی ، ص ۶۸

خوبرویان بجهان شیخ ہم او را دانند  
بیدلان از نظر او دل بینا یابند  
خادمان در او آخرت ودینی را  
بر سر کوش عزیزان بہ عراقی نگرند  
در جهان نیست جزو شیخ دگر تا بینند  
مردگان از نفس او دم احیا بینند  
بر در خدمت او لؤلؤ لا لا بینند  
دل محنت زده اش در کف سودا بینند  
جای دیگر اشعار زیادی گفته کہ مطلع ہر قصیدہ اینجا نقل میگردد :

یا نسیم خوش بہار وزید یا صبا ناقہ تتر دمید

یا رب این بوی چنین خوش ز گلستان آید یاز باغ ارم و روضہ رضوان آید

فرستاد دریای فضل و ہنر بدین خشک لب بحری از شعر تر

طاب روح النسیم بالا سہار این دور الہندیم بالا دوار  
در خاریم کولب ساقی نیم مستیم کو کرشمہ یار؟

راہ باریکست و شب تاریک مرکب و لنگ و پیر  
ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر

حیدا صفہ سرای کمال خوشتر از روی دلبران بجال

شیخ ربانی بہاء الحق والدین آنکہ ما  
بوسہ بر خاک درش چون قدسیان ہر دم زیم

- |                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| ۱- کلیات عراقی ، ص ۷۵ . | ۲- کلیات عراقی ، ص ۷۷ . |
| ۳- ایضاً ، ص ۷۸ .       | ۴- ایضاً ، ص ۷۹ .       |
| ۵- ایضاً ، ص ۸۰ .       | ۶- ایضاً ، ص ۸۱ .       |
| ۷- ایضاً ، ص ۸۳ .       | ۸- ایضاً ، ص ۷۹ .       |

## فصل دوم

### اعقاب و احفاد شیخ

۱- شیخ صدرالدین عارف

۲- شیخ رکن الدین عالم

## شیخ صدرالدین عارف

شیخ صدرالدین عارف پسر شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بعد از وفات پدر بر مسند ارشاد نشست . کنیت او ابوالمغامم بود . چون ہر بار ختم قرآن مجید می کرد با معانی تازه ای روبرو می شد باسم عارف نام بردار شد . او تحصیلات اولیہ خود را در محضر پدر با تمام رساند و بہ ہمین نسبت سر حلقہ اولیاء شناخته می شد . شیخ صدرالدین عارف ، عارف کامل بود و در استغنا و زہد و پارسائی و فقر معروف زمانہ ، سلطان فیروز محمد شاہ او را عنوان شیخ الاسلامی دادہ بود . شیخ صدرالدین ہمہ عمر خود را با وجود دعوت های کہ پادشاہان اسلامی از او می کردند در ملتانی بسر برد .

مؤلف تاریخ فرشتہ واقعہ ای را دوبارہ محمد خان شہید متوفی ۶۸۵ھ و صدرالدین عارف نقل کردہ کہ شیخ عارف با زن محمد خان شہید ازدواج کرد ، چون محمد خان او را طلاق دادہ بود بعد محمد خان از شیخ عارف خواست کہ او را طلاق بدهد تا دوبارہ خودش باو رجوع بکند ولی شیخ بنا بخواستہ زن این کار را نکرد ولی این واقعہ هیچ صحت تاریخی ندارد و هیچ یک از مؤرخان و تذکرہ نویسندگان اشارتی نکرده اند .

احتمال می رود کہ شیخ صدرالدین عارف از مشایخ شبہ قارہ پاکستان و ہند اولین کسی بودہ باشد کہ از نظریات ابن عربی<sup>۲</sup> متوفی ۶۳۸ ہجری آگاہی پیدا کرد ہ بود چون او با عراقی مکاتبہ داشت و تصانیف ابن عربی را ہم خواندہ بود .

شیخ صدرالدین عارف مانند پدر بزرگوارش بعد از فراغت از اوراد و اذکار بہ درس و تدریس مشغول می شد . بہ ہمین جهت برای مبتدیان یک رسالہ بنام

۱- رجوع شود بہ معارج الولايت ص ۳۱۲ ، تاریخ فرشتہ ص ۴۵۸ ، تاریخ معصومی ، ص ۵۰ ، تاریخ فیروز شاہی ص ۶۹ - ۷۹ ، طبقات اکبری ص ۸۸ ، آب کوثر ص ۲۶۲ ، اخبار الاخیار ، تاریخ فیروز شاہی (عقیق) ص ۹۶ ، سفینۃ الاولیاء ص ۹۹ ، سیر العارفين ص ۵۴ .

۲- شیخ ابوبکر محی الدین محمد بن علی معروف بہ ابن عربی مردی دانشمند و فیلسوف بود . کتابهای زیادی را جمع بہ حدیث و تفسیر و سیرۃ النبی و ادبیات کہ شامل شعر صوفیانہ می باشد باو نسبت دادہ اند . فصوص الحکم و فتوحات مکیہ از کتابهای معروف او است .

«تصریف جدولی» نوشت که در مدارس آن زمان تدریس می شد. ولی متأسفانه حالا اثری از آن کتاب نیست<sup>۱</sup>.

شیخ صدر الدین عارف به شعر هم علاقه داشت و شعر هم گفته است. عراق در اشعار خود «نور عرب» و «سه بیت» شیخ عارف را ستوده است.

زنده کردی شکسته را سه بیت کز دم عیسوی نشان دارد  
حرز جان ساختم سه بیت ترا کم ز صد فتنه در امان دارد<sup>۲</sup>

خسته چون خواند نظم تو ز طرب پای بر فرق فرقدان دارد  
خواستم تا جواب گویم ، عقل گفت ، که طاقت و توان دارد  
عاجز آید ز دست مدح و ثنات هر که پا در ره بیان دارد<sup>۳</sup>

از تصنیف شیخ صدر الدین عارف چیزی بدست ما نرسیده است. فقط در «اخبار الاخیار»<sup>۴</sup> اشاراتی رفته و اقتباساتی از آن نقل کرده اند و اصل کتابها از بین رفته است. مهمترین آثاری که به شیخ نسبت داده اند «کنوز الفوائد» است که ملفوظات شیخ است و یکی از مریدان او باسم خواجہ ضیاء الدین اکرم مرتب کرده مجموعه است. این کتاب از لحاظ موضوع که محتوی هند و موعظت و اسرار و معارف میباشد گرانبهاست در تاریخ فیروز شاهی<sup>۵</sup> هم عقایدی عارفانه شیخ عارف را نقل کرده اند و همینطور در کتاب نزہة الخواطر<sup>۶</sup> هم قسمتهائی از وصایای شیخ نقل شده است.

تأثیر صحبت و تربیت شیخ عارف باعث شده بود که عده بسیاری از ارباب کمال بمنظور ارشاد و هدایت مخلوق در نواحی مختلف شبه قاره پاکستان و هند پراکنده شوند. معروفترین آنها عبارتند از شیخ جمال خندان متوفی ۶۸۶ و شیخ احمد معشوق و مولانا اعلیٰ الدین خچندی و شیخ حسام الدین.

شیخ عارف در ۶۸۶ هجری ازین جهان رخت بر بست. او دارای شخصیت بسی محبوب بود. سیر حسینی در کنز الرموز می گوید:

۱- آب کوثر ص ، ۴۶۲ .

۲- کلیات عراقی ، ص ۷۲ .

۳- ایضاً ، ص ۷۲ .

۴- اخبار الاخیار ، ص ۵۹ ، ۶۱ و ۷۲ .

۵- تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عقیف ، ص ۹۶ .

۶- نزہة الخواطر ، ص ۲۸۹ .



آن بلند آوازہ عالم پناہ  
 سرور عصر افتخار صدر گاہ  
 آب حیوان قطرہ بحر دلش  
 چون خضر علم لدنی حاصلش  
 معتبر چون قول او افعال او  
 ہم بیان او گواہ حال او  
 صدر دین و دولت آن مقبول حق  
 نہ فلک بر خوان وجودش یک طبق

مقتدای دین قبول خاص و عام  
 دولتش گفتمہ توی خیرالانام  
 ملک معنی جملہ در فرمان او  
 ہم بہ کسب و ہم بمیراث آن او  
 فخرالدین عراقی ہم قصیدہ ای در مدح شیخ عارف سرودہ کہ اینطور آغاز میشود:  
 دل ترا دوست تر ز جان دارد  
 جان ز بہر تو در میان دارد

### شیخ ابوالفتح رکن الدین عالم

محمد ابوالفتح سرتاج مشاہیر ہند کہ در ارشاد و تلقین بلند مرتبت ہونہ در  
 شہر ملتان ۵۶۳۷ ہجری با بعرصہ وجود گذاشت. او پسر صدرالدین عارف و نوہ شیخ  
 بہاء الدین زکریا ملتانی است. مادرش بی بی راستی بخاطر زہد و طاعت خود بہ رابعہ  
 عصر معروف بود. او تحصیل ظاہری را پیش پدر و تربیت روحانی را از جد بزرگوار  
 خود گرفت. خواجہ شمس الدین گردیزی سبزواری از نیکوکاری او متاثر شدہ او را بہ  
 لقب رکن الدین عالم نواخت.

شیخ رکن الدین از ہفت سالگی نماز با جماعت می خواند بعد از دو گذشت پدر  
 گراسی خود بر مسند ارشاد تکیہ داد و تا ۵۳ سال بر این مسند خلافت متمکن ہونہ  
 است. او در انتخاب طریق، مرید شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ہونہ است. تذکرہ  
 نویسندگان نقل میکنند کہ در چہار سالگی روزی شیخ رکن الدین دستار پدر بزرگ را

۱- کنزالرموز خطی، ص ۶.

۲- کلیات عراقی، ص ۷۱ - ۷۲.

۳- معارج الولايت خطی، ص ۳۳۹، بزم صوفیہ، ص ۲۶۲، سیرالعارفین، ص ۲۰،  
 تاریخ فرشتہ، ص ۴۱۱، خزینۃ الاصفیاء، ص ۷۱۵، اخبار الاخیار، ص ۷۷، تاریخ  
 معصومی، ص ۴۷، تاریخ ہند و پاکستان، ص ۵۹۶، تاریخ ضلع ملتان، ص ۷۵،  
 آب کوثر، ص ۲۶۵.

بر سر گذاشت شیخ عارف او را از این کار منع کرد ولی شیخ بہاء الدین زکریا آن دستار را بہ او بخشید او آنرا پیش خود نگاہداشتہ بود.

شیخ رکن الدین در زمان خود شخصیت ارجمندی بشار میرفت. سلطان علاء الدین خلجی متوفی ۱۳۱۵ و پسرش قطب الدین خلجی احترام زیادی برای او قایل بودند. شیخ با سلاطین تغلق ہم روابط خوبی داشت. مؤلف تاریخ معصومی واقعہ ای را نقل می کند کہ در زمان محمد بن تغلق بصورت کشت و کشتار بعنوان فاجعہ در ملتان روی دادہ بود و کفارہ بغاوت کشلو خان را از عوام بیگناہ می خواستند بگیرند کہ شیخ برای شفاعت پا برهنہ پیش سلطان رفت و با ساعی و کوشش او اہل شہر از دست انتقام محمد تغلق مصون ماندند. از این وقایع معلوم می شود کہ پادشاہان وقت بہ چہ حدی برای شیخ احترام قایل می شدند و شیخ ہم ہمہ این نفوذ خود را بخاطر بہرہ مند ساختن مردم بکار می برد. او وقتی بدیدن پادشاہ می رفت زمانی تخت روان خود را کہ بر آن سوار می شد بیرون دیوان شاہی متوقف می ساخت و مردم حاجتمند کہ بہ دیوان شاہی دسترسی نداشتند نامہ احوال می نوشتند و بہ او میسپردند شیخ ہمینکہ نزد پادشاہ می رسید اول بخادمی اشارت می فرمود کہ نامہ ہا را بہ سلطان تقدیم کنند و سلطان شخصاً آنها را می خواند و دستور لازم را صادر می نمود.

شیخ رکن الدین مطابق ۷۳۴ ہجری قمری در ملتان در گذشت و در مقبرہ ای کہ سلطان فیث الدین متوفی ۱۳۲۵ برای خودش ساختہ بود مدفون شد. این مقبرہ در قاسم باغ در ملتان واقع است. ساختمان آرامگاہش بسیار زیبا و با شکوہ است. ارتفاع آن بالغ بر ۳۰ متر است و بدان حد بلند است کہ از سی میلی ہم میشود آنرا دید.

دربارہ تصانیف شیخ تذکرہ نویسان چیزی ننوشته اند فقط در کتاب «اخبارالاکھیار» ۲ اسمی از «مجمع الاخبار» بردہ شدہ منتهی از آن نقل شدہ است و این کتاب را بہ شیخ رکن الدین نسبت دادہ اند.

شیخ رکن الدین چون صاحب فرزندی نبود بعد از او خلفای عظام او بہ جانشینی او رسیدند و حقیقتاً با درگذشت او سلسلہ سہروردیہ از ملتان بہ اچہ Uch منتقل شد

### 1. Gazetteer of the Multan District.

۲- اخبارالاکھیار، ص ۷۳.

و این خطہ بصورت مرکز روحانی سند و پنجاب غربی در آمد۔ ارادتمندان شیخ و مریدان او کہ از قبیل شعراء و علما و مورخین و ادبا بودہ اند در تمام حوالی رود خانہ سند از ملتان و اچہ و پائین تر از آن وجود داشتند و چندین عالم از شہر و دیار ہند مریدان او بودند۔ و برای مریدان خود راہی را نمود کہ موجب رستگاری بود۔ از مریدان معروف او شیخ جلال الدین برکی، شیخ عثمان الرحالہ بود۔ نجم الدین ابراہیم بیابانی قوام الدین گازرونی و سلطان التاریکین حمید الدین حاکم را اسم بردہ اند۔

فخرالدین عراقی در اشعار خود دربارہ شیخ رکن الدین می گوید :

ہر دو ز فرزند تو کہ اوتادند      ہر یکی غوث ہفت کشور باد  
قطب شان صدر صفہ ملکوت      کہ مقامش ز عرش بر تر باد  
بر سر کوی ہر یکی گردون      چون عراقی ہمیشہ چاکر باد

مرید شیخ رکن الدین ، سلطان العارکین حمید الدین حاکم در مدح مرشد خود اشعار زیادی سرودہ از آن جملہ اند :

بگو حاکم از جان و دل مدح پیر      چہ پیری ؟ کبیری ؟ چہ شیخی خطیر  
شہ اولیای خدا رکن دین      کہ چون جد خویش است شیخی کبیر  
ابوالفتح فیض الہ آن پیشوا      کہ در پیشوائی ندارد نظیر

فداکن حاکم جان را بنام شیخ رکن الدین      کہ ہستی تو مریدوہم غلام شیخ رکن الدین  
مرا آن بخت کی باشد ولی خوشوقت آن ذاتی      کہ برروحش رسد ہر دم پیام شیخ رکن الدین

۱- کلیات عراقی ، ص ۱۱۵ .

۲- گلزار حاکم ، بحوالہ تذکرہ حمیدیہ ، ص ۶۶ .

۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۲۳۷ .

## باب دوم

برسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ

### فصل اول

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سمروردی  
و خدمات عرفانی و ادبی او

## شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی

یکی از عرفای زبده ایرانی قرن ششم و نیمه اول قرن ہفتم ہجری قمری شیخ شہاب الدین ابو حفص عمر سہروردی بنیانگذار فرقہ سہروردیہ است۔ شہاب الدین ابو حفص کہ نامش عمر است از اولاد محمد بن ابی بکر است۔ سلسلہ نسب او تا محمد براین وجہ است کہ شہاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن سہروردی بن ابی بکر او در تصوف بہ عمش شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی ۱۱۶۸/۵۶۳ منسوب است۔

شیخ شہاب الدین سہروردی در ماہ رجب سال ۵۳۹ ہجری قمری برابر با ژوئہ سال ۱۱۴۵ میلادی در ناحیہ سہرورد کہ در نزدیکی زنجان قرار داود بہ دنیا آمد۔ در کودکی او را بہ چمن ہلکانی کہ از صوفیان قرن ششم ہجری بودہ سپردند آنگاہ در بیست و ہفت سالگی در بغداد بہ تحصیل علوم مشغول شد و علما او را سلطان الحکما لقب دادند۔

می گویند کہ بارہا خضر نزد وی می آمد و از رموز باطن و علوم طریقت او را بہرہ مند میساخت۔ شیخ شہاب الدین در بدایت امر بہ خدمت بسیاری از عرفای زمان خود رسید کہ از آنها شیخ عبداللہ گیلانی و نجم الدین کبری معروف ہستند و از حضور عبدالقادر گیلانی ہم کسب فیض نمود۔

شیخ شہاب الدین مذهب امام شافعی را داشت و طریقت او پیروی کامل از شرع و سنت پیغمبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است۔ او در بغداد اصول تصوف و طریقت و وعظ را از شیخ ابوالنجیب و فقہ و خلاف و فنون ادب را نیز از مشایخ دیگر یاد گرفت۔ بعد از این کہ از عمومی خود خرقة گرفت۔ عزالت و خلوت نشینی را اختیار نمود۔ اگرچہ شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب بنیانگذار سلسلہ سہروردیہ بود ولی کسی کہ

- ۱- مجالس المؤمنین ، ص ۷۰۔
- ۲- تذکرہ حسینی ، ص ۱۶۱۔
- ۳- مفتاح العارفین ، ص ۱۴۵۔
- ۴- سفینۃ الاولیاء ، ص ۱۴-۱۱۳۔

این سلسله را در همه جا توسعه داد خلیفه و برادر زاده او شیخ شهاب الدین بوده است.  
بعد از وفات ابوالنجیب شیخ شهاب الدین سهروردی به مقام شیخ الشیوخی رسید و ارباب طریقت و سالکان راه حقیقت از راه دور و نزدیک برای حل و فصل حقایق و معارف پیش او می آمدند ، جمع کثیری از عرفا و صوفیان ، فنون طریقت و مجاهدت را از او یاد گرفته بودند. مدت درازی بسعت شیخ الشیوخ بغداد منسوب شد و سالها به وعظ و ارشاد اشعار اشتغال داشت. و نصایح دلنشین او مورد قبول شنوندگان قرار می گرفت.

خلیفه وقت ناصر الدین نسبت به او ارادت و احترام فوق العاده ای روامیداشت و گمان می رود که غالباً او را از طرف خود بعنوان سفیر به ممالک دیگر می فرستاد و بخاطر این بعنوان سفیر نزد ملوک اطراف رفته و همه آنها به او احترام زیادی می گذاشتند و مقدم او را گرامی داشتند.<sup>۱</sup>

شیخ شهاب الدین هر سال به مکه می رفت و از آنجا به مدینه می آمد و سپس به بغداد مراجعت می نمود و این کار تا پایان عمرش ادامه داشت. او به این که در زندگانی خود ثروت زیادی بدست آورد و از جمله غنی ترین و ثروتمند ترین عرفای عصر خود بشمار میرفت ولی همه آنرا صرف مستمندان و نیازمندان می نمود. وقتی زنده بود هر وقت به حج میرفت گروهی از فقرا با او همراه شدند و شیخ نسبت به همه طریقه مروت و اعانت بجای می آورد.<sup>۲</sup> در ۶۲۸ هـ ق که به مکه برای حج رفت با عمر ابوالفراد بزرگترین شاعر صوفی مصر آشنا شد.<sup>۳</sup>

شیخ شهاب الدین به اصول اعتقادات خود پای بند و در رعایت آن خشک و متعصب و نهی بود. او مثل مرشد خود ظواهر سنن و آداب را بدقت رعایت می کرد و از اندیشه های روشن خویش را بدور می داشت. بامردم روشن بین کنار نمی آمد و بی گویند که کوتاه نظری او بدان حد رسیده بود که شفای بوعلی را به آب شست.<sup>۴</sup>

۱- نفعات الانس ، ص ۴۱۷ .

۲- تاریخ مفصل ایران ، ج ۱ ، ص ۴۹۹ .

۳- ایضاً .

۴- Sufism, p. 85

۵- مرآة الجنان ، ج ۳ ، ص ۵۱ .

واقعہ دیگری را کہ بہ شیخ شہاب الدین سہروردی نسبت داده اند ستایش و سپاسگزاری وی بود کہ موقعی کہ ناصر الدین خلیفہ را بخاطر سوختن و از بین بردن کتابہای فلسفہ ستودہ بود<sup>۱</sup>.

شیخ شہاب الدین سہروردی بہ سہاع علاقہ ای نداشت و می گفت کہ ہر نعمتی کہ در بشر ممکنست شہاب الدین را داده اند الا ذوق سہاع<sup>۲</sup> و از تذکرہ های صوفیان و اولیا برمی آید کہ او بندرت بہ سہاع می پرداخت.

شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی در بغداد چند خانقاہ متعلق بہ صوفیہ را ادارہ و سرکشی می کرد. ناصر الدین خلیفہ خانقاہی مخصوص جہت او ساختہ بود کہ دارای خانہ و حمام و باغچہ ای جہت سکونت شیخ و کسان او بود<sup>۳</sup>.

شیخ شہاب الدین سہروردی در عرفان داری مقام از جمندی بود و بین عرفا و اولیا شخصیت برجستہ ای بشہار میرفت. او پیوستہ مورد ستایش و تمجید اغلب عرفا و فضلا و دانشمندان و شعرای ہم عصر خود قرار گرفتہ است. امام یافعی ویرا این چنین ستودہ است:

«استاد زمانہ» فریدگانہ، مطلع الانوار، منبع الاسرار، دلیل الطریقہ، ترجمان الحقیقہ، استاد الشیوخ الاکابر الجامع بین علم الباطن و الظاہر قدوة العارفين و عمدة السالکین، العالم الربانی شہاب الدین ابو حفص عمر بن سہروردی قدس اللہ سرہ<sup>۴</sup>.

شیخ عبدالقادر جیلانی دربارہ او می گفت: یا عمرو انت آخر المشہورین بالعراق<sup>۵</sup> شعرای معروف مثل کہال الدین اسماعیل اصفہانی و شیخ سعدی شیرازی ویرا مدح گفتہ اند.

مرا پیر دانای مرشد شہاب  
یکی آنکہ بر نفس خود بین مباش

دو پندرز فرمود بر روی آن  
بسی آنکہ بر خلق بر خیزد

۱- مناقب اوحد الدین کرمانی، ص ۵۸.

۲- فواید الفواد، ص ۲۲۵.

۳- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.

۴- نجات الانس، ص ۴۸۲.

۵- خزینة الاصفیاء، ص ۴۶۸۴.

شهاب دین عمر سهروردی آن ره رو که از مسالک اودیو برحذر یابی  
 شیخ شهاب الدین سهروردی عمر خویش را صرف تعلیم و تربیت رهروان وادی  
 معرفت نمود. معروفترین مریدان او عبارتند از:  
 کمال الدین اسماعیل اصفهانی: سخن‌سرای نامبردار قرن ششم و هفتم که شعر  
 شناسان او را خلاق المعانی یعنی معنی آفرین لقب داده‌اند از مریدان شیخ  
 شهاب الدین بود.  
 شیخ مصلح الدین معدی شیرازی، شاعر معروف زبان فارسی که شاهکار های او  
 گلستان و بوستان در ادبیات فارسی بی زوال اند از مریدان او بود.  
 شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی (۶۷۱-۵۹۴ هـ ق) او از برجسته ترین  
 شاگردان شهاب الدین سهروردی است و بعد از وی در اشاعه طریقه سهروردیه همت زیادی  
 بخرج داد.

عمادالدین ابو طاهر عبدالسلام شیرازی متوفی ۵۶۶ هـ ق.  
 سراج الدین حسین ابن شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب شیرازی.  
 شیخ شهاب الدین خلفای زیادی را به شبه قاره پاکستان و هند فرستاد و می گفت  
 «خلفایی فی الہند کثیر» و آنها عبارتند از: شیخ نورالدین مبارک غزنوی،  
 مولانا مجدالدین حاجی، شیخ ضیاء الدین رومی، قاضی حمیدالدین ناگوری متوفی  
 ۵۶۴ ق دو عهد سلطان معزالدین سام به دهلی آمد او در علم ظاهر به پایه اجتهاد  
 رسیده بود و به سمت قاضی القضاة ناگور نایل آمده بود.  
 سخی سرور، متوفی ۵۷۷ هـ ق، بہاء الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال الدین  
 تبریزی  
 و جلال الدین سهروردی در علم سهروردیہ را رواج و توسعه دادند.  
 شیخ شهاب الدین سهروردی در چهارشنبه اول محرم سال ۵۶۳ ق برابر با سال  
 ۱۲۳۴ م در زمان المستنصر بالله خلیفہ عباسی در شہر بغداد از این دارفانی رخت

۱- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ص ۳۱.

۲- خزینة الاصفیاء، ص ۶۸۴.

۳- تاریخ فرشته، ص ۳۷۷.



بر بست . باین ترتیب سن او از ۹۳ سال بیش نبوده . مراز او در بغداد است و مرجع و زیارتگاہ عوام و خواص است<sup>۱</sup> .

ناگفته نماند کہ بعضی از تذکرہ نویسان ابن شیخ شہاب الدین سہروردی را با شیخ شہاب الدین یحیی بن حبش سہروردی<sup>۲</sup> کہ بعنوان شیخ اشراق معروف است اشتباہ کردہ اند . ولی ضعف این احتمال بہ شہادت اختلاف اسم و زمان و تألیفات و قرائن دیگر واضح و روشن است ، پس این شیخ را نباید با شیخ شہاب الدین یحیی بن حبش سہروردی معروف بہ شیخ اشراق (۵۴۹-۵۵۸۷ ق) کہ در حلب بدمستور ملک الظاہر پسر سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۸۲-۵۶۱۳ ق) بہ جرم داشتن عقاید فلسفی بہ سال ۵۵۸۷ ق بہ قتل رساندند ، اشتباہ کرد<sup>۳</sup> .

### تصانیف :

شیخ شہاب الدین را در دقایق عالیہ عرفانی تصانیف مشہور زیاد بودہ است و چنانکہ از مطالعہ بعضی از آنها بر می آید شیخ بیشتر آنها را بہ هنگام اعتکاف در مکہ بہ اتمام رسانیدہ است . شیخ در بیشتر آثار خود از روی تقیہ و با کنایہ و استعارہ سخن گفتہ است .

در تذکرہ ہا کتابہای زیادی را باو نسبت دادہ اند ولی بعضی از آنها از جملہ «التلویحات فی المنطق» و «الحکمت» و «مطارحات» وغیرہ بتعلق بہ شیخ شہاب الدین یحیی بن حبش سہروردی میباشد<sup>۴</sup> و «کتاب الاوراد» کہ در فہرست نسخہ ہای خطی کتابخانہ عمومی پنجاب بہ شہاب الدین سہروردی نسبت دادہ شدہ است متعلق بہ مرید و خلیفہ او در ہندوستان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می باشد<sup>۵</sup> . ولی کتابہائی کہ در صحت انتساب آن بہ شیخ تردیدی نیست بقرار زیر میتوان نام برد :

- ۱- عوارف المعارف ۲- اعلام الہدیۃ عقیدہ اہل البقر ۳- بیہجۃ الابرار ۴- جذب القلوب الی مواصلہ المحبوب ۵- رشف انصاع الایمانیہ و کشف الفصاح الیونانیہ .

۱- آتشکدہ ، ص .

۲- برای تفصیل رجع شود بہ «معارف اسلامی در جہان معاصر» ، ص ۱۱۵ .

۳- تاریخ مفصل ایران ، ص ۴۹۹ .

۴- ریحانۃ الادب ، ص ۲۴۴ .

۵- فہرست نسخہ ہای خطی کتابخانہ عمومی پنجاب ، ص ۷۵ .

علاوه بر این اشعار زیادی از شیخ در تذکره ها نقل شده است که بیشتر آنها شامل رباعیات نغز است.<sup>۱</sup>

### عوارف المعارف :

عوارف المعارف را میتوان از مهمترین آثار شیخ بشمار آورد. همین کتاب است که به صورت آئین برای فرقه سهروردیه در آمد.<sup>۲</sup>

عوارف المعارف مشتمل بر ۶۳ باب است که در هر باب فصولی چند اختصاص به بحث در خصوصیات تصوف و آداب سلوک دارد. بقول مولانا جامی شیخ عوارف المعارف را در مکه تصنیف کرده است. هر گاه که با امری مشکل و بغرنج بر خورد می کرد به خدای تعالی رجوع می نمود و خانه کعبه را طواف کرده استمداد می جست و به این وجه رفع اشکال او می شد.<sup>۳</sup>

عوارف المعارف در زمره معروفترین و بهترین کتابهای که مطالب صوفیانه و عارفانه را در بر دارد بشمار میرود. یکی از خصایص این کتاب این است که در آن اصول اساسی تصوف و اعتقاد در مورد بر پای داشتن خانقاه و روابط مرید و شیخ و مسائل دیگر با تفصیل طبق اصول کتاب و سنت بحث رفته است. معانی اصطلاحات تصوف را بطور مختصر ولی جامع بیان نموده است. این کتاب دارای اهمیت زیادی است چون از طرفی شامل فلسفه تصوف است و از طرف دیگر در مورد چگونگی بر پای داشتن خانقاه در آن بحث رفته است.<sup>۴</sup>

علاوه از پیروان فرقه سهروردیه مشایخ چشتیه هم برای این کتاب ارزش زیادی قائل بوده اند. بدین گونه که بابا فریدالدین گنج شکر به مریدان خود آنرا بعنوان کتاب درستی توصیه می کرد و خود خواجه نظام الدین اولیاء پنج باب از این کتاب را پیش او خوانده بود.<sup>۵</sup>

سفر یکی از کارهای صوفیان است که برای دیدار مردان حق و با اصطلاح «سیر

۱- عوارف المعارف، ۱۵۶، روز روشن، ۴۴۲، مجمع الفصحاء، ص ۷۱۹، مجالس

المونین، ص ۸۲.

۲- Sufism, p. 85

۳- نفعات الانس، ص ۴۷۲.

۴- فواید القلوب، ص ۶۱.

آفاق و انفس» در آن کار مداومت داشته اند و برای مسافر آداب و مقرراتی ترتیب داده اند. این آداب یا مقررات در عوارف المعارف بشرح تمام ذکر شده است.

این کتاب در مصر به چاپ رسید. یک دفعہ در حاشیہ احیاء العلوم غزالی ہم چاپ شدہ بود.

علمای زیادی بر عوارف المعارف شرح و حواشی نوشتہ اند. از آنجملہ بابا فرید گنج شکر را میتوان اسم برد.

عوارف المعارف بہ زبانہای زیادی ترجمہ شدہ کہ شامل ترجمہ بہ فارسی، اردو و ترکی سی باشد.

### اعلام الہدی فی عقیدہ اہل التقی :

در رسالہ اعلام الہدی عباراتی مجمع نوشتہ کہ اکثر متعصبان اہل سنت آنرا دلیل بر رخص او دانستہ اند.

### بہجۃ الابرار :

در این کتاب پنجاہ حضرت عبدالقادر جیلانی را جمع آوری نمودہ است.

### جذب القلوب الی مواصلۃ المحبوب :

این کتاب در حلب بہ چاپ رسیدہ است.

### اشعار :

از آثار منظوم شیخ شہاب الدین سہروردی برخی رباعیات و غزلیات در تذکرہ ہا بنام او ضبط است. ابیات زیر از آن جملہ اند :

ذره ای از نور روی من چو بر منصور تافت ہمچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختیم

ای دوست وجود و عدمت اوست ہمہ سرمایہ شادی و غمت اوست ہمہ

تو دیدہ نداری کہ بینی او را ورنہ ز سرت تا قہر اوست ہمہ

۱- ریحانۃ الادب، ص ۲۴۱.

۲- الرحیم، نوامبر ۶۳، ص ۲۰.

۳- مجالس المومنین، ص ۸۳.

۴- ریاض العارفین، ص ۱۵۶.

۵- ریاض للعارفین، ص ۱۵۶.

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن غمهای تو کارش نبود  
در عشق تو حالتش باشد که از آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود<sup>۱</sup>

ای از غم دیدن رخت حیران من و ندر طلب وصل تو سرگردان من  
بودن بتو مشکل است و نابودن آه سرگردان من ، بیسر و سامان من<sup>۲</sup>

دنیا که همیشه بود با من به نفاق وز من همه ساله بود جویای فراق  
امروز همی گویش ای دنیی دون بگذار مرا که هستی از من سه طلاق<sup>۳</sup>

ایها العشاق ما در دام عشق آویختیم  
سر بر آورد از میان جان و دل بیدار دوست  
هاتقی در گوش جان ما ز غیب آواز داد  
ذره ای از نور روی ما چو بر منصور تافت  
ای شهاب سهروردی گر گرفتاری بنال  
گرد بود خود ز خاک آدمیت پیختیم  
چون جهان او بدیدیم از همه بگسیختیم  
وه که تا با خاک تیره نور خود آسختیم  
همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختیم  
دانه در دام ~~بهر لب~~ ~~میرخ~~ زیرک ریختیم<sup>۴</sup>

- ۱- روز روشن ، ص ۴۴۲ .
- ۲- مجمع الفصحاء ، ج ۲ ، ص ۸۸۹ .
- ۳- ریاض العارفین ، ص ۱۵۶ .
- ۴- تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ،

## فضل دوم

نريدان شيخ بهاءالدين زكريا ملتاني

۱- شيخ عثمان مروندى

۲- شيخ فخرالدين ابراهيم عراقى

۳- شيخ حسن افغان

۴- شيخ جلال الدين بخارى

۵- امير حسينى

## شیخ عثمان مروندی ، معروف بہ لعل شہباز قلندر

شیخ عثمان مروندی معروف بہ لعل شہباز قلندر را مریدان شیخ بہاءالدین زکریا بود. او اہل مرند می باشد. اورا گاہی مروندی گاہی میمندی نوشته اند. وقتی بہ سن بلوغ رسید مرید بابا ابراہیم شد و از او خرقة گرفت و بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند آمد. چون ہمیشہ لباس قرمز بہ تن می کرد ، بہ لعل شہباز معروف گشت.

شیخ عثمان مرید شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی بود و با شیخ روابط خیلی نزدیک و دوستانہ ای داشت. تذکرہ نویسندگان از او بعنوان یکی از چہار یار شیخ یاد کرده اند کہ باہم بہ سفر می رفتند. در شہر سہوان Sehwan مکانی وجود دارد کہ دربارہ اش مردم عقیدہ دارند کہ آنجا چہار یار یعنی شیخ بہاءالدین، زکریا ملتانی و بابا فرید و سید جلال بخاری و شیخ عثمان مروندی برای مکاشفات در آنجا نشستہ اند.

شیخ عثمان با شیخ صدرالدین عارف روابط دوستانہ داشت و اغاب با یکدیگر ملاقات می کردند و باہم در مجالس محمد خان شہید شرکت می کردند. محمد خان شہید متوفی ۱۲۸۵ برای آنان احترام زیادی قابل بود.

شیخ عثمان صاحب کرامت ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بود و خوارق و کرامات بی اختیار از وی بظہور رسید. در آغاز پای بند علم و شرع بود ولی بعد او مشرب قلندرانہ اختیار نمود و از این پای بند آزاد گردید و پیوستہ در حال جذبہ و خلصہ می ملقتد و بہ طریقہ قلندریہ تمایل پیدا کرد بحالی رسید کہ فنا فی اللہ شد بعد از مرگ او مریدانش فرقة تازہ ای را بنیاد نهادند کہ بہ «لعل شہبازید» معروف شد کہ از فرقة سہروردیہ منشعب شدہ است.

شیخ تا آخر عمرش عزب ماند و در سیوستان در ۶۲۲ ہجری قمری از این جہان غائبی رخت بر بست ، در زمان سلطان فیروز شاہ تغلق ۷۵۲-۱۳۵۱/۷۹۰-۱۴۸۵

۱- مجموع شود بہ مآثر الکرام ج ۱- ص ۷ ، تاریخ سند ، ص ۴ ، تحفۃ الکرام ج ۳ ، ذیل سیوستانی ، تاریخ فیروز شاہی برنی ، ص ۶۸-۶۷ ، نزہۃ الخواطر ، ص ۲۵۶ خزینۃ الاصفیاء ص ۱۴ ، لب تاریخ سند ، ص ۲۱۷ .

Persian Poets of Sind, p. 6.

Sufis its Saints and Shrines, p. 250.

والی سیوستان ملک اختیار الدین برای مزار او مقبرہ با شکوہی درست کرد. مزار او محل زیارت عام و خاص است.

عثمان مروندی شاعر ہم بود و کتاب معروف «عشقیہ» را بہ او نسبت می دهند. این کتاب مملو است از اشعار نغز و افکار عرفانی. از اشعاری کہ بدست ما رسیدہ پیدا است کہ او شعر ہائی سرودہ کہ ہمہ دارای سوز و گداز قلبی و شوریدگی طبع است. اغلب اشعاری کہ سرودہ راجع بہ عشق و درویشی است، از اشعار زیر فکر عالی صوفیانہ او آشکار می گردد:

ز عشق دوست ہر ساعت درونِ نار می رقصم  
گہی بر خاک می غلطم گہی بر خار می رقصم  
شدم بدنام در عشقت بیا ای پارسا اکنون  
نمی ترسم ز سوئی بہر بازار می رقصم  
مرا خلقی ہمی گوید گدا چندین چہ می رقصی  
بدل دارم من اسراری از آن اسرار می رقصم

ایا عثمان میمندی چرا مستی درین عالم  
کہ ہز یا ہو و الا ہو دگر چیزی نمی دایم

### شیخ فخر الدین ابراہیم ہمدانی متخلص بہ عراقی

یکی از مریدان معروف و خلفای نامدار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی، شیخ فخر الدین ابراہیم ہمدانی متخلص بہ عراقی است. او در شہر ہمدان در یک خانوادہ علم دوست دنیا آمد. در ہشت سالگی در آنجا برای قرآن خواندن شہرت خاصی کسب کرد. ہفدہ سالہ بود کہ از جملہ علوم معقول و منقول آگاہی پیدا کرد و بہ تدریس مشغول شد.

۱- مقالات الشعراء، ص ۷۶۹.

۲- لب تاریخ سند، ص ۲۴۰.

۳- رجوع شود بہ: مقدمہ کلیات عراقی، مرآت خیال، ص ۶۳، نفاح الانس، ص ۱۰۰، ریاض عرفین، ص ۱۱۵، بزم صوفیہ، ص ۱۵۳، حاشیہ، ص ۳، ریاض عرفین، ص ۸۳، تاریخ تصوف در اسلام، ص ۱۰۴، مجمع الفصحی، ص ۱۰۴، ادبیات ایران، براون.

ولی دیری نگذشت کہ بہ پسری کہ در جمع قلندران دیدہ بود دل بست و از ہمہ چیز دل کندہ دنبال او راہ می افتاد و ترک دیار کردہ بہ شبہ قارہ ہند و پاکستان آمد۔

در ہند (پاکستان غربی فعلی) در شہر ملتان در خانقاہ شیخ بہاء الدین زائریا ملتانی اقامت می گزید۔ ہمینکہ نظر شیخ بر او افتاد و بہ یکدگر نگریستند یک کشش خاصی نسبت بہ ہمدیگر احساس کردند۔ عراقی با جمع قلندران راہ سویمان را پیش میگیرد ولی از آنها جدا شدہ پیش شیخ بر می گردد۔ شیخ او را در خلوت نشاند و برای چلہ کشی دستور داد و آنجا بود کہ غزلی کہ شاہکار عراقی شناختہ شدہ پدید آمد کہ مطلع آن اینست :

نخستین بادہ کاندراجام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

چون نزد پیروان فرقہ سہروردیہ سماع پذیرفتہ نبود ہمہ او را بہ باد ایراد گرفتند ولی شیخ گفت کہ سماع برای او منع نیست و او را از خلوت برون آورد و خرقہ خود باو بخشید و دختر خود را ہم در عقد اوداد۔ عراقی بقول خود او مدت ۲ سال در پاکستان ماند و بہ پشتیبانی مرشد خود زندگی آرام داشت ولی بعد از مرگ او از ملتان دل کند و برای حج روانہ آباد۔

در این سفر از عمان بہ دمشق رسید و از آنجا بہ روم رفت و در خدمت صدر الدین قونوی زانوی تلمذ بر زمین آباد، از آنجا بہ مصر رفت و سپس دوبارہ بہ دمشق برگشت و آنجا برای خود خانقاہی درست کرد و در ۶۸۸ ھ ق از این دارفانی رخت بر بست و در دمشق نزد قبر محی الدین ابن عربی بہ خاک سپردہ شد۔

او شیخ کامل و شاعری فاضل بود و سخنان عارفانہ اش یاری از تصوف و وجد و حال می دہد۔ در زندگی خود سرد و گرم روزگار راچشید، هنگامی کہ بہ خوشبختی می رسید خود را گم نمی کرد و چون بہ نشیب بدبختی می افتاد نو میدی را بدل راہ نمی داد۔

از تصانیف عراقی علاوہ بر «دیوان شعر» کہ شامل کلیات نغز و لطیف و با معانی برقصیدہ مرثیہ و کتب بند و ترجیع بند و رباعی و مقطعات میباشد یک مثنوی «عنا» نامہ شاہکار و «لمعات» را نام برده اند۔ او در نظر و نثر سخنانی عارفانہ دارد و دیوان او تاکنون بین مردم مقبولیت زیادی داشته و دارد۔



او شاعر صوفی منش بود کہ افکار عاشقانه خود را با یک نوع جذبہ و مستی خاص آشکار کرده است۔

دیوان عراقی محتوی ۶۸۰۰ اشعار است۔ عراقی بر خلاف روش شنوای قصیدہ گو مروح را چنان سی ستاید انگار از خلوص و محبت های او سپاسگزاری میکند و اشعار زیادی در مدح مرشد خود شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سروده و ہمینطور در وصف و مدح مرشد روحانی او شیخ شہاب الدین سہروردی و پسرش شیخ صدر الدین عارف و نوه اش شیخ رکن الدین عالم اشعار زیادی دارد۔

یک قطعہ خیلی نغز و دل انگیز درباره ملتان ہم گفته است:

در دیوان عراقی مرثیہ ای دیدہ میشود کہ او در رثای مرشد خود شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی در ترکیب بندی مفصل شرح سوز و فراق خود را از محضر پیر بلند نظر بیان داشتہ از خدمات او و راہ بردن خود بتوسط شیخ بہ مقامات سیر و سلوک و جذبہ وصال یاد می کند و با تأثر تمام در عزائی او نظر بہ ماتم آغاز می کند و در پایان برای او طلب آمرزش و درباره اولاد مرشد خود دعا کردہ و سلامت باز ماندگان پیر طریقت را آرزو می کند۔

### «شیخ حسن افغان»

شیخ حسن افغان از مقبول ترین خلفای شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بودہ است۔ او را در زمرہ شیوخ معروف سلسلہ سہروردیہ بشمار می آورند۔ حسن اہل کویہ سلیمان بود و خودش را حسن افغان می نامید۔

حسن افغان در زہد و عبادت و ذوق و شوق و محشق و محبت نظیر نہداشت۔ مدتی ریاضت کشید و در خدمت پیر خود بسر برد تا آنکہ بہ مرتبہ «ولایت» رسید۔ بناہ

۱- کلیات عراقی، ص ۱۰۲ - ۱۰۳۔

۲- کلیات عراقی، ص ۱۱۱۔

۳- رجوع شود بہ: سیر العارفین، ص ۱۰۴، تاریخ فرشتہ، ج ۲ - خزینۃ الاصفیاء ص ۷۰۳، تذکرہ صوفیای پنجاب، ص ۲۳۷۔

۴- ولایت مشتق از ولی است و عبارت از قیام عید است بحق در مقام فنا از نفس و آن بر دو قسم است، ولایت عامہ کہ مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصہ کہ مخصوص بہ واصلان از ارباب سلوک کہ عبارت از فنا عید است در حق و بقا اوست بحق۔ اساس طریقت تصوف و معرفت جملہ بر ولایت بود۔

دستور مرشد خود که گفته بود «برواقوام افغانه را هدایت به حق کن» به ارشاد پرداخت و در «مخزن افغانه» نوشته اند که حسن قوم «غرغشتیان» را هدایت کرد. هیچ کتابی که به او منسوب باشد به مانرسیده است.

قصه هائی بس شگفت انگیز را جمع به حسن در تذکره ها آمده که او از علوم ظاهری بی بهره بود، سواد نداشت ولی در علوم باطنی به منتہائی درجه خود رسیده بود تا حدی که شیخ بہا الدین زکریا ملتانی سہروردی کہ مرشد و پیر طریقت او می باشد بارها درباره او می گفت کہ «روز قیامت وقتی از من سوال کنند کہ در بارگاہ ما چه آورده ای؟ خواہم گفت: «صدق و اعتقاد حسن افغان را».

حسن افغان صاحب کشف و کرامت بوڈہ است و کرامت های زیادی به او نسبت داده اند کہ نشان دہندہ مرتبہ ولایت اوست، او بسال ۶۸۹ فوت کرد.

### سید جلال الدین بخاری

اسمش سید جلال الدین و لقبش جلال سرخ بود. سلسلہ نسب او بہ قہ واسطہ بہ حضرت امام علی نقی می پیوندد. او اہل بخارا بود. آنجا شہرت شیخ بہا الدین زکریا ملتانی سہروردی را شنیدہ و او را بہ شہ قارہ پاکستان و ہند آمد و مدتی در خدمت شیخ بسربرد، بعداً بہ بہکر Bukkur منتقل شد ولی از دست رقابت اطرافیان خود بہ ستوہ آمدہ آنجا را ترک و بہ اچ یا اچہ Uch نقل مکان کرد. آنجا «محلہ بخاریان» را بنیاد نہاد. بوسیلہ او اچ بصورت مرکز اسلامی در آمد و بعد از آن در ایالت پنجاب شہر جہنگ Jhang را بنیاد نہاد و تا مدتی در پنجاب غربی مشغول تبلیغ اسلام بود و بسعی او بسیاری از قبایل راجپوتہا بدین اسلام مشرف گشتند.

سید جلال الدین بخاری مرید و خلیفہ شیخ بہا الدین زکریا ملتانی سہروردی بود. از زمان بچگی آثار ولایت از چین او ہویدا بود. او سی سال کامل نزد مرشد ماند و از محضر او کسب فیض نمود. سید جلال بخاری در علوم ظاہری ماهر و ولی کامل و یکی از معروفترین عرفای زمانہ خود بود. آرنولڈ درباره او گفتہ: «او ولی مادر زاد بود

۱- اخبارالاکھیار، ص ۶۱، آب کوثر ص ۳۰۹، تاریخ اچ، ص ۹۷، تحفہ الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳، تذکرہ مخدوم چہاننیاں جہانگشت، ۷۸، تذکرہ صوفیای پنجاب ص ۱۷۰، الاصفیاء، ص ۴.

و یکی از موفق ترین مبلغان اسلام بوده است»

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سید جلال الدین را خیلی دوست داشت. تذکرہ نویسار واقعہ ای را نقل می کنند کہ وقتی سید از بخارا بہ ملتان آمد گرمای کشندہ ملتان موجب شد کہ روزی بہ یاد یحٰی بخارا افتاد و گفت کہ در این گرما یحٰی بخارا سزہ عجیب خواهد داشت. مرشد او از طریق کشف حالات درونی او را درک کرد و بہ مستخدم گنت کہ حیاط را جارو کنند و حصیر ہا را از آنجا جمع بکنند، مستخدم دستور را اجرا کرد، در ہمین اثنا آسمان ابری شد و ژالہ باری شروع گردید و تگرگہای درشت در حیاط جمع شدند در حالیکہ بیرون خانہ ہمہ جا آفتاب بود. شیخ ازسید پرسید کہ «چطور است یحٰی ملتان» سید جواب داد «خوشمزہ ترا یحٰی بخارا».

سید جلال اغلب در مسافرتہا بہ شیخ ہمراہی می کرد و جزو چہار یار معروف بشار میرفت<sup>۳</sup>.

سید جلال الدین بخاری دز ۶۹۰ ق چشم از جہان فرو بست و در اج دفن گردید، بعلت سیل زیاد جنازہ او را اول بہ سینونگ بیلا و بعد نزد مزار نوح اش راجو قتل متوفی ۸۲۸ ق منتقل کردند ولی باز سر اختلافات کوچکی او را بہ جای دیگر منتقل کردند کہ حالا مقبرہ اش قرار دارد<sup>۴</sup>.

اغلب تذکرہ نویسار سید جلال الدین بخاری را با نوح اش سید بخاری مخدوم ہانیان جہانگشت دانستہ اشتباہ کردہ اند.

مریدان سید جلال الدین بخاری جزو طرفداران شریعت ہستند و او فرقہ جلالیہ را بنیاد نہاد. اولین قسمت «جلاصۃ العارفین» از سید جلال الدین بخاری نقل شدہ است.

۱- Indian Islam, p. 122.

۲- تاریخ فرشتہ، ج ۲، ص ۷۷۵

۳- تحفۃ الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳

۴- تاریخ اچ، ص ۹۸

### ”امیر حسینی سادات هروی“

حسین بن عالم بن ابی الحسن از مریدان شیخ بهاءالدین زکریا بوده. او سید الاصل بود و اهل کزیو (یکی از دیه های اطراف غور) ولی بیشتر وقت خود را در هرات بسر برد و برای همین بود که به هروی معروف گردید.

بعضی از تذکره نویسان او را مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و بعضی مرید رکن الدین عالم دانسته اند ولی ازتالیف او «کنز الرموز» چنین استنباط می شود که او مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است.

نقل می کنند وقتی میر حسین از هرات راه ملتان را در پیش گرفت و به آنجا رسید و در سرای شاهی سکونت کرد، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در خواب پیغمبر سلام را زیارت کرد که «فرزندم میر حسین در این قافله است او را از یشان بیرون آر و بکار حق مشغول کن» شیخ بهاء الدین زکریا آنجا رفت و صدا کرد که امیر حسینی کیست؟ و او را شناختند با خود آورد و تربیت کرد تا به مقامات عالیہ رساند.

امیر حسینی سه سال مشغول ریاضت و مجاهده بود که به مقام ولایت رسید او سالها به سلوک مشغول بود و با بسیاری از اکابر صحبت داشته و علما و فضیلائی همعصر و به تبحر علمی او اعتراف داشتند، شیخ او را به خراسان فرستاد از آنجا به هرات رفت و اهل هرات جمله مرید و معتقد او شدند.

امیر حسینی در ۸۳۰ ه ق فوت کرد و در هرات مدفون است:

از جمله تصانیف امیر حسینی کتابهای «نزهة الارواح» و «سی نامه» و «الارواح» و «صراط المستقیم» و «طرب المجالس» یا «طیب المجالس» و «زاد المسافرین» و «کنز الرموز» و «سئوالات گلشن راز» و دیوان امیر حسینی را اسم برده اند. هیچ کدام از این کتابها به چاپ نرسیده و نسخه های خطی از آنها در کتابخانه های مختلف دیده میشود.

۱- رجوع شود به: نفحات الانس ص ۶۰۵، تذکره حسینی ص ۶۳، معارج الولايت، ص ۳۲۱، ریاض العارفين، ص ۱۰۶، تذکره الشعراء، ص ۲۳۶، تاریخ فرشته، ص ۷۶۲، قاموس المشاهیر، ج ۱، ص ۲۰۶.

نزہۃ الارواح کتاب کوچکی است کہ شامل یک مقدمہ و ۲۸ فصل است<sup>۱</sup>. درباره این کتاب مرشد امیر حسینی، شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی می گفت: «از نزہۃ الارواح ہم خاص و ہم عام بر حسب درایت و فہم خود بہرہ برد<sup>۲</sup>» یکی از شاہکارہای میر حسینی زاد المسافرین است کہ شامل ۱۴۵۶ بیت است و در ۷۲۹ بہ اتمام رسید<sup>۳</sup>.

کنزالرموز یک مثنوی کوچک است کہ دارای ۴۲ صفحہ و مثنوی ۶۶۶ شعر می باشد و اشعار جالب در مدح شیخ بہاءالدین زکریا دارد کہ در باب اول ذکر شدہ است<sup>۴</sup>. می نامہ یک مثنوی عشقی است<sup>۵</sup> و طرب المجالس کتاب عارفانہ در نثر است<sup>۶</sup>.

- ۱ - نزہۃ الارواح نسخہ خطی شماره ۲۶۳۵ مملو کہ دانشگاہ تہران. کتابخانہ مرکزی.
- ۲ - معارج الولايت، ص ۳۲۱
- ۳ - زاد المسافرین، نسخہ، خطی مملو کہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران، شماره ۳/۱۱۲
- ۴ - کنزالرموز، نسخہ، خطی کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران، شماره ۲۸۹۰
- ۵ - می نامہ " " " " شماره ۴۶۰۱
- ۶ - طرب المجالس " " " " شماره ۲۰

باب سوم

امرای معاصر

۱- شمس الدین بالتمش

۲- ناصرالدین قباچه

## سلطان شمس الدین التتمش ۱۲۱۱-۱۲۳۶

سلطان شمس الدین التتمش متوفی ۱۲۳۶ ترک البری بود . اگرچه اصلش نجیب بود ولی روزگار او را به سرنوشت بردگی مبتلا کرد . زندگانش دارای فراز و نشیب فراوان بود . او مدتی مثل برده خدمت کرد بالاخره او را در دهلی فروختند و قطب الدین ایبک متوفی ۱۲۴۱ م او را خرید . او از استعداد چشمگیر التتمش حدس می زد که آینده درخشانی در انتظار او هست و او را مورد تفقد قرار می داد و «پسر» خطاب می کرد . اغلب او را به سمت های مهم منصوب می کرد و کارهای حساس مملکت را باو محول می نمود در این زبان او به ایالات مختلف مثل گوالیار Gawaliyar و برن Barn و بدایون Badaun حکومت کرد و از این راه تجربه زیادی کسب کرد که در آینده او را بکار آمد و بالاخره روزی فرا رسید که آفتاب بخت او طلوع کرد و برده ای که در بازار دهلی فروخته شده بود به سمت پادشاهی دهلی رسید و صاحب مملکت وسیع شبه قاره پاکستان و هند شد .

آرام شاه جانشین قطب الدین ایبک نتوانست آنطور که باید حکومت را اداره کند و مردم از ضعف و کم همتی او استفاده بردند و فرمانروایان ایالات مختلف مثل بنگال و ملتان و سند استقلال خود را اعلام داشتند . در این وضع سیاسی مغشوش التتمش که عهده دار حکومت بدایون بود به دعوت سران کشور به دهلی رفت و آرام شاه را شکست داده در ۱۲۱۱ بر تخت دهلی جلوس کرد .

در اوایل دوران حکومت التتمش با مشکلات فراوانی مواجه شد . ناصرالدین قباچه در ملتان استقلال خود را اعلام داشته بود . یلدوز حاکم غزنه در فکر بدست آوردن ایالت لاهور بود و در بنگال علی مردان و همچنین در ایالات راجپوتانه Rajputana راجه های هندو تقابلاً خود مختار شده بودند . التتمش با نهایت حوصله و تدبیر زیاد برای رفع این مشکلات همت گماشت و به دولت خود استحکام بخشید و همین کار درخشان بود که او را در صف حکمرانان درجه اول قرار داد .

۱- رجوع شود به تاریخ هند و پاکستان ، تاریخ فرشته ، طبقات ناصری ، ص ۱۶۵ ، دایره المعارف اسلامی .

بعد از اجلاس به تحت سلطنت التتمش متوجه حکمرانان ایالاتی شد که از سلطنت دهلی سر پیچی کرده بودند . در ۱۲۲۵ بهار Bihar را فتح نمود و پسر بزرگ خود ناصرالدین محمود را به فرمانروائی آنجا منصوب کرده به دهلی برگشت .  
در ۱۲۲۶ رنتمبور Ranthambour را فتح نمود و در سال بعد قلعه سنداور Mandawar را که نزدیک بجنور Bijnor است تسخیر کرد .

التتمش وقتی وضع سیاسی خود را در هندوستان و بنگال محکم کرد به ملتان متوجه شد که هنوز به استقلال خود ادامه می داد . قباچه حاکم ملتان از التتمش شکست خورد و ملتان در قلمرو التتمش در آمد . در همین او ان خلیفه عباسی برای او خلعت فرستاد و سلطان بودن او را به رسمیت شناخت .

التتمش از دست یاغیان راحت شده به فکر توسعه سلطنت افتاد و به گوالیار متوجه شد . در ۱۲۲۴ به مالوه Malwa حمله برد ، سپس به طرف قبایل کهوکهو Khokhar متوجه شد ولی هنوز در راه بود که مریض شد و ناچار شدند که او را به پایتخت برسانند و آنجا در ۱۲۳۴ مرد .

التتمش بیست و شش سال طوری وظیفه مملکتداری را انجام داد و برای توسعه و تنظیم و تحکیم امور مملکت کوشید بدانسان که تذکره نویسان او را «معمار سلطنت دهلی» نام برده اند .

التتمش یک سیاستمدار واقعی بود . وقتی جلال الدین منکبرنی از دست چنگیز خان فرار کرده به لاهور پناه برد و از التتمش تقاضای پناهندگی کرد و برایش قاصدی فرستاد التتمش با سیاست خاصی رفتار کرد و قاصد او به اتهام جاسوسی اعدام کرده هوای ناموافق دهلی را بهانه گرفت و از پذیرائی او عذر خواست . محمود بدین صورت از آن کشت و کشتار و جنگ و جدالی که این موضوع میتواند در پی خود داشته باشد جلوگیری نمود .

چیزی که بیش از همه جالب توجه است اساس فقیر و درویشی است . که باوجود داشتن کسوت شاهنشاهی در قلب التتمش نهفته بود و خصایصی از قبیل تواضع و فروتنی و رافت و سیرت درویشی بود که جز اخلاق این سلطان بحساب می آمد . او به طاعت و عبادت مولع بود ، همیشه در مسجد نماز می گذارد و شب زنده داری می کرد ، برای اولیا و صوفیان احترام خاصی قایل بود . التتمش بدست حق پرست عارف بزرگ خواجه ابوالدین بختیار کاکلی بیعت نموده بود ، باوجود پیروی از فرقه



چشتیہ بہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی کہ مؤسس فرقہ سہروردیہ در شبہ قارہ بشار میرفت خیلی احترام می گذاشت. او را بہ دہلی دعوت کردہ بود و سمت شیخ الاسلامی را بہ او محول نمودہ بود. خود التتمش ہم برای ترویج اسلام سعی بسیار کرد.

از نظر پاکیزگی اخلاق و خلوص عقیدت بین حکمرانان شبہ قارہ کم نظیر است. او مرقع خوبی های بسیار و صاحب ایمان و عقیدہ راسخ بود. او بہ احکام مذہب اسلام بہ سختی پای بند و با عدل رفتار می کرد. او علیہ کفار در جہاد دارای عزم راسخ و در تشویق علما و فضلا میکوشید و با مردم دست و دل باز بود. اغلب شبہا در شہر میگشت و بہ وضع مردم رسیدگی می نمود. اگرچہ بہ ظاہر تعلق بہ پاد شاهی داشت ولی قلباً فقیر و حقیر دوست بود. کم می خورد و کم می خوابید و روزگار را در عبادت می گذراند. ولی باوجود این ہمہ از عاقبت می ترسید و از گناہان خود نگران بود.

التتمش در زمان حکومت خود دست بہ اصلاحات زیادی زد، از آنجملہ علاقہ اوبہ معماری سبب شد کہ آثار با ارزشی از او باقی بماند.

التتمش مسجد قبة الایہلام را توسعہ بخشید و در دیوارهای جلوی در تعدادی مجراب اضافہ کرد و امر داد کہ آیات قرآن بر مجرابها حکاکی نمایند.

در اوایل زمان حکومت مسجدی بہ سبک معماری «قبة الاسلام» در اجمیر بنا نهاد کہ بقول بعضی در دو روز و نیم با تمام رسید و بہ «ارہائی دن کا جھونپرا» (Arhai-Din-Ka-Jhompra) معروف است.

التتمش ساختن منار بلندی را کہ قطب الدین بنا نہادہ بود و بہ نام خواجہ قطب الدین بختیار کاکی گذاری شد بہ پایان رساند. این منار جنب مسجد «قبة الاسلام» واقع است. «قطب الدین» معروف است.

۱- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات.

۲- فواید البنالکین.

۳- تاریخ ہند و پاکستان، ص ۳۰۹، تاریخ فرشتہ، ص ۵۶.

The Cambridge History of India, Vol. III, pp. 577, 579

## ناصر الدین قباچہ ۶۰۲ - ۶۲۵ ھ ق

ناصر الدین قباچہ حاکم ملتان و سند، غلام سلطان شہاب الدین محمد غوری بود. مدت زیادی بادشمنان سلطان جنگید و سلطان هم از وفاداری و جواتمردی او خرسند شد و فرمانداری سند و ملتان را به او محول کرد. قباچہ بعد از لاهور را هم فتح کرد و به قلمرو خود افزود.

بعد از مرگ محمد غوری، قطب الدین ایبک و ایلدوز هر دو خواستار حکومت شدند ایلدوز حاکم کرمان بود. قطب الدین ایبک زمام امور سلطنت را در دست گرفت و لقب «سلطان» اختیار کرد. ناصر الدین قباچہ با قطب الدین ایبک نسبت داشت و دو دختر او را به عقد خود در آورده بود. حاکم بنگال اختیار الدین و ناصر الدین قباچہ هر دو او را بعنوان سلطان قبول کردند. ایلدوز از این رفتار قباچہ خیلی ناراحت شد در عصبانیت بر ملتان حملہ برد و قباچہ را آنجا بیرون کرد. ولی قطب الدین ایبک به کمک قباچہ شتافت و ایلدوز را شکست داده زمام امور خود را بدست قباچہ داد.

بعد از مرگ قطب الدین ایبک قباچہ خودش را حاکم مطلق ملتان و سند اعلام داشت و حدود سلطنت خود را تا لاهور و بالا تر از آن رساند. سلطان دہلی، سلطان شمس الدین التمش او را از لاهور بیرون کرد و پنجاب را تحت تسلط خود در آورد. قباچہ همیشه علیہ التمش قیام می کرد و خودش را زیر فرمان سلطنت دہلی نمی پنداشت و صریحاً از احکام او سر پیچی می کرد. نتیجہ التمش برای گوشمالی او از دہلی بطرف سند راه افتاد و یکی از سرداران خود ناصر الدین قباچہ نام داشت به ملتان فرستاد قباچہ از ناصر الدین ایتم شکست خورد و بہ بہر فرار کرد و آنجا با افراد التمش روبرو شد ولی نتوانست در مقابل آنها دوام بیاورد و با فرار گذشت. او می خواست بوسیله قایق از رود خانہ سند «عبور بکند کہ غرق شد»

۱- رجوع شود بہ طبقات ناصری، ص ۱۴۳، نزہۃ الخواطر، ص ۳۱۶، تاریخ ہند و پاکستان.

The Cambridge History of India, Vol. III.

بعضی عقیدہ دارند او بطور اتفاقی غرق شدہ ، ولی برخی دیگر می گویند کہ دست بہ خودکشی زد و ننگ شکست را با مرگ خود شست .

ناصر الدین قباچہ حکمران عادل و سخی بودو با محبت رفتار می کرد . وقتی لاهور را تحت سلطہ خود درآورد ، اصلاحات جالب و برنامه وسیعی برای ترقیات بہ اجرا گذاشت . او اغلب بہ خدمت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می رفت ولی بہ اولیا زیاد عقیدہ نداشت و اغلب از شیخ سؤالاتی می کرد کہ در مقامات شیخ بہاء لدین زکریا از آنهاذ کر شدہ است .

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی در آن زمان معروفیت چشمگیری داشت و مورد احترام همگان بود . قباچہ نفوذ او را برای خود بعنوان زنگ خطر می پنداشت و برای ہمین بود کہ علامہ قطب الدین کاشانی را کہ بہ دراویش معتقد نبود بہ ملتان دعوت کرد و برای او مدرسہ ای ہم بنا نمود .

ناصرالدین قباچہ ~~پرسشی~~ اہل علم و ادب بہ ہیچوجہ از سلاطین دہلی دست کم نداشتہ - ہمیشہ علما و فضلاء را مورد تشویق قرار می داد ، و عدہ ای زیاد از نویسندگان و سرایندگان بہ دربار او منسوب بودند از آن جملہ :

سدیدالدین محمد عوفی ، دربخارا بد نیا آمد ولی در زمان مغول بہ ہند رفت در دربار قباچہ کار علمی و ادبی خودہوا ادامہ داد ، ہمینجا تذکرہ معروف خود «الباب الالباب» را تالیف نمود .

نورالدین پسر عوفی بخارائی بنا بہ دستور قباچہ دست بہ تصنیف «جوامع الحکایات و لوامع الروایات» زد ولی هنوز تمام نکرده بود کہ قباچہ از التتمش شکست خورد و غرق شد . بعداً مؤلف این کتاب را تحت سرپرستی و تشویق وزیر التتمش الجنیدی بہ اتمام رساند و بہ اسم او معنون نمود .

علاوہ از اینہا دربار قباچہ ، شعرای زیادی را بہ جامعہ تحویل داد ، از آنجملہ میتوان شمس الدین محمد بلخی ، ضیاء الدین سنجری و فضلی ملتانی را نام برد .

۱- خلاصہ العارفین مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، نسخہ خطی شمارہ ۱۸۸۴ .

۲- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳

۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳

## باب سوم

مشایخ معاصر شیخ زکریا

۱- شیخ جلال الدین تبریزی

۲- خواجہ قطب الدین بختیار کاک

۳- بابا فرید الدین گنجشکر

## شیخ جلال الدین تبریزی

• شیخ جلال الدین تبریزی یکی از قدیمی ترین صوفیان می باشد که باراول فرقه سہروردیہ را در بنگال توسعه بخشید و عدہ کثیری بدست حق پرست او اسلام قبول کردند ، و در نتیجہ در قسمت شمالی بنگال جمعیت مسلمانها روز بروز بیشتر شد و ہنوز ہم نائیر اخلاق روحانی و انسان دوستی او در خاطرہ ہزاران نفر بجا مانده است .

شیخ جلال الدین تبریزی ایرانی الاصل بود و اسمش ابوالقاسم شیخ جلال الدین است و در تبریز بہ دنیا آمد و مرید شیخ ابو سعید تبریزی بودہ است . پس از مرگ مرشد خود بہ حلقہ مریدان شیخ شہاب الدین سہروردی متوفی ۶۳۳ در آمد و ہفت سال در بغداد از او کسب فیض نمود . شیخ جلال الدین علاقہ زیادی نسبت بہ مرشد خود داشتہ و بہ نحوی بہ او خدمت می کرد ، کہ برای ہیچ مریدی چنین میسر نشد .

شیخ جلال الدین تبریزی بہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی عقیدت و علاقہ زیادی داشت . وقتی قرار شد کہ شیخ بہاء الدین زکریا بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند برود ، و بہ کار ارشاد و ہدایت مشغول شود شیخ جلال الدین تبریزی از مرشد اجازہ خواست کہ با شیخ ہمراہی کند . بعد از کسب اجازہ بہ عربستان و عراق و ایران و سپس بہ پاکستان رفت . در حین مسافرت در نیشاپور بین ہردو رفیق صمیمی اختلافی بوجود آمد و از ہم جدا شدہ یکی راہ ملتان را پیش گرفت و دومی در خراسان ماندگار شد و بعد از مدتی بہ ہند رفت . شیخ جلال الدین تبریزی در نیشاپور بہ خدمت شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ - ۵۱۲ ق رسید و بعدی تحت تأثیر بزرگی عارف نیشاپور قرار گرفت کہ برای لحظہ چند مرشد خود را از یاد برد . تذکرہ نویسان ہمین واقعہ را علت اختلاف بین آنها قرار دادہ اند .

شیخ جلال الدین وقت بہ شبہ قارہ آمد ، اول بہ ملتان رفت و مدتی پیش شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی رفیق قدیمی خود ماند و بعد بہ دہلی رفت و مورد احترام و

۱- رجوع شود بہ دانشمندان آذر بایجان ، ص ۹۶ ، اخبار الاخیار ، ص ۴۴ ، فواید اللہاد ، ص ۳۶ ، مرآۃ الاسرار ، ص ۱۹ ، تذکرہ صوفیای بنگال ، ص ۱۳۳ ، آئین اکبری ، ص ۳۰۶ ، تاریخ فرشتہ ، ص ۵۰۶ ، تاریخ ادبیات بنگال ، ص ۸۳ ، تاریخ فرہنگ بنگال ، ص ۳۶ .

ستایش پادشاه وقت شمس الدین التتمش قرار گرفت. آنجا با خواجه قطب الدین بختیار کاکای هم چندین بار ملاقات نمود، ولی اقامت او در دهلی طول نکشید، چون مقبولیت او از حیث کمالات روحانی و عقیدت روز افزون سلطان وقت نسبت به او موجب بغض و عناد شیخ الاسلام دهلی، شیخ نجم الدین صغری شد. او بر شیخ جلال الدین تبریزی اتهام بی عفتی وارد آورد، و برای تفتیش و تحقیق درباره چگونگی امر، اجتهامی از علما و شیوخ مملکت در دهلی گرد آمدند. شیخ بهاء الدین زکریا در این قضیه داوری را بعهده داشت، پس از تحقیق عدم صحت تهمت ثابت شد و در نتیجه سلطان التتمش شیخ نجم الدین صغری را از سمت شیخ الاسلامی برکنار کرد. این پیش آمدناگوار طوری جلال الدین را رنجیده خاطر ساخت که بلافاصله دهلی را ترک گفت و احتمال می‌رود که سال ۱۲۱۲ م عازم لکهنوتی Lakhnoti شده باشد<sup>۱</sup>.

شیخ جلال الدین تبریزی در بدایون در محله معاران مسجدی بنا کرد، و اهل بدایون از فیض روحانی او مست فیض گشتند. از بدایون به لکهنوتی رفت و پندوه Pandua را بمنظور ارشاد و هدایت عامه مردم بنگال مرکز تبلیغ خویش ساخت. جلال الدین آنجا مسجد و باغی تاسیس کرد و خانقاهی نیز بنا نمود. جائی که او خانقاه خود را بنا نمود، بنام «بندر دیوا محل» Bunder Devamahal معروف است قبلاً آنجا بتخانه<sup>۲</sup> بزرگی قرار داشت که شیخ آنرا منهدم ساخته خانقاه بنا کرد<sup>۳</sup>.

ابن بطوطه شیخ جلال الدین تبریزی را با شاه جلال مجرد سلمتی Sylhetty یکی دانسته است. ولی بوسیله تحقیق به این حقیقت پی می‌بریم که شیخ جلال الدین تبریزی تقریباً یک قرن پیش از وفات شاه جلال فوت کرده بود و از کتیبه ای که از آستانه آرامگاه شاه جلال در سلمت بدست آمده و اکنون در موزه داکا می باشد ثابت شده که این هر دو بزرگ شخصیت های جداگانه ای بوده اند<sup>۴</sup>.

درباره سال وفات شیخ جلال الدین تبریزی بین تذکره نویسان و مورخان اختلاف رای وجود دارد و با تحقیق میتوان گفت، که وفات او قبل از سال ۶۵۴ هـ که سال

۱- تاریخ فرشته، ص ۵۰۶.

۲- Social and Cultural History of Bengal, p. 36

۳- فهرست کتیبه های اسلامی در بنگال شماره ۱۲، ص ۵۲-۵۳.

تالیف «راحت القلوب» از ملفوظات خواجہ قطب است، می باشد، ولی تعیین تاریخ دقیق وفاتش مشکل است.

مقبرہ او در پندوہ Panduh در قسمت شمالی بنگال بنام «درگاہ بزرگ» و «درگاہ بیست و دوم ہزار» معروف است. زیرا املاک موقوفہ ہائی کہ مربوط بہ درگاہ مذکور بود بیست و دو ہزار روپیہ درآمد سالیانہ داشت. بعد ہا ملک دیوتلہ Devtale ہم باین موقوفہ ضمیمہ شد، و درآمد آن نیز در آشپز خانہ حرم شیخ جلال الدین تبریزی در پندوہ خرج می شد. در آغاز حکومت مسلمانان بنگال «دیوتلہ» جای سہمی بود، و یادبود شیخ جلال الدین بنام «تبریز آباد» مشہور بہ «دیوتلہ» بود<sup>۱</sup>.

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی دربارہ عظمت شیخ جلال الدین تبریزی می گفت  
«خاک کفش او برای چشم من در حکم سرمہ جواہر و افتخار من است»<sup>۲</sup>

### خواجہ قطب الدین بختیار اوشی کاکی<sup>۲</sup>

خواجہ قطب الدین بختیار اوشی کاکی بن احمد موسی در قصبہ اوش ماورا النہر بہ دنیا آمد. اسم او بختیار و لقبش قطب الدین و از سادات حسینی بود. او را قطب الہند ہم می خوانند.

خواجہ قطب ہنوز یکسالہ بود کہ پدرش فوت کرد. در بچگی خواجہ خضر او را بہ ابو حفص سپرد و او در نزد ابو حفص کلام خواند و آداب شریعت آموخت. در تہذیب اخلاق ظاہری و باطنی کوشیدہ از علم طریقت بہرہ تمام یافت. خواجہ قطب ہفدہ سالہ بود کہ خواجہ معین الدین چشتی متوفی ۶۳۳ ھ بہ اوش آمد. او خواجہ قطب را خیلی دوست داشت و مورد تفقد قرار داد.

خواجہ قطب قبل از اینکہ مرید خواجہ معین الدین چشتی بشود، سفر ہای متعددی کردہ بود و در ضمن این مسافرتہا با شیوخ و عرفائی چند آشنا شدہ بود.

۱- تاریخچہ گورو پندوہ، ص ۹۷.

۲- سیرالعارفین، ص ۱۷۱.

۳ رجوع شود: بہ بزم صوفیہ، ص ۶۲، سیرالاولیا، ص ۶۸، سفینۃ الاولیا، ص ۹۴  
مفتاح العارفین، ص ۱۴۵، تاریخ فرشتہ، ص ۳۷۸، اخبارالاخیار، ص ۳، نزہۃ الخواطر،  
ص ۲۴۳، راحت القلوب خطی، بزم مملوکید، سیرالعارفین، ص ۲۸.

در بغداد از شیخ شہاب الدین ابو حفص عمر بن عبداللہ سہروردی کسب فیض نمود. با اوحدالدین کرمانی ہم روابط دوستانہ داشت.

وقتی خواجہ معین الدین چشتی بہ ہند رفت ، بخاطر علاقہ زیاد بہ مرشد خود و اشتیاق بہ ملازمت او طاقت نیاورد و بہ طرف ہندوستان عزیمت نمود. آنجا در ملتان با شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی متوفی ۶۶۶ ھ ق ملاقات کرد و مدتی با یکدیگر بسر بردند.

خواجہ قطب الدین خلیفہ بررگ خواجہ معین الدین چشتی است ، و مسلک چشتیہ داشت. او از اکابر اولیا و اجلہ اصفیا بود ، و دسی گرم داشتہ. او بہ زیادت ترک و تجرید و فقر و فاقہ موصوف بود ، و ہمیشہ بہ ذکر خدا مشغول بود. در آخر عمر متاہل و صاحب دو فرزند شد کہ شیخ احمد و شیخ محمد نام داشتند. شیخ احمد در ہفت سالگی فوت کرد و خواجہ چنان در یاد خدا محو بود کہ ہیچگونہ اطلاعی از بیماری فرزندش نہ داشت.

پادشاہ و امرای وقت برای خواجہ قطب احترام زیادی قایل بودند. ناصرالدین قباچہ متوفی ۱۲۲۷ م حاکم ملتان و سند خیلی اصرار ورزید کہ او در ملتان اقامت گزیند ولی مورد قبول خواجہ واقع نشد و گفت کہ « از عالم غیب آین مقام بر عمدہ شیخ بہاء الدین زکریا است » و عازم دہلی شد.

خواجہ قطب با شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی روابط بسیار صمیمانہ ای داشتہ و قبل از رفتن بہ دہلی نزد او اقامت داشتہ است. مؤلف تاریخ فرشتہ دربارہ ملاقاتہای ہردو چیزہائی ذکر کردہ کہ از آن معلوم میشود کہ باوجود اختلاف مسلک صوفیانہ ہر دو نسبت بہ ہمدیگر علاقہ مند بودہ اند.

خواجہ قطب بیخواست نزد مرشد خود در اجمیر Ajmir بماند ولی بخاطر علاقہ ای

۱- چشتیہ از معروفترین سلاسل تصوف در ہند است. این سلسلہ را خواجہ معین الدین چشتی کہ از خواجہ عثمان ہارونی خرقدہ گرفته ہوم در ہند رواج داد. این فرقہ دارای خصایصی است کہ با محیط ہند بالخصوص سازگار بود مثلاً رواج موسیقی و علاقہ بہ شعر و ادبیات و مدارا با نومسلمانان از خصایص این فرقہ است.

۲- بزم صوفیہ ، ص ۶۹.

۳- تاریخ فرشتہ ، ص ۳۸۰.



کہ مردم دہلی باو داشتند مجبور شد ہانجا اقامت گزیند و باین جہت ناحیہ کیلوکھری Kiokhari را انتخاب نمود.

خواجہ قطب بہ سماع علاقہ زیادہ داشت ، و در حین یک محفل سماع با شنیدن بیت زیر کہ :

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

حالش دگرگون شد ، و بعد از یک شبانہ روز در ۶۳۳ ھ ق از این جہان فانی بہ جہان باقی شتافت . حسن دہلوی در یکی از غزلیہایش بہ این قصہ اشارہ نمودہ می گوید :

جان برین یک بیت دادست آن بزرگ آری این گوہرزکانی دیگر است

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

از خلفا و مریدان او خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدرالدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی ، و سلطان شمس الدین التمش معروفند .

از آثار خواجہ قطب سہ کتاب « دلیل العارفین » ، « فواید السالکین » و « دیوان » را نام بردہ اند . ولی دیوانی کہ در « مطبعہ نولکشور » چاپ شدہ کمیاب است ، و احتمال میروود کہ از آن او نباشد .

« دلیل العارفین » مجموعہ ملفوظات خواجہ معین الدین چشتی مرشد خواجہ قطب است ، کہ او آنرا مرتب و مدون کردہ است . این رسالہ دارای ۵۶ صفحہ میباشد و مطبعہ مجتہائی آنرا بہ چاپ رساندہ است .

در « فواید السالکین » ملفوظات ہفت مجلس خواجہ قطب را بابا فرید الدین گنج شکر جمع آوری نمودہ این رسالہ دارای ۳۶ صفحہ است و در مطبعہ مجتہائی بہ چاپ رسیدہ است .

### حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر

بابا فرید الدین مسعود گنج شکر از معروفترین عرفائی است که در زمان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی می زیستہ و با ایشان مصاحبہ داشتہ است ہر دو در حالیکہ بہ فرقہ ہای جداگانہ تصوف وابستہ بودند، باہم روابط خیلی صمیمانہ و دوستانہ داشتہ اند، کہ تا زمان مرگ پا برجا بود. ہمین تعاقب خاطر و دوستی عمیق ایجاد این توہم را نمودہ است، کہ بعض از تذکرہ نویسان آنہا را خویشاوند ہمدیگر دانستہ اند.

بابا فرید در ۵۶۹ در کہوتوال Khotowal بہ دنیا آمد، او از اولاد فرخ شاہ کابلی است و در زمان چنگیز خان جد او قاضی شعیب بہ ہند آمد. او عالم فقہ و حدیث بود، و در کہوتوال بہ مسند قضا نشست. بابا فرید در بچگی پدر خود را از دست داد، و مادرش برای تدریس او را پیش یک معلم در دہ فرستاد بعداً بہ ملتان رفت و در مسجد مولانا منہاج الدین ترمذی «نافع» را خواند. ہانجا با خواجہ قطب آشنا شد و در ہیچہ سالگی مرید او شد.

بابا فرید بنا بہ دستور مرشد بہ قندہار رفت و از محضر علمای آنجا استفادہ برد و با عارفان بزرگ مثل شیخ شہاب الدین سہروردی، سیف الدین باخزری ۵۸۸ ہجری قمری و سعدالدین حموی ۶۴۹ ق و بہاء الدین زکریا ملتانی و شیخ اوحہ الدین کرمانی ۶۳۵ ق و فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ ق را ملاقات کرد. بعد از پنج سال سیاحت در دہلی بہ خدمت مرشد رسید و مشغول ریاضت و مجاہدہ شد.

بابا فرید وقتی در دہلی از محبوبیت زیاد برخوردار شد، با اجازہ مرشد خود بہ ہانسی Hansi رفت و از آنجا ہم از دست انبویہ مردم کہ دور او جمع می شدند نا راحت شد و بہ اجودہن Ajodhan رفت، و ہانجا اقامت گزید.

بابا فرید بہ مسلک چشتیہ منسلک بود، و بہ سماع علاقہ زیادی داشت اغلب در حال سماع بیہوش می شد، زن او بی بی ہزیرہ دختر غیاث الدین بلبن ۱۲۶۶-۱۳۸۷ م/۶۶۴-۶۸۶ ق بود.

۱- رجوع شود بہ: اخبارالاخیار، ص ۳۶، بزم صوفیہ، ص ۱۲۲، سیرالعارفین، ص ۳۷، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۳۰۷، فواید الفواد، ص ۷۵، خزینہ-الاصفیاء ص ۲۹۲، اسرارالاولیا خطی، راحت القلوب خطی، ریاض العارفین ص ۱۹۹، تذکرہ حسینی ص ۲۴۱.

در مورد تاریخ وفات بابا فرید اختلاف رای هست و بعضی ها ۶۶۴ هـ ق را صحیح دانسته اند. او در شهر «اجودھن» کہ بعد ہا اکبر شاہ ۹۴۳ - ۱۰۱۴ هـ ق اسم آنرا «پاک پتن» Pak Pattan گذاشت، مدفون است و مرقد او مرجع خواص و عوام است. بابا فرید دوست نداشت با ارباب قدرت رابطہ داشته باشد اگر با کسی رابطہ داشت، ہمیشہ بہ او پند و اندرز میداد. از مریدان معروف او سلطان الاولیا خواجہ نظام الدین دہلوی، علاء الدین علی صابر کلیری، امام علی الاحق سیالکوٹی، سولانا بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین ہانسوی را اسم برده اند.

کتابہای معروف «فوائد السالکین»، «راحت القلوب»، «اسرار الاولیا» «گنج اسرار»، «جوگی نامہ» و «رسالہ وجودیہ» را ازان بابا فرید دانستہ اند. علاوہ بر این اشعاری بہ زبان فارسی و اردو و پنجابی ہم باو نسبت داده اند.

«فوائد السالکین» مجموعہ ملفوظات مرشد بابا فرید، خواجہ قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۶۳۳ هـ ق است و بر ہفت مجلس مشتمل است «راحت القلوب» یک نوع یادداشت روز مرہ ای از عقاید و افکار و رویدادها است کہ مرید او خواجہ نظام الدین اولیا آنرا مرتب نمودہ است. «اسرار الاولیا» مجموعہ ملفوظات بابا فرید است کہ داماد و مرید او بدر الدین اسحاق متوفی ۶۹۰ هـ ق آنها را جمع آوری نمودہ. این کتاب آمیختہ بہ شیوہ مکالمات است و موضوع تصوف را تذکر داده است در بعضی قسمتہای آن رویدادها و وقایع را ہم بیان نمودہ است.

## باب چہارم

ارزیابی ادبی و عرفانی شیخ

۱- کتاب الاوراد

۲- شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

۳- رسالہٴ بہاء الدین زکریا ملتانی

۴- اشعار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

## آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

اغلب تذکرہ نویسان در مورد آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی چیزی ننوشته اند . برخی فقط از کتاب «الاوراد» اسم بردہ اند و بعضی گفته اند کہ ویرا تصانیف عدیدہ خاصہ در علم تصوف ہست . ولی تا بحال از ہیچ کتابی غیر از «الاوراد» و «رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی» نسخہ خطی بدست نیامدہ است . در کتاب انوار غوثیہ کہ تالیف یکی از سجادہ نشینان شیخ می باشد ، متن کتابی باسم «شروط اربعین» با ترجمہ او بزبان اردو نقل شدہ و مولف ادعا کردہ است کہ این کتاب تصنیف شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی است ، ولی فعلاً ما ہیچ نسخہ خطی از کتاب نامبردہ در دست نداریم ، در اخبار الاخیار<sup>۲</sup> بہ نقل از «مجمع الاخبار» چند گفتہ اندرز و ہند بنظر می رسد ، ولی از «مجمع الاخبار» ہم ہیچ نسخہ خطی در دست نیست .

غیر از تالیفات چند نسخہ کتاب متعلق بہ دیگران کہ شیخ استنساخ کردہ نیز وجود دارد کہ از این قرار می باشد :

یک جلد قرآن مجید در مزار مخدوم لال عیسن موجود است ، و میگویند کہ قبل از در مقبرہ خود شیخ بودہ و شیخ لال عیسن وقتی بہ کرور رفت این نسخہ را ہمراہ خود برد ولی در این نسخہ ہیچ جا اسمی از شیخ بہ میان نیامدہ است و نمی توان ادعا کرد کہ شیخ کاتب این قرآن بودہ باشد .

در مجلہ العزیز<sup>۳</sup> در یک مقالہ نوشتہ شدہ کہ یک نسخہ از کتاب «کشف المحجوب» ہجویری کہ بہ خط شیخ بودہ در کتابخانہ پیرزادہ مولوی محمد حسین مترجم «عجائب الاسفار» وجود داشتہ ولی بعد از تقسیم پاکستان و ہند (۱۹۴۷ م) معلوم نیست چہ شدہ است .

۱ - سجادہ نشین بہ کسی میگویند کہ بعد از مرگ مرشد بر مزارش می نشیند و مراقبت می کند .

۲ - اخبار الاخیار ، ص ۳۳ و ۳۴ .

۳ - العزیز بہاولپور ، شمارہ فورہ .

اخيراً يك نسخه «كشف المحجوب» را آقاي رباني با مقدمه مولوي محمد شفيح منتشر کرده و اظهار داشته است که اين نسخه همانست که شيخ بهاء الدين زکريا آنرا نوشته است . من اين نسخه را از نزديک ديدم و جالب آن بود که در آخر کتاب «زکريا» را «ذکريا» نوشته اند و چون تاريخ کتابت را کرم خورده است ، نمی توان پي برد که تاريخ کتابت آن چه زبانی است و احتمال می رود کاتبی اين نسخه را از روی نسخه ای که شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی سهروردي آنرا کتابت نموده نوشته باشد .

آثار شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی باین قرار است :

«کتاب الاوراد» .

«شروط اربعين في جلوس المعتکفين»

«رساله شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی»

## کتاب الاوراد

«کتاب الاوراد» ، تنها کتابی از شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی می باشد که از آن در کتابخانه ها نسخه خطی موجود است . قديمی ترين نسخه خطی از این کتاب در «کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور» وجود دارد که به قطع ۱۸/۵ × ۱۲/۵ می باشد و شامل ۲۹ صفحه است . شيخ اورادی را انتخاب کرده که مربوط به زندگانی روزمره است . گرچه کتابهای متعددی درباره اوراد نوشته شده است و برای این کتاب نه بخاطر اینکه مولفش یکی از بزرگان قرن هفتم بوده اهمیت قائل هستند بلکه اگر بطور دقیق ملاحظه شود ، پی می بریم که این کتاب غیر از یک کتاب اوراد که در چهار چوبه شریعت نوشته شده است یک تصنیف فقهی هم است و از این کتاب نه تنها مریدان خود شيخ بلکه عوام الناس هم به اندازه خود مستفیض میشوند .

۱ - كشف المحجوب .

۲ - الاوراد ، نسخه خطی موجود کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ، شماره RT II 142

کتاب الاوراد دارای ۱۱ فصل است و عنوان هر فصل با لفظ «ذ» شروع میشود . مثلاً ذکر دعای صبح ، ذکر از خانه به مسجد رفتن ، ذکر نماز تہجد ، ذکر مناجات ، ذکر طعام خوردن ، ذکر عروس بخانه آوردن ، ذکر ماہ رجب ، ذکر شب معراج وغیرہ .

در این کتاب علاوہ بر پنج نماز فضیلت نماز اشراق و نماز تسبیح و نماز چاشت و نماز تہجد و نماز احزاب و نماز استخارہ و نماز جنازہ و نماز خواجہ اویس قرنی ہم با تفصیل تذکر رفتہ . دربارہ مسائلی مثل طہارت و آمدورفت در مسجد و خورد و نوش و غسل و لباس ، خواب و بیداری را ہم تذکر دادہ است . از صفحہ ۱۹۱ بہ بعد تا آخر کتاب دربارہ عبادات و مراسم مذہبی مطالبی بیان نمودہ ، و در این ضمن از روزہ و حج با تفصیل صحبت کردہ ، و اوراد و ادعیہای را کہ بر حسب زمان و ترتیب ذکر آن در ماہ و سال می تواند موجب خیر و برکت شود ، ذکر نمودہ . این کتاب میان شیوخ صوفیہ مقبولیت فراوان داشتہ و برای مریدان مورد تقلید و عمل بودہ . از ذکر این عبادات و مناجات و اوراد و ادعیہ مقصودش تزکیہ نفس است چون در دیباچہ میگوید :

«چون نفس تزکیہ یافت از صفات ذسیمہ ، بعد از آن در دل گشادہ گردد ، و واردات کہ مواہب الہی است بر دل او فرود آید ، و دل او منور شود بنور حق سبحانہ و تعالی ، و آن بابی شریعت است ، و در اینجا سخن بسیار است بیش از این نشاید گفت ، کہ بد گفت و گوی راست نیاید»

در این رسالہ ہمی شود بہ تفصیل از این کتاب ذکر کرد پس بخاطر اختصار چند اوراد ذکر میشود تا از شیوہ تحریر و سبک تربیت مریدان آگاہی بدست دہد .

برای ترتیب خواندن «سورۃ الانعام» اینطور میگوید : «دعای صبح و سنت نماز بالصلوۃ بین روہمین طالب را باید چون صبح صادق بدہد سہ آیت از اول سورۃ الانعام بخواند»

چون بخواہد برای گزاردن نماز از خانہ بیرون برود آیہ الکرسی و دعا بخواند .

۱ - الاوراد ، ص ۳ ب

۲ - ایضاً ، ص ۵ ب

۳ - ایضاً ، ص ۱۰ ب

شیخ قبل از نماز گزاردن نه تنها وضو و نیت و کناره گیری از خیالات دنیوی را تذکر می دهد بلکه میگوید کسی که می خواهد نماز بگذارد باید جسم خود را از حسد و سینه خود را از کین پاک بکند. چون خواهد که به نماز شروع کند با فرایض دیگر باید چنان - بسمت قبله راست باشد و میان قدم مقدار چهار انگشت وجه بگذارد ، و حق تعالی را بر خود ناظر داند ، و هر که می خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت را از نقصان و جامه را از نجاست و زبان را از غیبت و لغو ، و حلق را از حرام ، و جسد را از حسد و سینه را از کینه نگاهدارد و این دعا بخواند:

درباره اوراد صبح و مسا میگوید :

«در خواندن این کلمات در صبح و مسا مواظبت نماید ، که در حدیث آمده است که هر که در عقب هر فریضه این ده کلمه بگوید و پنج برای دنیا ، و پنج برای آخرت ، درین پنج حالت دنیا ، و درین پنج حالت آخرت و در هر حال که در مانند رحمت خدائی را آنجا بیابد و او را ازان ریخ برهاند - حسبی الله الهای لدینی حسبی الله المعین لدنیایی حسبی الله الکافی لما اهدنی ، حسبی الله القوی لمن بغی علی حسبی الله الشدید لمن کادنی بسؤ حسبی الله الرحیم عندالموت ، حسبی الله الرؤف عند الحساله فی القر حسبی الله الکریم عند الحساب ، حسبی الله اللطیف عندالمیزان ، حسبی الله القدیر عندالصراط ، حسبی الله النای لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم»<sup>۱</sup>

درباره اوراد نماز چاشت به عوام الناس و حافظ قرآن تلقین ورد آیات میگوید :

«چون ربع روز بگذرد ، نماز چاشت دوازده رکعت بگذارد و اقل او چاشت است در رکعت اول والشمس و در دوم واللیل و در سوم والضحی و در چهارم الم نشرح بخواند و در هشت دیگر بعد فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بروایتی در هر دوازده رکعت فاتحه و آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و اگر حافظ است در هر رکعت جزوی از قرآن بخواند»<sup>۲</sup>

نه تنها بخاطر نماز ادعیه و اوراد نوشته بلکه برای مواقع متعددی مثل وقت

۱ - الاوراد ، ص ۱۳ ب

۲ - ایضاً ، ص ۶۴ الف

۳ - ایضاً ، ص ۶۵ ب



دیدن ماه نو ہم دعا تجویز نموده<sup>۱</sup>.

درباره فضیلت ماه شعبان و اوراد متعلق بہ این ماه اینطور گفته :

«شب اول دوازده رکعت بگزارد در ہر رکعتی بعد الفاتحہ پانزدہ بار اخلاص بخواند . ایضاً در وقت سحر دو رکعت بگزارد در ہر رکعتی بعد الفاتحہ صد بار اخلاص بخواند در رکوع و سجود بگوید : «سبح قدوس رب الملا ایکنہ والروح سبحان فائق النور سبحان من ہو قائم علی کل نفس بما کسبت» روز از اول وسہ از میانہ وسہ از آخر ماه روزہ دارد ثواب بسیار است . ایضاً در این ماه ہزار بار بگوید : لا الہ الا اللہ ولا نعبد الا ایہ مخلصین ولو کرہ المشرکون»<sup>۲</sup> .

سبک تحریر کتاب پختہ و واضح است ، اگرچہ از اسم کتاب معلوم میشود کہ این مجموعہ اوراد و ادعیہ می باشد ، ولی در اصل یک تصنیف است کہ محتوی مطالب نماز و روز و طہارت و توبہ ، اخلاص می باشند ، چون مسلک تصوف شیخ بہاء الدین زکریا ہیچ گہ از شریعت دور نبود ، ہمین جہت اوراد ایشان ہم نوعی انہماک در مسائل شریعت و طریقت است و ہیچ چیز جداگانہ از شریعت پیش او ورد نیست . میگوید :

«و آنچه بر کاغذ بسیارها نویسند کہ افعول و لاتفعل ، آن نباید کرد کہ بدعت است و توکل را زیان دارد - بران نباید رفت متابعت سنت باید بود و برکت در آنست»<sup>۳</sup> .

این کتاب در فرقہ سہروردیہ بہ صورت کتاب آئینی درآمدہ ، و برای مریدان و خوانندگان کتاب راہی برای نجات و فلاح پیش پا گذاشتہ است و مرتب برای دعا و مناجات اصرار میکند ، درباره «تہجد» تذکر دادہ برای مناجات دستور میدہد . «و اقل تہجد چہار رکعت است و اکثر آن قدر کہ تواند ، پس ہر دوگانہ اندک می نشیند چند بار تسبیح و استغفار و صلوة گوید بعد بفراغ دین مناجات خواند : پادشاہا ، بنظر رحمت و رضا بمانگر . خداوند ظاہر و باطن ما را در طلب رضای خود جمع دار ، تفرقہ و پریشانی و سرگردانی از راہ ما و از راہ ہمہ مسلمانان دور بدار

۱ - الاوراد ، ص ۱۹۲ الف و ب .

۲ - ایضاً ، ص ۱۲۸ ب .

۳ - ایضاً ، ص ۱۶۵ .

عفو و عافیت راقرین وقت ماکن ، عنایت و رعایت راسابق و قائد ما گردان ، مارا بدست تفرقه ما بازنده ، مارا بما باز مگذار ، ما رابر ما مگمار ، مارا از شهر ما نگاه دار ، کا رما و کارآن همه مسلمانان در عافیت و در رضای خود با صلاح آر . کرده ما را در گذر ، و آینده را نگاه دار هرچه بنده بخشی دینی بخش ، مارا بقهر خود مخذول مکن ما را بدون خود مشغول مکن ، ما را از یاد خود معزول مگردان . اگر پرسی حاجتی ندا رم ، و اگر بسوزی طاقت نیارم ، از بنده خطا و ذات و از تو همه عطا و رحمت . ای قدیم لم یزل و ای عزیز بی بدل اللهم اصلحنا و اصالح فسار قلوبنا و اصلح فساد افعالنا و اصلح فساد اقوالنا و اصلح فساد اعمالنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح ذات بینا و اصلحنا بما اصلحت الی اخره .

برای آگاهی بیشتر اقتباسی از کتاب الاوارد نقل میشود . آغاز کتاب باین قرار است . « الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسول محمد وآله اجمعین قال الشيخ الکبیر رضی الله عنه بدانک طریق شیوخ سلف رضوان الله علیهم اجمعین استقامت بر متابعت مهتر عالم صلی الله علیه وسلم مرتبه اول قدم در متابعت ، بعد از تصحیح توبه متابعت اعمال اوست علیه السلام . مرتبه دوم متابعت است بر اخلاق او صلی الله علیه وسلم . مرتبه سوم یافت احوال است همچو احوال او صلی الله علیه وسلم و نهایت کار استقامت بر احوال است و آن صفت روحست و اخلاق صفت دل و اعمال صفت جوارح و استقامت بر احوال که نهایت حد سعادت است ممکن نگردد الا بعد از استقامت بر اخلاق و استقامت بر اخلاق میسر نشود الا بعد استقامت بر اعمال زیرا که نسبت اعمال با اخلاق چون استنجاست از وضو و اخلاق مر احوال را چون وضوست بر نماز را . . . »

### شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

اولین منزل دریشی این است که انسان از دنیا و مذمومات دنیا کناره بگیرد ، و خدای عز و جل را معهود ذهنی خود قرار داده گوشه عزلت جای گیرد ، و این برای سالکی که می خواهد در ولایت فقر و تصوف گام بنهد خیلی مهم است ، و بدون آن ممکن نیست که به دنیای تصوف راهی پیدا کرد . در اصطلاح شریعت و طریقت این حالت را اعتکاف می گویند . اعتکاف چیز باهرکتی و هر میمنتی است ولی

برای آن چند شرط وجود دارد کہ باید در نظر داشت چون بدون در نظر گرفتن این شرط ها نمی توان کسب فیض نمود. بہ همین جہت حضرت غوث العالمین شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بخاطر مریدان خود این کتاب را نوشتہ کہ بصورت یک آئین و دستور عمل مبسوط میباشد. ولی متأسفانہ اصل عبارت از بین رفتہ و اقتباساتی از آن در کتاب انوار غوثیہ<sup>۱</sup> یک خردہ از متن اصلی و یک کمی ترجمہ آن نقل شدہ و باین ترتیب ازین تصنیف با ارزش آگاہی پیدا میشود.

متن این کتاب کہ مخطوطی از عربی و فارسی بودہ در کتاب «انوار غوثیہ» بصورتی نقل شدہ کہ متن عربی را حفظ کردہ اند و متن فارسی را بہ زبان اردو ترجمہ کردہ اند. چون نسخہ اصلی بدست نیامد بہ همین کتاب رجوع شد و در این صورت دربارہ سبک نگارش و شیوہ تحریر نمی شود اظہار نظر کرد. فقط از لحاظ موضوع کلماتی چند در این مورد ذکر می شود.

کتاب «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» مشتمل بودہ است بر چہل شرط، برای آنہائی کہ می خواهند معتکف بشوند و این شرط ها عبارتند از برنامه های روزانہ از خیلی عادی تا عبادات خیلی سنگین، مثلاً دربارہ شرایط غسل چنین توضیح میدہد کہ «باید اینطور فرض کند، کہ مردہ است و آنگاہ غسل کند، مقصود او از این کلمات آنست کہ از ہوی و ہوس و حوایج نفسانی باید تخلیہ شد، بعداً نیت اعتکا فیکند، بدین معنی تکہ باخود عہد بندد دیگر بہیچوجہ مردمان را اذیت و آزار نرساند».

یک شرط دیگر در محل اعتکاف گفتہ کہ باید حتماً یا در مسجد باشد یا حجرہ خود را در آنجا بسازد کہ در این حالت حتماً باید از زن و بچہ اش دور باشد، چون ایشان موجب فتنہ و فساد هستند، فقط باید بہ خدا فکر بکند و فکر های دیگر را از مغز و قلب بیرون بیفکند ہمیشہ کلمہ لا الہ الا اللہ ورد زبان او باشد.

بعد میگوید کہ دربارہ خورد و نوش باید خیلی دقیق باشد، نہ زیاد بخورد، نہ کم و باید دقت بخرج بدہد کہ خوراکی او حتماً از راہ حلال باشد، و قبل از نشستن در اعتکاف حتماً باید از مرشد خود اجازہ بگیرد. ہمیشہ روزہ دار بودن و پیوستہ نیاز با جماعت گذاردن را باید جزو وظیفہ خود داند. ہمینطور سعی کند کہ در اکتساب علم

۱- انوار غوثیہ، ص ۳۲.

۲- ایضاً، ص ۳۳.

بکوشد تا حق را از باطل بتواند تشخیصی بدهد ، به رضای خداوندی راضی باشد ، از کبر و نخوت بپرهیزد و باید بخاطر داشته باشد که خلوت را بخاطر سلامت دین اختیار کرده است و نه برای کسب شهرت و ناموری ، و هیچ وقت نباید مرگ را از ذهن خود دور بکند و باید پیوسته از عذاب خداوندی بترسد ، همیشه امیدوار خداوند و خواستار رحمت و بخشایش او باشد .

اینها شمه ای از این کتاب بوده ، حسن عبارت در این است که بخاطر استدلال گفته های خود به آیات قرآنی و احادیث بزرگان دین استناد جسته ، مثلاً درجائی که میگوید از زن و بچه دور باشد ، آیه مبارکه : «انما اموالکم و اولادکم فتنه» و درباره محل اعتکاف : « و اتم عاکفون فی المساجد» و برای نماز با جماعت :

«وارکعوا مع الراءعین» . و برای امید به بخشش و رحمت خداوندی به آیه : «لا تقنطون من رحمة الله ، ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» استناد جسته است .

و همینطور در جای دیگر هم این را کرده است . در آخر رساله مردم را به اعتکاف ترغیب و تشویق نموده و شش بیت آورده که معلوم نیست نتیجه فکر رسای کرام بزرگ مرد است و آن اشعار بدین قرار است و احتمال می رود که مال خود باشد :

ای دل بیا بکوی وفا خلوقی گزین  
 در سلک سالکان بره بی نشان نشین  
 از هر چه غیر دوست شوی روی دل  
 وانگه بحق نمای تو لا چو اهل دین  
 تجرید شو ز هر چه درین ره نه درخور است  
 بر آستان دوست بر آوری یک اربعین  
 تا هر کدورتی که بود با صفا شود  
 از دست دیو نفس بهر جان نازنین  
 پس نور حق مشاهده افتد ترا بسر  
 مرآت روی دوست شوی از سر یقین  
 سلطان تحت مملکت سرمدی به عشق  
 شاهی بود که کسب کند دولتی چنین

## «رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی»

نسخہ خطی کہ از این رسالہ بدست ما رسیدہ است کامل نیست ، فقط ۱۳ صفحہ از این نسخہ باقی ماندہ کہ آنہم بہ قطع  $۱۱/۵ \times ۲۰/۵$  ہست و ہر صفحہ دارای ۱۵ سطر می باشد . ولی بجدی کرم خوردہ است کہ نصف پنج سطر اول ہر صفحہ از بین رفتہ وجاہائی ہست کہ از وسط ہم الفاظ را نمیشود خواند . باز ہم این رسالہ دارای اہمیت زیادی است .

با مرور آن معلوم میشود کہ این رسالہ بخواہش یکی از مریدان شیخ نوشتہ شدہ است ، زیرا در آغاز آن می نویسند : « . . . آنچه التماس افتاد و در معنی بیان طریقت آخرت ، آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است » .  
و بس از چند سطر چہین توضیح میدہد :

«ولیکن چون التماس کردی بحکم التماس تو استخارہ کردم و از خدای تعالی معرفت خواستم تا در سخن پیوندم»<sup>۱</sup>

در تصانیف این رسالہ نام دو تن از عرفای بزرگ نیز بہ میان آمدہ است : یکی شیخ شہاب الدین عبداللہ عمر بن محمد سہروردی و دیگری شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر است<sup>۲</sup> .

این رسالہ دارای ویژگیہائی است کہ ذیلآ بہ برخی اشارہ میشود :

## استناد بہ آیات قرآنی :

شیخ در ضمن بیان مراحل سلوک میگوید : «ومرید باید کہ عالم باشد بہ علم شریعت و علم توحید ، تا عمل بہ علم کند ، و علم راہبر او باشد تا شیطان دست از کوتاہ کند ، زیرا کہ عمل بی علم اصلی ندارد» . بدون تردید شیخ کہ مراد و راہبر گروہی بودہ است ، خود بہ علم شریعت آگاہی کامل داشتہ ، تنها دلیلی کہ در این رسالہ می تواند نوید این مدعا باشد استناد بہ آیات قرآنی است کہ کاملاً

۱- نسخہ خطی مملوکہ مولوی شمس الدین تاجر کتب لاہور .

۲- رسالہ بہاء الدین زکریا ، ص ۱ .

۳- ایضاً ، ص ۱ .

۴- ایضاً ، ص ۲۲ .

بمورد از آنها استفاده می‌کند چنانکه در سبب تألیف این رساله و کسب این توفیق از حضرت حق گوید : ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء .

و در جای دیگر بمناسبت عبادت پروردگار این آیه را ذکر می‌کند : «ساخلمت الجن والانس الالیعبدون» .

و در مقام نزدیکی خدا با بندگان «هواقرب الیه من حبل الوریث» و یا آنجا که درباره مرگ دل یعنی مرگ حقیقی سخن می‌گوید بمناسبت این آیه را ذکر می‌کند : «انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا و لوامد برین وما انت بسمع من فی القبور» .

### شیوہ بیان :

لفظ و مضمون درین رساله بسیار عالی است . مثلاً آنجا که درباره اتحاد دل و زبان بذکر حق سخن می‌گوید ، خود را با استادی سخنور روبرو می‌بینیم ، می‌گوید : «زیرا که زبان ترجمان دل است» و دل در مقام عیان است ، پس هر که خواهد که در نماز رود و دلش بجای دیگر بود نه دل در عیان بود نه زبان در گفتار .»

در تعبیر کلمه (سکاری) که ضمن این آیه شریفه آمده «لاتقربوا الصلوة و انتم سکاری» نهایت ظرافت طبع بکار رفته زیرا می‌گوید مقصود ازین کلمه حب دنیا است ، زیرا همین است که موجب سکر سالک می‌شود و او را از راه بدر می‌برد و از یاد حق غافل می‌کند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که سپس مرید را مراقب وقت و شجنه روزگار خود باید بود ، گذشته از پیشوائی و رسایی این جمله مهمترین دستور سلوک را نیز شامل است .

پایه همت عارف را برتر از افلاک می‌داند و می‌گوید اگر سالک بحق مشغول گردد ، هیچ عظمتی او را نباید از آن حال باز دارد . برای توضیح به این دستورداستان ملاقات خود را با شیخ شهاب الدین سهروردی و ابوالنجیب عبدالقادر در کعبه ذکر می‌کند که چگونه ابوالنجیب عبدالقادر از دیدن خضر بوجد آمد و از ذکر حق باز ماند . ولی شهاب الدین سهروردی به او اعتنائی نکرد به آن دلیل که من بذکر حق مشغول بودم و «اما آن وقت که مارا باحق بود اگر برفتی باز نیامدی.»

در این رساله به عباراتی این چنین فراوان برمی‌خوریم که می‌گوید :

«واصل در آدمیزاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمیزاد را ہم صلاحیت شود».

### تعبیرات عارفانہ :

دیگر از موارد جالب این رسالہ تعبیر دقیق عرفانی است از مراحل سلوک و شرایط خلوت و مراتب مراقبت. چنانکہ مؤلف این رسالہ شرایط خلوت را در دە چیز میدانند باین قرار:

- اول - علم کہ خلوت وی صحیح بود ، حق از باطل جدا تواند کرد.
- دوم - زہد اندر جملگی دنیا.
- سوم - شدت و محنت بگزینند باختیار خود نہ بضرورت از راحت و نعمت.
- چہارم - خلوت برای سلامتی گزینند.
- پنجم - نظرش در عقبی بود.
- ششم - خود را کمترین خلق داند تازشت خود از مردمان دور کند.
- ہفتم - در عمل فترت نکند زیرا «ان الفراغ بہاء».
- ہشتم - عجب نکند اندر آنچه او بود.
- نہم - خانہ دل از فضولی خالی کند.
- دہم - ہر چیزی کہ او را از حق باز دارد قطع کند.

درجای دیگر ہنگامیکہ مراتب مراقبت را ذکر می کند میگوید : «و تربیت آنست کہ مادام نفس محبت و انشراح دارد جہد کند (و اگر سستی) درو بیند قیام ترک آرد نشسته نماز کند ، زیرا کہ آن نفس را آسان تر نماید واگرازین ہم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود کہ حق تعالی نکرد مادام کہ بندہ مراقب باشد و اگرازین ہم بماند و حدیث نفس غلبہ کند بخشید کہ خفتن عالم بندگی خداوند است . نوم العالم عبادہ . واین آنست کہ برای خدای تعالی کسی بخشید و خفتن عالم بہ ازبیداری دیگران .

### تأثیر محیط و زمان :

بدون شک محیط و زمان مؤلف کہ مقتضای رهبانیت و خلوت نشینی و گسستن از مردم حتی زن و فرزند بوده است مستقیماً در افکار نویسنده این رسالہ اثر گذاشته بویژہ رهبانیتی کہ پیروان دین بود اہدان تمسک میکرده اند.

چنانکه در بالا یاد شد این رهبانیت و گوشه نشینی و فرار از مردم شامل دوری جستن از زن و فرزند نیز بوده است . تقریباً در هیچ یک از آثار عرفانی باین صراحت و شدت پرهیز از اجتماع و مردم و خانواده توصیه نشده است .

« . . . و پرهیز کند از جملهٔ خلق چنانکه باعمال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبهٔ شهوانی ننشیند تا او را نبی از بهر حق ظاهر شود ، آنگاه بحکم آن نیت با عیال و فرزندان خود بنشیند و زود برخیزد و بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید ، با تضرع و زاری به حضرت عزت جل جلاله باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا اگرچه با عیال و فرزندان نشستن جزو عبادت است لیکن حسنات الابرار سیآت المقربین و بحسب حال خود هر کس را گناه است» .

در جای دیگر میگوید : « . . . و هرچه جز حق بود از دل دور کند و محبت خلق بر خود حرام کند حتی برای این دستور خلافی نمی بیند که حدیثی هم بدون ذکر سلسلهٔ روایت و رعایت اعتبار آن نقل کند : « . . . یا احمد ان اول المعصیه الی یصلها البعد تتبع البطن و فتح اللسان فیها لا یعینه و مخالطه المخلوق .

و برای فرار از دوستی دنیا تنها تدبیری که می اندیشد اینست : « و دوستی دنیا از دل نرود مگر به خلوت و عزات و مشایخ گفته اند که اول قدم در راه حقیقت خلوت است» .

در همین مورد میگوید :

« اول قدم اندرین راه ترک دنیا است» .



ہذہ الرسالہ من کلام الشیخ المشایخ والاولیاء قطب الاقطاب صدر مشایخان  
بہاء الحق و الشرع والدین زکریا محمد قریشی قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع الخلايق بدلالته و ابتلاهم بشكر من غير حاجته ، و هو  
ولى الهدايته و صلى الله عليه وسلم على خير خلقه محمد واهل اجمعين وسلم تسليماً كثيراً  
كثيراً . اما بعد جعلنا الله واياكم من الفايزين . آنچه التماس افتاد ، و در معنی بیان  
طریقت آخرت آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است به گفت و گوی راست  
نیاید و لیکن چون التماس کردی بحکم التماس تو استخاره کردم و از خدای تعالی  
معونت خواستم تا در سخن پیوندیم و اندکی از معانی رفتن آن راه بیان کنیم تا اگر کسی  
. . . . . رفته و احوال خود روشن کند و بداند از بہر چه میکند باشد کہ بر سر رشتہ  
خود بازآید و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ولا حول ولا قوه (الا) باللہ العلی العظیم .  
(منہ) ۲ توفیق و منه النصرہ والغفران و علیہ الثقہ والتکلان . بدان اسعدک الله وایاناک  
اول قدم اندرین راه ترک دنیا است مع العلايق کلها وما بعث الانبياء قسط الانصراف من  
ترکها ملک و من اخذها هلك : همان قدر از حق بازماند (کہ) ۳ مردی خواهد کہ  
همان) ۴ قدر کہ روی سوی پشت کند پیش روی حجاب شود (و) ۵ دوستی دنیا ولا منها  
مبغوضہ الحق و از بہر آن باز داشته (شود) ۶ چون دنیا مشغول شود از آن مقصود کہ  
بہر آن آفریدہ شدہ است باز ماند : و آن مقصود عبودیه است قولہ تعالی و ما خلقت الجن  
والانس الا ليعبدون . عبودیه سریست از اسرار خدای تعالی و آن سر قربتست و بندہ  
از بہر (آن) ۷ مصلحت آفریدہ شدہ است و اما حجاب در میان است از سبب آن حجاب

- ۱ - ظاہراً «را در دل» می باشد کہ از متن اصلی افتادہ است .
- ۲ - از متن افتادہ است .
- ۳ - از متن افتادہ و ظاہراً «کہ» باشد .
- ۴ - از متن افتادہ و ظاہراً «همان» باشد .
- ۵ - از متن افتادہ بظاہر «و» باشد .
- ۶ - از متن افتادہ است ظاہراً باید «شود» باشد .
- ۷ - از متن افتادہ است ، بظاہر کامہ «آن» باشد .

به خدای عزوجل نمی رسید ، اما حق تعالی را مکان نیست کہ در آن (مکان) آسمان و زمین و کوه حجاب شود ، تعالی الله عما یصف وهو اقرب الیہ من جبل الوریث . حجاب (چیست ؟) <sup>۲</sup> و آن یاد مخلوقاتست و طلب دنیا (کہ) <sup>۳</sup> از حق دور باشد و آن حجاب پس (رود) <sup>۴</sup> حق است ، چون بنده (از دنیا) <sup>۵</sup> بیگانه گردد حجاب از میان بر دارند . این (حجاب) <sup>۶</sup> بی بیطش و بی ینطق و چون بنده برین (مشاهده) <sup>۷</sup> و بگشفتہ یابد و این دولت بی نہایت است (ولی) <sup>۸</sup> وقعت گہ مریدان بدان و محل اعراض طالبان اتباع (شیطان) <sup>۹</sup> مأمور است به خلاف کردن هوا نفس قال علیہ السلام اخوف ما اتباع الهوا و طول الامل والہوی ظلم و در هر عضوی از اعضا آدمی راشہوتی و ہواہست . مرکب کہ سبب حجاب وقت او ہمی شود چنانکہ چشم شہوت او دیدنست و نگریستن بہ حرام و ہمچنین گوش را و بینی را بوئیدن و کام را چشیدن و زبان را گفتن و تن را بسودن و سینہ را اندیشیدن (بنده) <sup>۱۰</sup> حق را باید تا راعی و حاکم وقت خود باشد و روز شب اندران (خیال) <sup>۱۱</sup> باطل کہ اندر حواس پیدا می آید از خود دفع کند و جا فی الامن حفظ . . . اکرمته سبت من حفظ لسانہ من حفظ بصرہ من غیري اکرمته برؤیتی و من حفظ (لسانہ) <sup>۱۲</sup> حفظ قلبہ من حب الدنیا اکرمته بنظری و . . . یوم . القیامۃ پس سرمدہ سعادتہا آنست کہ مردم بحکم طبیعت بر سر شہوت نرود و از حق تعالی معونت (خواهد و او را) <sup>۱۳</sup> صفت کند کہ خبشیہای باطن برود

۱ - از متن افتادہ ، ظاہراً «مکان» باشد .

۲ - «چیست»

۳ - «کہ از»

۴ - «رود»

۵ - «از دنیا»

۶ - «حجاب»

۷ - «مشاهده»

۸ - «ولی»

۹ - «شیطان»

۱۰ - «بنده»

۱۱ - «خیال»

۱۲ - «لسانہ»

۱۳ - «خواهد و او را» باشد .

و پاک شود زیرا کہ ہر کہ در شہوہ (نفسانی) ۱ و اندر ہوا مبتلا شود و آنگاہ معانی حقیقت محبوب شود و جانی الحدیث الاسرار ان الله تعالى قال النبي صلى الله عليه وسلم يا احمد واحذر ان لا تكون مثل حبی اذا انظر الى الشی الخضرو الاصفر احمه واذا اعطی شیاً من اكلو والحامض اغتریا احمد ان اول المعصیته الى يعامها العبد شبع البطن وفتح اللسان فیما لا یعینته و مخالطته المخلوق باهوا، ۲ ہم واصل در آدمی زاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمی زاد را ہم صلاحیت شود دل را حیاتست و مماتست جزاین موت کہ مردم را در گور نهد دل خود حیات و ممات جداگانہ دارد چنانک حق تعالی میفرماید : اومن كان ميتا فاحييناه یعنی بکثره شغل الدینا احیننا، یعنی بذکر مولی و هر گاہ کہ دل بہ لذات و شہوت و ماکولات و مشروبات مشغول شود غفلت در وی اثر کند و سواس او را مستولی شود و از هر جنس اندیشہ پیش خاطر آمدن گیرد و اندیشہ جرحق دل را سیاه کند چون دل سیاه شود حکم موت گیرد چنانک هر زمینی کہ در وی خاشاک بسیار آید تخم قبول نکند، گویند آن زمین مرده است، همچنان هر (دلی) ۳ او را مستولی شود و تأثیر قال الله تعالى اومن يعش . . . فموله قدیر ظاهر گردد همچنان هر دلی کہ کشتگاه دیو (و غیر) ۴ حق است نپذیرد و آنچه مراد کلام حق است نشنود (آنها) ۵ زندگان نہ مردگان قوله تعالى انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء ادا ولو مدبرین و ما انت بسمع من فی القبور و اما هر گاہ تعلق دنیا از دل زایل شود و هوای نفس از وی منفی شود و بنده بر سر وقت خود پیوستہ ذاکر و تالی بود آن دل بنور ذکر زندہ شود قوله تعالى ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید . پس اصل و این راه صلاحیت دل (است) ۶ و صلاحیت دل حاصل نشود تا اندرونہ خود از مذمومات کل پاک نگرداند وهو الغل والغش والحقد والحسد والحرص والكبر والبغض والریا كما قال انس بن مالک رضی الله عنه قابل لی رسول صلی الله علیه وسلم و تسمى و لیس فی قلبک غل و ذلک من سنتی و من حیاتی کان معی فی الجنه و آن اصل معتبر است و کاری بزرگ و فاضل ترین چیزهاست کہ مہتر عالم

- ۱ - از متن افتاده، ظاهراً باید «نفسانی» باشد.
- ۲ - «دلی»
- ۳ - «و غیر»
- ۴ - «آنها»
- ۵ - «ظاهراً»

صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است در احیای سنت (پایداری) <sup>۱</sup> کنند ، یعنی دل را بہ طہارت ظاہر و باطن (عادت) <sup>۲</sup> دادہ اند از خیانت و از غل و غش و جد و جہد بردن در (ہمہ) <sup>۳</sup> ظاہر و باطن اعمال کار درویشانست و جوہر درویش اینجا (ہمت و) <sup>۴</sup> فضل فقرا اینجا ظاہر شود زیرا کہ نشان غل و غش و طلب جاہ و رخصت و منزلت جستن نزدیک ایشان دوستی دنیا و فقراء شد و فی ذالک کلمہ و چون دوستی دنیا در دل ایشان ہیچ نماند تا قبول و در خلق در دل ایشان برابر باشد فاصبحوا واسوا و لیس فی قلوبہم غل و غش علی احد قولہ تعالی . و نزعنا ما فی صدورہم لن غل اخوانا . و این مذمومات و خباثات را طریق اخلاص آنست کہ قولاً و فعلاً و ظاہراً و باطناً از جملہ معاصی تجنب کند و از صغایر و کبایر احتراز نماید و ہکذا قال المشایخ رضوان اللہ علیہم اجمعین لا بصیر المرید . مرید احتی لایکتب علیہ شمی صاحب اشہال عشرین سنتہ یعنی تا فرشتہ دست چپ اصلاً بیست سال در نامہ اعمال بندہ ہیچ بدی نویسد مرید نشود و ترک معاصی آن صفت میسر نشود باز (ہر) <sup>۵</sup> دلی کہ او مشغول بود بدون حق ممنوع بود از قربت حق و از مقامہای (حق) <sup>۶</sup> نماز است و در نماز میفرماید لا تقربوا الصلوۃ و انتم سکاری . قیل فی حب الدنیا ، زیرا کہ سکر عبارت از چیزی (است) <sup>۷</sup> کہ چہ میکند او را آن نماز حقیقہ<sup>۸</sup> نبود زیرا کہ نماز عبادت (است) <sup>۹</sup> و نیاز از خشیت بود و خشیت از علم بود و علم دانستن بود و ہر کہ بکند و بگوید و نداند عین جہل بود و جہل مانع قربت قال اللہ تعالی حتی تعادوا ما تقوان . زیرا کہ زبان ترجمان دل است و دل در مقام عیان است پس ہر کہ خواہد کہ در نماز رود و دلش جای دیگر بود نہ دل در عیان بود نہ زبان در گفتار و نہ قالب در (پاکیزگی) <sup>۹</sup> چنانکہ سید عالم علیہا السلام فرمود مر آن مرد را کہ نماز میکرد قم فانک لم تصل نظر مہتر

- ۱- از متن افتادہ ، شاید «پایداری» باشد .
- ۲- « عادت »
- ۳- « ہمہ »
- ۴- « ہمت و »
- ۵- « ہر »
- ۶- « حق »
- ۷- « است »
- ۸- « است »
- ۹- « پاکیزگی »

عالم بروی افتاد کہ حق نماز نمی داند او را فرمودہ کہ آن نماز نبود کہ تو کردی ، باز بسر سخن روم و آن آنست کہ دل از این پلیدیہا پاک کند و آن جملہ شاخہا کہ دل را تباہ کند از یک اصل خیزد و آن دوستی دنیاست حب الدنیا رأس کل خطیثہ و دوستی دنیا از دل نرود مگر بخلوۃ و عزلت و مشایخ گفتہ اند کہ اول قدم در راہ حقیقت خلوت است و جنید رحمہ اللہ گوید من اختیار الخلوۃ قد استمسک بعمود الاخلاص و فی رکن من ارکان الصلوۃ و خلوت تواند کرد واصل در خلوت ورع و زہد است۔ (و) من المتقین والتقوی کہ امر عظیم و جاہ فی الاسرار ان اللہ (تعالی قال لرسولہ) ۱ علیہ السلام یا احمد ان احببت ان تكون اورع الناس فازهد فی الدنیا و ارغب فی الاخرۃ قال النبی کیف ازهد فی الدنیا و ارغب فی الاخرۃ قال اللہ تعالی خذ من الدنیا خفا من الطعام والشراب واللباس ولا تجس شیئا نعر وتدام علی ذکری قال یا رب کیف ادوم علی ذکرک قال بالخلوۃ عن الناس و تبغضک للحلو والحامض و فراغ بیتک و بطنک من الدنیا و چون خلوت بگزینند دہ چیز باید مرخلوت را تا خلوت وی صحیح باشد اول باید کہ علم باشد تا خلوت وی صحیح بود کہ حق از باطل جدا تواند کرد . دوم زہد بود اندر جملگی دنیا ، سوم شدت و محنت بگزینند باختیار خود نہ بضرورت از راحت و نعمت چہارم خلوت برای سلامتی گزینند پنجم نظرش در عقبی بود ، ششم خود را کمترین خلق داند تا زشت خود از مردمان دور کند ، ہفتم در عمل قنوت نکند لان الفراغ بلا ، ہشتم عجب نکند اندر آنچه او بود ہم خانہ دل از فضولی خالی کند و مرید را فضولی آن بود کہ زیادت . . . قوت نگاہ دارد ، دہم خصلت آنست کہ ہر چیزی کہ او از حق باز دارد قطع کند و در بیان خلوت و عزلت مشایخ . . . بعضہم لا فرق الخلوۃ وانعزلۃ و قال بعضہم الخلوۃ من امارات الوصلہ و فرق میان خلوت و عزلت (ہردو) ۲ علامات خلوت بود تا با خلق اختلاط نکند و از جماعت مردمان (را) ۴ رغبت ننماید و پرهیز کند از جملہ خلق چنانک باعیال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبہ شہواتی ننشیند تا او را نیتی از بہر حق ظاہر شود آنگاہ بحکم آن نیت باعیال و فرزندان خود بنشیند و زود بر خیزد بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید بتضرع و زاری بحضرت عزت

۱- از متن افتادہ ، ظاہراً «و» باشد .

۲- «تعالی قال الرسول» باشد .

۳- «ہر دو» باشد .

۴- «را» باشد .

جل جلاله باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا چه اگرچه باعیال و فرزندان نشستن مجرد عبادتست لکن حسنات الابرار سیئات المقربین و بحسب حال خود هر کسی را گناه است و هذا زنب حاله اما خلوت آن بود بجز حق اندر ذل هیچ اغیار نماند و مراقب وقت حال خود شود و این ضعیف را چنان سماع افتاد که روزی شیخ شهاب الدین عبد الله عمر بن محمد سهروردی رحمه الله با شیخ ضیا الدین ابوالنجیب عبدالقادر رحمه الله در حرم کعبه بود، شیخ ابوالنجیب عبدالقادر بر سر وقت بود خضر علیه السلام آمد شیخ بدو (بارنداد) ۱، بازگشت چون شیخ بخود باز آمد آنگاه بخدمت (شیخ) ۲، پرسید که شیخ چگونه بود که نبی از انبیا علیه السلام به زیارت (شما آمد و شما) ۳ التفات نکردید شیخ در وی نگر بست و روی سرخ کرد و (گفت) ۴؛ تو چگونه دانی اگر خضر آمد و باز رفت باز آید اما آن وقت که ما را با حق بود اگر برفتی باز نیامدی و ندامت آن تاقیامت بماندی همدر آن بودند که خضر علیه السلام درآمد شیخ برخاست و استقبال کرد و تواضع نمودند رجو میامن برکتهم من الله الکریم . پس مرید را مراقب وقت و شجنه روزگار خود باید بود و هرچه جز حق بود از دل دور کند و صحبت خلق بر خود حرام کند و اگر او را با ذکر خدای تعالی موانست نبود از خدای تعالی بوی نیابد و مرید باید که عالم باشد بعلم شریعت و علم توحید تا عمل به علم کند و علم راهبر او باشد تا شیطان دست از او کوتاه کند زیرا که عمل بی علم اصلی ندارد و نعوذ بالله منها من عمل بلا علم و علم بلا عمل اما باید که بنده مرخداوند خود را مخلص شود و صادق بود در طلب خدای تعالی بحسب نیت تا حق تعالی یقینش بر مزید گرداند و صفت در باطنش (جا) ۵ دهد بحسن سیاست شریعت و صدق متابعت نبوی همواره باشد ۶ (و) ، (از دل) ۷ ذکرها بیرون آید جز از ذکر خداوند عزوجل و از جمله مرادها بیرون آید . و از جمله مطالبات نفس ترا کند بجمیع . . شغل

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «بارنداد» باشد .

۲ - «شیخ»

۳ - «شما آمد و شما»

۴ - «گفت»

۵ - «جا»

۶ - «و»

۷ - «از دل»

قلب العبدولہ فی الدنیا حاجہ و مداومت سعبود بی ہمتا را من غیر فتور و قصور ظاہراً و باطناً . . . و ترتیب آنست کہ مادام نفس معبت و انشراح دارد جہد کند (و) دزو بیند قیام شرک آرد نشسته نماز کند زیرا کہ آن نفس را آسان تر نماید واگر ازین ہم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود کہ حق تعالی نگرہ مادام کہ بندہ مراقب باشد واگر ازین ہم بماند و حدیث نفس غلبہ کند بخسبہ کہ خفتن عالم بندگی خداوند است نوم العالم عبادت . و ابن آنست کہ برای خدای تعالی کسی نخسبہ و خفتن عالم بہ از بیداری دیگران اگر مرید از ذکر زبان و اعمال جوارح بیاید و هموارہ در طاعت و عبادت باشد و هیچ فتور و قصور برخوردار نہدہد واگر در تلاوت قرآن مجید بود چندان بخواند و چنان خواند کہ بجای حدیث نفس معنی قرآن شنید و اگر خواندن قرآن ساعتی بیاساید تفکر کند کہ تفکر ساعت خیر من عبادہ سنہ و تفکر نہ در خالق کند نہ در خالق و تفکر در آلیہ و نعمایہ و در آفرینش آسمان و زمین و بہشت و دوزخ بود و ہرچہ جز این بود احتراز باید کرد کہ این حدیث نفس (است) ۲ و در دل بینا و امور المعاصی حدیث النفس و اگر خواندن قرآن نداند ملازم ذکر (او کند) ۳ کہ ہرکس چہ ذکر باید فرمود اما بیشتر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ اختیار کردہاند و این کلمہ را خاصیت است (در) ۴ معیت دل چون بندہ ملازمت نماید درین کلمہ گفتن قولاً و قلباً . . . صادقاً مخلصاً مطلقاً و در تلاوت بنشیند و روی بخدای تعالی آورد این کلمہ در زبان میراند و با مواظبات کلمہ اندر دل چندان بکوش تا ہمین کلمہ اندر دل وی نقش شود بجاء حدیث و خواطر پریشان و دوستی دنیا این کلمہ بنشیند تا خالی شود کہ اگر ساعتی از گفتن زبان بیاساید دل بحق حاضر باشد تا چنان شود کہ بیش هیچ اندر دل وی نگذرد بجز یار حق چون ارادت او بر حق را قوی شود حق تعالی او را نفس بینا گرداند تا هیچ حرکتی و سکنتی او را نفسانی نماند ہمہ ربانی شود فحین آید صاد هذا العبد با ربنا فاینما فوق فی حایہ اللہ و رحمہ و بری من دعاوی نفسہ ، معنی چنین باشد چون بندہ ربانی شود و از آن نفسانی بیرون آید در نگاہ داشت خدای تعالی باشد مرحوم و مغفور گردد و ہرگاہ بندہ درین مقام عالی رسد امید بود کہ باری تعالی او را بہ مقصود و منتہی دل رساند

- ۱ - از متن افتادہ ، ظاہراً «و» باید باشد .
- ۲ - " " " " «است» " .
- ۳ - " " " " «او کند» " .
- ۴ - " " " " «در» " .

و اندکی سیر بکند کہ در صحرا شوق عرصات محبت افتاده و در ریاض رضوان و بساتین انس و بساط انبساط و مجلس و کراست او را کرامات کند تا خیال (وی) ۱ در دنیا بود دل وی اندر عقبی در اقطار عرش بنظر المرید تا همه چیز روی بدو آرد و از همه روی بگرداند (هر قدر کہ) ۲ از غایت شوق و ذوق او زیادت شود تا رسل حق بدو رسد (جان) ۳ وی قبض کند الی روح و ریحان و بشری و رضوان من رب راضیہ غیر غضبان نفس پاکیزہ تمام انیس کہ از سرای فانی و بساط سفلی الی حضرت الباری عزاسمہ بافلاک اعلی در مقرر ریاض جنتہ برندش بنگرد بندہ ضعیف بیچارہ عاجز دولت بی نہایت و مملکت بزرگ عالی اذا رأیت یغیا و ملکا کبیرا و شادی حاصل شود ، بندہ را از خداوند رحیم و مفضل کریم جل ذکرہ از لطف و تعطف و انعام و اکرام کہ وصف نتواند کرد . . . .

واصفی ہر روز مزید بود الی ابد الابد زہی سعادت عظیم و دولت عالی فسأل اللہ الباری الرحیم سبانه ان یمن علینا بندہ النعمہ العظیم و ما ذلک علی اللہ بعزیز و ان لا تجعلنا من الذین لا نصیب لہم من ہذا الامر و ان لا تجعل من علم علینا حجہ یوم القیامہ و ان توفقتنا للعمل بذلک و القیام مما تحب و ترضی انہ ارحم الراحمین و الا کرمین .

### «اشعار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی»

علاوہ بر کتب و رسالاتی کہ بہاء الدین زکریا ملتانی در زمینہ تعالیم عالیہ عرفانی بصورت نثر تالیف نمودہ است ، بسرودن اشعاری کہ بیشتر از نوع رباعی است نیز مبادرت ورزیدہ کہ امروز زینت بخشی غالب تذکرہ ہا و کتب عرفانی است . چنانکہ از ماخذ بر می آید او صاحب اشعار فراوانی بودہ است ولی با مرور زمان از بین رفتہ اند و امروز مقدار خیلی کمی در دسترس ما است . شعر ہائی کہ تذکرہ نویسندگان بر آن متفق اند کہ از آن شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی است و مکرر در تذکرہ ہا آمدہ بہ این قرارند :

دوستان را غنیمتی پندار ہر کسی چند روز مہمان است ۴

۱- از متن افتادہ ، ظاہراً «وی» باشد .

۲- « » « » « » «ہر قدر کہ» باشد .

۳- « » « » « » «جان» .

۴- مخزن الغرائب ، ص ۱۹۷ ، ریاض العارفین ، ص ۲۹۱ .



صفای دل زفیض پیر کامل می شود پیدا چو دل آئینہ میگردد مقابل می شود پیدا<sup>۱</sup>  
اگر تو کعبہ می جوی بیا تعمیر دلہا کن کہ از طرف دلی صد حج کامل میشود پیدا<sup>۲</sup>

کردی صنای بر سرما بار دگر ما هیچ نکردیم خدا می داند<sup>۳</sup>

اشعاری کہ در ملفوظات و تقریرات شیخ باسم «خلاصۃ العارفین» آمدہ و در  
ملفوظات عرفای دیگر مثل بابا قطب الدین بختیار کاکلی و بابا فرید الدین گنج شکر و  
خواجہ نظام الدین اولیا ہم یاد شدہ بہ این قرار است:

گر نیک زیم مرا از یشان گیرند و ر بد باشم مرا بایشان بخشند

با درد بساز چون دوی تو منم در کس منگر چون آشنای تو منم<sup>۴</sup>  
گر بر سر کوی عشق من کشتہ شوی شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم صد تیغ اگر زنی بسر نفروشم<sup>۵</sup>  
آہی کہ ز من بیاد تو وقت سحر گر ہر دو جہان دهند ہم نفروشم

آنکس کہ ترا شناخت جانرا چہ کند فرزند و عیال و خانمان را چہ کند<sup>۶</sup>  
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدہی دیوانہ<sup>۷</sup> تو ہر دو جہان را چہ کند.

تن درون نماز دل بیرون گشتہا می کنی ز نادانی  
این چنین حالت پریشان را شرم بادہ نماز می خوانی<sup>۸</sup>

بر ہر دری مرو کہ ز تو آبرو رود یک در بگیر ولی استوار گیر<sup>۹</sup>

۱- تذکرہ روز روشن ، ص ۱۳۱ .

۲- تذکرہ حسینی ، ص ۵۸ .

۳- فواید الفواد ، ص ۱۷۴ .

۴- خلاصۃ العارفین در این کتاب ، ص ۱۵۰ .

۵- ایضاً ، ص ۱۵۰ .

۶- ایضاً ، ص ۱۵۱ .

۷- ایضاً ، ص ۱۷۰ .

۸- ایضاً ، ص ۱۶۱ .

نیز شاہ عبداللطیف در بوستان غوثیہ ، چاپ ۱۹۱۳ میلادی (افضل المطابع) ، مناجات زیر را بہ شیخ نسبت دہدہ است . از نظر سبک ، الفاظ ، اصطلاحات و عبارات این مناجات بیشتر شبیہ قصاید دو قرن اخیر است و بنا بر این آن را نمی توان از شیخ دانست یا بہ روزگار وی منسوب کرد .

<p>                 علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی                  زہی طوبای رضوانی محی الدین جیلانی                  بہمت شاہ مردانی محی الدین جیلانی                  حدیث فیض لقمانی محی الدین جیلانی                  عطا بخش سبحانی محی الدین جیلانی                  چو خورشید فلک ثانی محی الدین جیلانی                  مبارک شیخ یزدانی محی الدین جیلانی                  توتی دیوان دیوانی محی الدین جیلانی                  کمال حسن انسانی محی الدین جیلانی                  نہال باغ پنهانی محی الدین جیلانی                  تو ملجائی و جانانی محی الدین جیلانی                  جہان را پیر پیرانی محی الدین جیلانی                  کنی ہر مشکل آسانی محی الدین جیلانی                  مرا از غم تو برہانی محی الدین جیلانی                  نہانی راز تودانی محی الدین جیلانی                  اتقای دین سلطانی محی الدین جیلانی             </p>	<p>                 الا ای حب سبحانی مقدس قطب ربانی                  زہی منظور پیغمبر نہال باغ آن سرور                  بمعنی پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی                  رخت لعل بدخشانی لبث یاقوت رسانی                  چہ عبرانی چہ نورانی سگان درگہت دانی                  نظام جملہ دورانی قوام چار ارکانی                  ز خاکت چہرہ نورانی جہان را پیر حقانی                  عطا بخش مریدانی و لیکن ہمچو خاقانی                  زہی سیہای نورانی زہی فرخندہ پیشانی                  ز خاک پاک رخسانی بہ از کجہل صفہانی                  مدد یا شاہ جیلانی برین افتادہ حیرانی                  بکن کارم کہ بتوانی غریبم در پریشانی                  چہ تابد با ثنا خوانی اگر خواہد ہمیدانی                  بدل از صدق روحانی چو مدح پیر پیرانی                  جہان جسم است توجانی جہان برتست قربانی                  سگ درگاہ جیلانی بہاء الدین ملتانی             </p>
---	---

## باب پنجم

### فصل اول

مقدمه ای در ارزیابی و نقد مطالب کتاب

## مقدمہ

کتابی کہ اینجا مورد تصحیح و تخریص قرار گرفته خلاصہ العارفین نام دارد . مؤلف خودش در ہمہ نسخہ های خطی آنرا اینطور نامیدہ است : این کتاب مجموعہ تقریرات حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی می باشد کہ بصورت خلاصہ از زبان سہ عارف بزرگ کہ عبارتند از مخدوم شیخ جلال الدین بخاری سہروردی متوفی ۶۹۰ ھ ق و خواجہ فرید الدین گنج شکر چشتی متوفی ۶۶۴ ھ ق و خواجہ نظام الدین اولیا متوفی ۷۲۵ ھ ق نقل شدہ است و بہ سہ قسمت منقسم است :

از این کتاب دہ نسخہ خطی برجہ مانندہ است کہ ہفت نسخہ از جملہ آنها مورد استفادہ قرار گرفتہ شدہ است . نسخہ های خطی این کتاب بدین قرار می باشند :

نسخہ خطی «خلاصہ العارفین» موجود در کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، لاہور در «ذخیرہ شیرانی» کہ در این رسالہ بہ علامت «شیر» مشخص شدہ است . این نسخہ دارای ۱۷۲ صفحہ میباشد کہ ہر صفحہ از آن شامل ۹ سطر است و بہ قطع کوچک نوشتہ شدہ است .

نسخہ خطی خلاصہ العارفین ، مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، لاہور کہ اینجا بہ علامت «پن» مشخص شدہ دارای ۷۰ صفحہ و ہر صفحہ شامل ۱۲ سطر میباشد و قطع این نسخہ ۲۰ × ۱۴/۲۵ است .

نسخہ خطی خلاصہ العارفین ، مملوکہ موزہ ملی کراچی کہ بہ علامت «مک» مشخص گردیدہ دارای ۷۶ صفحہ و ہر صفحہ محتوی ۱۳ سطر بہ قطع ۲۰/۲۵ × ۱۳ میباشد .

نسخہ خطی خلاصہ العارفین موجود در کتابخانہ دانشگاہ سند ، حیدرآباد کہ بہ علامت «سن» مشخص گردیدہ دارای ۱۳۲ صفحہ است و ہر صفحہ شامل ۱۱ سطر بہ قطع ۲۳/۵ × ۱۷ می باشد .

- 
- ۱ - نسخہ خطی «خلاصہ العارفین» شمارہ ۱۷۱۳ .
  - ۲ - نسخہ خطی خلاصہ العارفین شمارہ ۱۸۸۴ .
  - ۳ - نسخہ خطی خلاصہ العارفین در موزہ ملی کراچی .
  - ۴ - نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ سند ، شمارہ ۱۳۵۰۶ .

نسخه خطی خلاصه العارفين موجود در کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی لاهور کہ به علامت «نالغ» مشخص شده شامل ۵۷ صفحه و هر صفحه شامل ۱۶ سطر به قطع ۱۹ × ۱۴/۵ میباشد .

نسخه دیگری از خلاصه العارفين مملوکه کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی لاهور به علامت «ناب» مشخص شده و شامل ۹۴ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۴ سطر به قطع ۲۰ × ۱۷ میباشد . این نسخه کرم خورده و خیلی کهنه و فرسوده است .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنپال گجرات (پاکستان) کہ اینجا به علامت «شر» مشخص گردیده دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر می باشد کہ به قطع ۱۱ × ۹ می باشد .

نسخه خطی دیگری از خلاصه العارفين کہ در کتابخانه دانشگاه سندھ حیدرآباد موجود می باشد .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه دانشگاه داکا - پاکستان شرقی .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه آصفیہ حیدرآباد دکن .  
 به نسخه کتابخانه آصفیہ و نسخه «کتابخانه دانشگاه داکا» و یک نسخه کتابخانه سندھ دسترسی میسر نشد و در مقابله و تصحیح نثر رساله در بیشتر موارد به نسخه «ناب» بعنوان نسخه اساس توجه شده است . و از نسخه های دیگر برای مقابله و تطبیق استفاده برده شده و چیزهایی کہ در نسخه «ناب» نبوده از نسخه های دیگر گرفته شده دربارہ ای موارد لفظ و دربارہ ای عبارات مشکوک تطبیق کرده شد ، همان طور کہ گفته شد نسخه «ناب» مورد توجه قرار گرفته ولی درجائی کہ تحریف و تصحیفی از قلم کاتب سرزده یا به سبب فرسودگی صفحات کتاب بوده کہ در این موارد نسخه های دیگر

۱ - نسخه خطی خلاصه العارفين ، مملوکه کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی ، لاهور .  
 ۲ - ایضاً .

۳ - نسخه خطی خلاصه العارفين مملوکه کتابخانه شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنپال گجرات (پاکستان) .

۴ - فهرست کتابخانه دانشگاه سندھ .

۵ - فهرست کتابخانه بنگال ، شماره ۲۴۴ .

۶ - فهرست کتابخانه آصفیہ ، ج ۱ - ص ۴۶۵ ، شماره ۱۶ .

اساس کار قرار گرفته و اختلاف قرأت نسخہ های دیگر در ذیل صفحات نشان داده شدہ است و ملاحظات خود را در ہای ہر صفحہ قید کرد و ہر گاہ کلمہ یا جملہ ای با قضاہی معنی از اصل افتادہ بنظر میرسید آنرا در میان پرانتز آورده است .

تاریخ کتابت «خلاصہ العارفین» بطور دقیق معلوم نیست ، ولی از روی اشاراتی کہ در ضمن حکایتہا می کند مسلم می گردد کہ بیشتر از سده ہشتم نیست . در نسخہ خطی مملوکہ دانشگاه سند حیدرآباد تاریخ کتابت را ۵۱۰۳ ذکر کردہ اند ولی نسخہ «ناب» قدیمی تر از آن بنظر میرسد چو در این نسخہ نسبت بہ نسخہ های دیگر تراجم کمتر است و معلوم میشود کہ بعداً در بعضی از نسخہ ہا این تراجم را اضافہ کردہ اند و ہمینطور در نسخہ های «مک ، سن ، شیر و شر» اشعار مشکوک ہم وجود دارد کہ حتماً کاتب از خود بدان افزودہ است . اگر فرض شود کہ متن نسخہ مملوکہ دانشگاه سند یا مملوکہ دانشگاه پنجاب کہ قدیمی بنظر میرسد اول مرتب شدہ برای حذف کردن بعض تراجم در «ناب» و بعض از حکایات ہیچ وجہی معلوم نمیشود ولی از بعضی عبارات نسخہ «مک و سن وغیرہ» ناگزیر از قبول این هستیم کہ بعضی مقامات آن از متن ترمیم شدہ ، در «ناب» در بیانات بیشتر احتیاط ملاحظہ می شود . خلاصہ سخن اینکه متن «ناب» از لحاظ کلی از متون دیگر اقدم است . فی الجملہ ہمہ نسخہ ہا با ہم مطابقت دارند و ہیچکدام با اصل تفاوت زیادی ندارد غیر از اختلاف های کوچک . نسخہ «ناب» تاریخ کتابت ندارد . حاشیہ آن ہم بر اثر رطوبت یا بعقل دیگر پارہ و فرسودہ شدہ است . بعضی جاہا پیوند کاری شدہ است . نسخہ «مک» و «سن» کہ قدیمی گفتہ می شوند از اول تا آخر با احتیاط تصحیح شدہ است و جا بجا آثاری از تصحیح آن نسخہ موجود است و در بعضی موارد عبارت عربی را بہ زبان فارسی ترجمہ ہم کردہ است و نسبت بہ نسخہ «ناب» براحتی خواندہ می شوند .

مرتب «خلاصہ العارفین» معلوم نشدہ و احتمال میرود کہ یکی از مریدان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی آنرا جمع آوری نمودہ و از راہ عقیدت و خفص جناح ترجیح دادہ کہ ناشناس بماند و باین علت اسم خود را ذکر نکرده است .

خلاصہ العارفین کتابی است در ذکر احوال و کرامات شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی از ہدایت کار ، و طالب علمی ، و سیر و سلوک او تا وصول بدرجہ کمال و رسیدن بدرجہ ارشاد و روابط وی با ہم عصرانش از مشایخ و پیروان صوفیہ و علما و ملوک و شرح تحمل و بردباری و بعضی از آداب و رسوم او در طریقت و تربیت مریدان

و کیفیت اتصال پاره ای از مریدان بوی بافواید بسیار لغوی و دستوری ، روی هم رفته این کتابی است که نمی توان ارزش آنرا انکار کرد. خلاصه العارفین از چند لحاظ قابل اهمیت و امان نظر میباشد. اول اینکه نخستین مأخذی میباشد که درباره احوال و افکار شیخ حقایقی را بصورت مفصل در بردارد. علاوه از ذکر نکات برجسته وقایع مهم زندگی او دارای ارزش تاریخی و عرفانی و ادبی هم می باشد و حقیقتاً علاوه بر نقل قول و ذکر تقریرات این کتاب جزو نوشته هائی است که به سبک و شیوه صوفیانه تألیف شده است و شرح حال شیخ را بصورت داستانهائی دلپذیر کوچک بیان نموده. درست شبیه مقامات دیگر این هم محتوی خوارق عادات و کرامات شیخ است.

اگر از خوارق عادات و کراماتی که به شیخ نسبت داده شده و صفحات زیادی از کتاب را پر کرده بگذریم به نکاتی برمیخوریم که عالی ترین افکار عرفانی و انسانی را در بردارد.

### ارزش سوانحی :

از نظر ارزش سوانحی در این کتاب از اسم و جای تولد و محل تولد و تاریخ تولد شیخ گرفته تا وفات او از وقایع مهم و نکات برجسته زندگی شیخ ذکر رفته که چگونه خرقه خلافت از مرشد خود شیخ شهاب الدین سهروردی در مدت هفده روز اقامت گرفت و همینطور درباره مسافرت های شیخ و تعلیمات او اطلاعاتی بدست میدهد. در این کتاب از اشخاص نامداری که شیخ با آنها ملاقات و محاوره داشته سخن می رود. علاوه از صوفیان و عرفای بزرگ مثل شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۵۶۳ ه ق و حضرت خضر و جلال الدین تبریزی متوفی ۶۴۲ ه ق و ابو سعید و قطب الدین اوشی متوفی ۶۳۳ ه ق و نجم الدین صغری و صدر الدین صوفی و نجم الدین شامی و قاضی قطب الدین کاشانی و از امرای معاصر مثل سلطان التتمش ، و حاکم ملتان و سند ناصر الدین قباچه هم ذکر می رود.

### ارزش تاریخی :

ارزش تاریخی این رساله هم زیاد است چون وقایع دوران زمان سلطان شمس الدین التمش متوفی ۱۲۳۶ م پادشاه دهلی را تذکر داده و درباره ناصر الدین قباچه متوفی ۶۲۵ ه ق هم حکایت هائی آورده که آنها را نیز کتابهای تذکره و کتابهای تاریخ نقل کرده اند و تاریخ فرشته و تاریخ فیروز شاهی مهمترین آنها می باشند همینطور از

چگونگی وسائل و وسایط حمل و نقل در آن زمان و این کہ در قرن ہفتم ہجری قمری در ملتان قحطی شدید روی دادہ و یا اینکہ مغولہا تا ملتان رسیدہ بودند بطور مفصل ذکر رفتہ است .

### ارزش عرفانی :

این کتاب دارای ارزش عرفانی و معنوی است و مشحون از اصطلاحات عرفانی و تعریفات صوفیانہ میباشند . نظر شیخ را دربارهٔ سلوک و مجاہدہ و ریاضت بیان داشتہ و ہمین طور این موضوع را کہ نگاہ اولیاء کیمیامت توضیح دادہ و شیخ از افکار مرشد خود ہم سخن بہ میان آورده است . مراتب تصوف را از بالا بہ پائین در این کتاب شمرده است و دربارهٔ طبقات و انواع مریدان خود توضیح دادہ و مدارج صوفیان را شرح دادہ است . برای گوشہ گیری و عزلت نشینی اصرار زیادی ورزیدہ و برای مریدان خود دعائی ذکر کردہ است کہ ہر وقت احتیاج داشتہ باشند بوسیلہٴ آن مشکلات خود را بر طرف سازند . ہمین طور از فضیلت دست بوسیدن نیز ذکر رفتہ . شیخ گفتہ کہ مجاہدہ آنست کہ ہر چہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . یا دربارهٔ صوف پوشیدن و مرید شدن و ہمینطور زہد را شرح دادہ است .

چنانکہ سابقاً مذکور شد این کتاب مشحون است از ذکر خوارق عادات و کرامات منسوب بہ شیخ و ملفوظات و نسبتہائی کہ بہ طامات ، شطحیات اشتهار یافته است . شک نیست کہ نسبت اینگونه امور غیر معقول و نادر است بہ عارف بزرگ و سالکی پرورده چون شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی سہروردی چیزی از علو طبع و فضایل انسانی وی نمی کاهد . سخنی کہ دربارهٔ این میتوان گفت اینست کہ در آن اعصار انتساب این گونه خوارق عادات و کرامات شگفت انگیز بہ بزرگان مشایخ صوفیہ امری معتاد و معمول بودہ و چون عوام نمی توانستند با استدلالات منطقی و عقلی دانشمندان بی بہ مقامات اینگونه مردان بزرگ بپردازند ناگزیر افسانہ ہائی از این قبیل می ساختہ اند تا اندیشہٴ نارسای عوام کہ ہمیشہ اکثریتی عظیم را در جوامع بشری تشکیل میدہند بہ برخی از فضایل معنوی آنان معطوف گردد و پایگاہ روحانی و مقدار آن نوادر گرانمایہ را ادراک نمایند .



**سبک نگارش :**

شیوه نگارش ابن رساله مثل ملفوظات و تقریرات و مقامات دیگر است در شروع هر واقعه می گوید نقل است از . . . فقط از این حیث فرق می کند که بر عکس ملفوظات دیگر مؤلف خلاصه العارفین تذکر نداده که چه روزی در چه مجلسی اینها را شنیده است . این کتاب دارای نثر ساده و دور از صنعت سازی و تکلف است .

دیگر از مزایای ویژه این کتاب لطافت و ظرافت معانی عشقی و عرفانی است . در بعضی موارد سخت دل انگیز و شاعرانه در طراز نثر بلند و کم نظیر پارسی است ، مثلاً جایی می گوید «هیچ آتش بالاتر و سوزان تر از آتش محبت نیست» .

در زبان و تعبیرات تأثیر زبان شبه قاره به چشم می خورد و عده ای از لغات اردو و زبان محلی ملتان که «سرائیکی» نام دارد دیده می شود . مثلاً دریا را به معنی «رودخانه» که در اردو مستعمل است و همین طور «کشتی» به معنی «قایق» که تعبیر زبان اردوست بکار می برد . لغت «لک» یا «لکه» که بجای صد هزار بکار می برد در زبان هندی و اردو هر دو متداول است . از واحد پول شبه قاره که «تنکه» نامیده می شد ذکر رفته و همینطور از «برگ تنبول» حرف می زند . لغت «کته» و «پکه» که در زبان سرائیکی به معنی برده و سنگ بکار می رفت ذکر کرده است .

**نکات دستوری :**

علاوه از این در خلاصه العارفین بمواردی از کلمات برمی خوریم که قدمت آنها بویژه از نظر دستوری ثابت می کند ، از جمله آن موارد :

- ۱ - جمع بستن ضمیر منفصل دوم شخص به «آن» مثلاً «شایان» و «مایان» .
- ۲ - کار برد ضمیر «ایشان» بصورت «اوشان» .
- ۳ - جمع معدود مثلاً «چهار صد و چهل و چار استادان ماهران» . در این جمله نکته جالب دیگری وجود دارد و آن مطابقت صفت «ماهران» با موصوف «خود استادان» است در حالت جمع .
- ۴ - جمع اسم معنی باعلامت آن مثلاً «دردانند» و «هفتادگان» .
- ۵ - نسبت فعل جمع به فاعل غیر ذی روح و جمع مثال «جمله حجابهای عنصری که بود تمامی پاره پاره شدند» .

۶ - آوردن پسوند «ناک» برای افادہ معنائی غیر مکروه «باجامہ اہل صفا و خوشبوناک پاکیزہ».

در کتاب مؤلف گہ گاہی دست بہ خالق تراکیب ہم زدہ ، مثلاً برای ہمہ میگوید «ہر ہمہ آنها».

مؤلف کتاب را بہ سہ قسمت تقسیم نمودہ است :

قسمت اول نقل از مخدوم جلال الدین بخاری سہروردی اوچی ، از او در ضمن گفتگو از مریدان شیخ سخن بہ میان آمدہ است<sup>۱</sup>.

قسمت دوم نقل است از بابا فرید الدین مسعود گنج شکر ، از او در ضمن گفتگو از مشایخ معاصر شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ذکر رفتہ است<sup>۲</sup>.

قسمت سوم «خلاصہ العارفین» نقل است از خواجہ نظام الدین اولیا.

خواجہ نظام الدین بن محمد بن احمد بن علی النجاری البدایونی<sup>۳</sup> از اجلہ مشایخ ہند است و اہل شبہ قارہ او را سلطان المشایخ و محبوب الہی می خوانند . پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین بہ ہندوستان آمدہ مدتی در لاهور بود ، بعد از آن در ناحیہ بدایون اقامت گزید و خواجہ ہانجا در سال ۶۳۴ ھ ق چشم بہ دنیا گشود . پدرش را در پنج سالگی از دست داد و مادرش او را بزرگ کرد . در دوازده سالگی کتاب لغت می خواند . از علاء الدین اصول علم فقہ و ادب عربی یاد گرفت . ۱۵ سالہ بود کہ بہ دہلی رفت و درس خواند . نزد شیخ شمس الدین خوارزمی . ۴ مقالہ از مقامات حریری و علم حدیث خواند . استاد وقتی استعداد خواجہ را دید احترام زیادی نسبت باو قایل شد . خواجہ بیست سالہ بود کہ پیش بابا فرید گنج شکر رفت و شش پارہ از قرآن نزد ایشان خواند و کتابہائی مانند «عوارف المعارف» ، «تمہید ابو شکور سلمی» و بعضی کتابہای دیگر نیز پیش بابا فرید خواند . او از اول نسبت بہ بابا فرید ارادت و محبت داشتہ و ہر لحظہ ذکر خیر او می کرد . مدتی در خدمتش ماند تا در ۶۶۹ ھ ق خرقہ خلافت پوشید . بعد از این بنا بہ دستور مرشد بہ دہلی آمد مدتی در آنجا بود ،

۱- رجوع شود بہ باب دوم ، فصل دوم .

۲- رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .

۳- رجوع شود بہ اخبارالاکھیار ، ص ۶۴ ، نزہۃ الخواطر ص ۲۱۷ ، تاریخ فرشتہ ص ۳۹۱ ، تاریخ فیروز شاہی برنی ، ص ۳۴۱ .

سپس در غیاث پور Ghayaspur اقامت گزید و خواجه هانجا به ارشاد و هدایت مشغول شد و هم در آنجا وفات یافت. سال وفاتش را ۷۲۵ هـ ق ذکر کرده اند مزارش در دهلی است و پادشاهان تغلق برای او مقبره باشکوهی بنا کردند.

خواجه نظام الدین اولیا از محبوبان و مقربان درگاه الهی بود و دیار هند از آثار برکات او مملو است. او همیشه روزه دار بود و می گفت که روزه نصف طریقت است. در جوانی مدت سی سال مجاهده و ریاضت کشید. در شبانه روز چهار یا پنج صد رکعت نماز می خواند. در مجالس خود بیشتر از نکات علمی با دقت خاص و ژرف بینی کامل گفتگو می کرد. در این مجالس از حدیث و کشف و کتابهای دیگر هم مطالبی بیان می کرد اصحاب شرع او را بخاطر وفور دانش و علم و فضل گنج معانی می گفتند. او مسلک چشتیه داشت و در فقر و درویشی بسر می برد. با ارباب اقتدار روابط چندانی حسنه نداشت علاء الدین خلجی ۱۲۹۶ - ۱۳۱۵ هجری می خواست او را ببیند ولی خواجه می گفت خانه من دو در دارد، اگر پادشاه از یک در داخل بشود من از در دیگر بیرون خواهم رفت.

خواجه نظام الدین اولیاء از جمله اولیائی بوده که کرامات او نه تنها بر زبان معاصرین او جاری بوده بلکه مردمان آنروز نیز بدان معترفند. او همه عمرش عزب ماند و هیچ شبی نبود که شب زنده داری نکند و روزی نبود که روزه نداشته باشد. در فقر و درویشی کامل بسر می برد و از مال دنیا هیچ چیز نداشت.

از مریدان معروف او امیر خسرو ۶۵۱ - ۶۲۵ هـ ق شاعر شهیر زبان فارسی در شبه قاره و حسن سنجری ۶۵۱ - ۷۳۴ هجری قمری و شیخ نصیرالدین چراغ دهلی متوفی ۷۵۷ هجری قمری و سید محمد گیسو دراز و شیخ برهان الدین غریب معروفند.

امیر خسرو ملفوظات مرشد را باسم افضل الفواد مرتب نمود<sup>۱</sup> حسن سنجری ملفوظات مرشد را باسم «فوائد الفواد» مرتب نمود. در «افضل الفواد» و «فوائد الفواد» انواع و دسته های راهروان سلوک را بیان نموده و از لغزشهای این راه یاد کرده و حقوق العباد و پای بندی به شریعت و منع اظهار کرامت را تذکر داده است.<sup>۲</sup>

۱- تاریخ فرشته، ص ۴۰۳.

۲- افضل الفواد، چاپ دهلی، ۱۸۸۷ م.

۳- فواید الفواد، چاپ نولکشور، لکنهؤ، ۱۳۲۶ هـ ق.

خواجہ سید محمد مبارک امیر خورد «سیر الاولیا» را جمع آوری نمود . در این کتاب حالات خواجگان چشت و در آخر آن ملفوظات خواجہ نظام الدین را گرد آورده است در این ملفوظات سالک باموارد توبہ ، استقامت ، توبہ ایمان ، استغراق ، نماز ، علاوہ قرآن ، اوراد و وظایف ، فقر و فاقہ ، ترک دنیا ، صبر و طاعت ، اشتغال بہ حق ، مجاہدہ صبر و رضا ، توکل ، احترام پیر ، حلم و بردباری و جود و سخا آشنا می شود .

جہلی درباره خواجہ می گوید :

نظام الحق آن شیخ عالی مقام  
ازو کار ارباب دین را نظام<sup>۱</sup>

۱- سیر الاولیا ، ص ۱۳۶ .

۲- سیر العارفین ، ص ۶۲ .

فصل دوم

متن

«خلاصۃ العارفين»

## نسخه های خطی خلاصه العارفین

- ۱- بن : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در « کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور » شماره ۱۷۱۳ ، به خط نستعلیق نوشته شده و دارای ۷۰ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۲ سطر می باشد و به قطع  $۲۰ \times ۲۵/۱۴$  .
- ۲- سن : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه دانشگاه سندھ حیدرآباد ، شماره ۱۳۵۵۶ دارای ۱۳۲ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است و به قطع  $۲۳/۵ \times ۱۷$  است.
- ۳- شر : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه شخصی « سید شریف احمد شرافت نوشاهی » ساکن ماهنپال ، گجرات (پاکستان) دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است.
- ۴- شیر : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در « ذخیره شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور » شماره ۱۸۸۴ دارای ۱۷۲ صفحه و هر صفحه دارای ۹ سطر می باشد و به قطع کوچک نوشته شده است.
- ۵- ملک : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در « موزه ملی کراچی » دارای ۷۶ صفحه و هر صفحه شامل ۱۳ سطر می باشد و به خط نستعلیق نوشته شده است به قطع  $۲۰/۲۵ \times ۱۳$  است.
- ۶- نا الف : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه شخصی « غلام دستگیر نامی » دارای ۵۸ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۶ سطر است و به قطع (طول)  $۱۴/۵ \times$  است.
- ۷- ناب : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه شخصی « غلام دستگیر نامی » دارای ۹۴ صفحه و هر صفحه شامل ۱۴ سطر است خیلی کرم خورده است و به اشکال میتوان آنرا خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين. بدان! اسعدك الله تعالى في الدارين كه ابن چند كلمه حكایت<sup>۲</sup> آن سلطان ملت مصطفوی<sup>۳</sup> ، و آن برهان دین دین محب<sup>۴</sup> نبوی و آن پرورده سلک<sup>۵</sup> نبوت ، و آن خواجه دلیل فتوت ، و آن مکمل<sup>۶</sup> هدایت ، و آن موکل<sup>۷</sup> ولایت و آن پیشوای راستی ، و آن مقتدای راه دین<sup>۸</sup> ، و آن والی<sup>۹</sup> قبه عزت<sup>۱۰</sup> و آن صفی<sup>۱۱</sup> پرده<sup>۱۲</sup> وحدت ، و آن آفتاب کرم و احسان و آن در دریای ورع و ایقان<sup>۱۳</sup> و آن گنج عالم عزلت ، و آن خزینه سرای دولت و آن مبارز میدان مجاهده ، و آن مجاهد<sup>۱۴</sup> ایوان مشاهده ، و آن عامل<sup>۱۵</sup> راه هدایت و آن کامل بارگه عنایت ، و آن خلیفه<sup>۱۶</sup> الهی ، و آن داعی نامتناهی ، و آن زین زمان و آن رکن امان ، و آن تاج دین و دنیا ، و آن سراج صدق و صفا<sup>۱۷</sup> ، و آن شمع زهد زاهدان ، و آن چراغ اهل ایمان ، و آن مهر سپهر<sup>۱۸</sup> شرع ملت ، و آن ماه منور<sup>۱۹</sup>

- ۱- پن : مک ، سن ، شیر ، «بدان که» دارد.
- ۲- مک : «کلمه» ندارد و بجای «حکایت» ، «حکایات» ، شر : کلمه ای چند.
- ۳- ناب : ملت مصطفی ، نالف ، شیر ، شر : الملت المصطفوی.
- ۴- پن ، شیر ، مک : محبت .
- ۵- مک : ملک .
- ۶- پن : ممکن ، نالف : متمکن .
- ۷- سن ، پن : متوکل .
- ۸- مک ، سن : درستی .
- ۹- مک ، سن : غیرت .
- ۱۰- نا الف : پرورده .
- ۱۱- پن : امکان .
- ۱۲- ناب ، محامد ، نا الف : جمله «مجاهد ایوان مشاهده» ندارد .
- ۱۳- شر : عالم .
- ۱۴- شر ، شیر ، نالف : «سراج صدق و صفا» ندارد .
- ۱۵- پن : چراغ .
- ۱۶- پن : شعله ، شر : خلیفه .

دین و دولت<sup>۱</sup> و آن سلطان شریعت و آن برہان حجت و طریقت<sup>۲</sup> و آن راسخ زمانہ<sup>۳</sup> و آن صادق<sup>۴</sup> و رع یگانہ، و آن عالم حقیقت، و آن کامل طریقت<sup>۵</sup> دام مشاہدہ<sup>۶</sup> و آن قدوۃ اولیا، و آن عمدۃ اتقیا و آن مجرد باطن و ظاہر، و آن مسافر<sup>۷</sup> غائب و حاضر، و آن زاہد متمکن، و آن عابد متدین، و آن سلطان الاولیا، و آن معلم درس اتقیا، و آن وارث<sup>۸</sup> حقیقت اصفیا<sup>۹</sup> و آن شمس صفوت الدنیا و دین، بدر المشایخ شیخ الاسلام والمسلمین، قطب العالمین، شیخ بہاء الحق و الشرع والدین، ابو محمد زکریا<sup>۱۰</sup> القریشی الاسدی، الشیخ الکبیر المنیر، قدس اللہ سرہ العزیز روحہ، و ادام اللہ علینا فتوحہ<sup>۱۱</sup>۔ در این اوراق چند قسم از احوال و حکایات وی جمع کردہ شد<sup>۱۲</sup>۔

قسم اول نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم شیخ جلال الحق و الشرع والدین بخاری قدس اللہ سرہ العزیز۔

قسم دوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ فرید الحق و الشرع والدین گنج شکر قدس اللہ سرہ العزیز۔

قسم سوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام سلطان الاولیا<sup>۱۳</sup> شیخ نظام الحق و الشرع والدین رحمۃ اللہ علیہ قدس اللہ سرہ العزیز۔

و این را خلاصۃ العارفین نام نہادہ شد<sup>۱۴</sup>۔

۱- شر: «شرع چراغ شمع ملت و خلیفہ<sup>۱۵</sup> دین و دولت» دارد۔

۲- مک، سن: «حجت» ندارد۔

۳- شر: منبع زمان، پن: صاحب تیغ زمانہ۔

۴- پن: صدیق۔

۵- مک و سن: «کامل طریقت» دارد۔

۶- معنی این روشن نیست۔

۷- شر: خرید پن: ساغر۔

۸- پن: والارث۔

۹- نالف: ابوبکر نوشتہ۔

۱۰- پن: شیر، فتوحاتہ۔

۱۱- پن: کردند، شر: جمع نمودہ شدہ۔

۱۲- نالف: نہادم۔



نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم سید جلال الدین بخاری رحمہ اللہ علیہ قدس اللہ سرہ العزیز آغاز کرد کہ بنظر شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین بہاء الحق زکریا خدمت کردہ و مخدوم شیخ بہاء الدین مر شیخ جلال الدین را تربیت کردہ ، و ترقی صفات و تزکیہ باطن کردہ ، و بعدہ شیخ جلال الدین احوال پیر خود را آغاز کرد کہ : تولد شیخنا مولانا و مخدومنا شیخ الاسلام غوث العالمین شیخ بہاء الدین بہاء الحق والشرع و الدین ، محمد زکریا رحمہ اللہ علیہ فی السابع والعشرين من شهر رمضان المبارک<sup>۱</sup> عمہ برکاتہ فی لیلہ القدر وقت الصبح لیلہ الجمعہ فی التاريخ المہجری المصطفوی من مکہ الی المدینہ سنہ ست وستین و خمسمائتہ در خطہ کوت کرور ولایت دیپال<sup>۲</sup> شدہ ، بعد از آن شیر از پستان مادر نمی مکیدہ تا روز عید فطر شد ، بہ ہر سی روز روزہ طیبی داشت ، و نام مادر مخدوم شیخ بہاء الدین را حضرت بی بی فاطمہ بنت شیخ عیسی و شیخ را در بعضی کتب شیخ احمد و شیخ محمد ہم می نویسند .

بن شیخ عبدالطیف بن شیخ محمد بن شیخ عبداللہ بن شیخ احمد بن شیخ جعفر بن شیخ محمد احمد بن شیخ الاسلام قطب العالمین غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر الحسنی والحسینی جیلانی رحمہ و بعضی کسان گیلانی می خوانند . ہر دو لفظ لقبی است و آن مخدوم شیخ بہاء الدین زکریا رحمہ اللہ نبیرہ شیخ عیسی بود . و مشائخنا کانوا من رؤساء العرب و ساداتہم و اشرف الناس حسبا و نسبا لانہم قریشیون من حیث اتصل نسبہم الی نسب النبی صلی اللہ تعالی علیہ الی قصی ابن کلاب ، و قصی جد نبینا و مشائخنا رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین ولد قصی ابنا منهم عبدالمناف جد النبی علیہ السلام و عبدالعزی جد مشائخنا رضی اللہ تعالی عنہ و منهم الی قصی عشرون احد بطنا و من النبی الی قصی خمسہ و ذلک الاولی و جدت نسخہ مکتوبہ موثوقہ بحظ شیخینا شیخ الاسلام صدر الحق والدین ابی المغنم رضی اللہ تعالی عنہ کاتب بہذہ الانساب غوث العالم شیخ بہاء الدین زکریا بہاء الحق بن شیخ محمد غوث بن شیخ ابوبکر بن شیخ سلطان جلال الدین بن سلطان علی قاضی بن شمس الدین محمد بن الحسن

۱ - پن : مولد .

۲ - نا الف : والعشرون .

۳ - پن : شهر مبارک رمضان .

۴ - پن : دایپال .

۵ - سن : چشید .

بن عبد اللہ بن الحسن بن المطرب بن خزیمہ بن خازم بن محمد بن المطرف بن عبدالرحیم بن ہبارو ہو سلم۔

بین یدی النبی ذکرہ فی المغازی الواقدی و هو ابن الاسد بن المطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کعب الی ان یصل الی خلیل الرحمن بثلثہ و عشرين بطنا ومنہ الی نوح بثانیہ و منہ الی آدم علیہ السلام بعشرۃ والجملہ ست وستون بطنا اما من جانب النبی محمد صلی اللہ علیہ وسلم بن عبد اللہ بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کعب الی ان بلغ الی خلیل الرحمن علیہ السلام۔ اتصل نسبہم الی آمنہ بنت وہب ام النبی صلی اللہ علیہ وسلم و باربعہ اباء واتصل الی خدیجہ بنت خویلد زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہا و ابوبکر عبد اللہ بن ابی قحافہ و ابو حفص عمر، و عثمان و ابو الحسن علی کلہم یتصلون الی نسب النبی صلی اللہ علیہ وسلم و کلہم قریشیون و جدہم الاعلیٰ کعب بن لوی و عثمان اقرب ثم ابوبکر ثم عمر و علی بن عم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و القریشیون کلہم اولاد نضر بن کنانہ و بین قصی و نضر سبعہ اباء و من اولاد نضر بن کنانہ سموا بقریش و هذه النسبہ تنتہی الیہ و هو اول من سمی بالقریش ذکرہ فی المغرب و انما سموا بتصغیر القریش و هو دابہ عظیمہ فی البحر تعبت بالسفن ولا تطاق الا بالنار و روى عن معاویہ انه سأل عن ابن عباس رضی اللہ عنہ لم سمیت قریش قریشاً قال بد ابہ البحر تاكل و لا توکل تعلو ولا تعلی وانشو للشہاخ۔

و قریش ہی التي تسکن البحر بہا سمیت قریش قریشاً

التصغیر للتعظیم و قیل من القرش و هو الکسب لانہم كانوا کسابین بتجارہم و جریہم فی البلاد و حرصہم لا عزاز الاتجار و القرش الجمع سمیت بہا للجمع لانہ جمع القبائل من فہر و القرش الجمیع ولانہم جمعوا المکارم کلہا۔ ذکرہ فی المقالید شرح المفصل و فی المجمل لابن الفارس دابہ تسکن البحر تغلب سائرہا فی البحر و مشائخنا القریشیون الملتانیون السہروردیون المبايعون یجتمعون الی کعب۔

محمد بن زکریا صحبت واردات و سجادہ پدر خود محمد داشت و هو صحبت ابابکر

۱- شر : تسعہ۔

۲- بن : سمعوا۔

۳- بن : للمشروح۔

وہو صحبت علی وہو صحبت ابن محمد ، بن الحسین وہو صحبت شیخ شبلی رحمہ اللہ علیہ  
و او صحبت داشت با حسن بصری رحمہ اللہ علیہ و او صحبت داشت با علی مرتضیٰ  
کرم اللہ وجہہ و او صحبت داشت با نبی حضرت رسالۃ پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ،  
و این سجادہ پیوستہ ہر دو جانبین<sup>۱</sup> خاندان شیخنا سلام<sup>۲</sup> شیخی داشت .

نقل است وقتی کہ پدر شیخ بہاء الدین قرآن مجید خواندی<sup>۳</sup> آن زمان پستان مادر  
رہا کردی و شیر نمکیدی<sup>۴</sup> و نمی گرفتگی و گوش را بدان<sup>۵</sup> جانب داشتی<sup>۶</sup> تا چون  
بہ ہفت سالگی رسید جملہ قرآن با جملہ قرائت ہا و جمیع وجوہات<sup>۷</sup> قرآن بطریق  
قاریان شنوایند . بعد ازان چہل سال در مدرسہ عالم تمام علوم<sup>۸</sup> ظاہری و باطنی  
مطالعہ<sup>۹</sup> کردی بجدی کہ دو ہزار کتاب نزد حضرت ایشان جمع شدہ ، و چہار صد  
و چہل و چہار استادان مہران<sup>۱۰</sup> کہ در اطراف عالم و اکناف ارضی و آفاق و بلادہا  
مشہور بہ علم ظاہر و باطن متشرع و متابع بہ سنت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم  
بودند پیش ایشان ملاحظہ کردی و این علوم<sup>۱۱</sup> ظاہری باہن طریق خواند<sup>۱۲</sup> . و بعد ازان  
بیست سال مجاہدہ ریاضت کشیدہ<sup>۱۳</sup> .

نقل است کہ روزی مردی<sup>۱۴</sup> از مخدوم شیخ بہاء الدین رحمہ اللہ علیہ پرسید  
کہ حکایت مجاہدہ خود را پیش من بیان فرمای<sup>۱۵</sup> ، شیخ بہاء الدین رحمہ اللہ علیہ

- ۱- شر : جہان .
- ۲- نا الف : سلالہ شیخی داشت .
- ۳- شر : خواندن گرفتگی .
- ۴- پن : شیر از پستان مادر رہا کردی و نمکیدی .
- ۵- نا الف : برآن ، پن : بآن .
- ۶- شر : نہادی .
- ۷- ناب : وجاہات .
- ۸- پن : عالم .
- ۹- مک ، سن : ملاحظہ .
- ۱۰- شر : عالمان .
- ۱۱- پن : عالم ، ناب : علم .
- ۱۲- پن : خواندی .
- ۱۳- پن : کشید .
- ۱۴- پن : یک مردی .
- ۱۵- نا الف : بیان کنید ، پن : بیان کردن فرمایند .

گفت بیان کردن مجاہدہ را بہ زبان نشاید<sup>۱</sup>، اما مجاہدہ کمینہ<sup>۲</sup> مبتدیانہ<sup>۳</sup> پیش تو بیان میکنم<sup>۴</sup> کہ این فقیریست سال تمام یک نیم دانگ<sup>۵</sup> آب و یک دانگ طعام<sup>۶</sup> خوردن روزہ افطار کردم . این مجاہدہ کمینہ است بعد از آن دہ سال مجاہدہ مردانہ<sup>۷</sup> کشیدم کہ ہر شبی یک یا دو گاو فربہ بجز پوست و استخوان و خون سرگین و یک خروار میدہ و یک من ویرا روغن درون کردہ و خوردم و دہ سال حاجت انسانی تقاضا نبردم<sup>۸</sup> . ہرچہ خوردم ہمہ در تنور کردم ، ہمہ سوختہ شد چنانکہ در تنور ہمیزم سوختہ خاکستر شود<sup>۹</sup> و ہیچ اثر نماند همچنان بودم ہر کہ با آتش محبت سوختہ باشد پیدا نگردد اورا ، مگر استعانت عبادت . اول مجاہدہ خوردنی نوراست و آن نور از حضور است<sup>۱۰</sup> کہ نہ از پیش و نہ از پس تقاضا افتد . وضو احتیاطی می کردم لازم حاجت انسانی نداشتم<sup>۱۱</sup> و این مجاہدہ کمینہ پیش شاہ بیان کردم و بزرگ از آن دیگر اند<sup>۱۲</sup> کہ از گفتن آن شنوندگان را حیرت آید<sup>۱۳</sup> ، بعد از آن مسافر شدم بہ نیت زیارت کعبہ اللہ و بہر گامی کہ نهادم دوگانہ شکر اللہ گزارده دیگر گام می نهادم<sup>۱۴</sup> .

نقل است پرسید کہ مجاہدہ چیست ؟

شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمود مجاہدہ اینست<sup>۱۵</sup> کہ ہرچہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . آنگاہ فرمود کہ مدت سی سال<sup>۱۶</sup> است کہ مجاہدہ

- ۱- پن : بیان کردن مجاہدہ را بزبان گفتن نشاید .
- ۲- پن : مبتدیان .
- ۳- پن : کنم .
- ۴- مک : من ، بہ یک درم آب .
- ۵- نا الف : «بہ یک کفدانک آب و بیک مویز دانک طعام» .
- ۶- پن : مردان .
- ۷- شیر : در آن مدت بجاہت تقاضا نداشتمہ ام ، نا الف : تقاضا نبودہ ام .
- ۸- ناب : خاک گردد ، نا الف : خاکستر کنند .
- ۹- پن : آن خوردنی حضور است .
- ۱۰- پن : دانستم ، ناب : ندانستم ، شیر : نداشتم .
- ۱۱- پن : دیگر از آن بزرگ اند ، نا الف : از آن بزرگ دیگر اند .
- ۱۲- سن : شیر : حیرت آرد ، شر : در مقام و حیرت عبرت درآی .
- ۱۳- مک : لغت «دیگر» ندارد .
- ۱۴- پن : اینست .
- ۱۵- مک ، سن : بیست سال .

کمینہ<sup>۱</sup> مبتدیانہ<sup>۲</sup> کہ پیش شاہ بیان کردم ، اما نزدیک خود میدانم کہ هنوز هیچ نمی‌کنم زیرا کہ نزد مبتدیان<sup>۳</sup> هیچ در هیچ است کہ ایشان هفتادگان<sup>۴</sup> سال نفس را آب و طعام نداده اند ، و نفس را در عذاب داشته اند . و این مشقت ظاہری بہ محبت خداوند کعبہ احترام<sup>۵</sup> مجاہدہ کردم تا بہ کعبہ<sup>۶</sup> اللہ رسیدم و حج گذاردم در عرفات با مہتر<sup>۷</sup> خضر علیہ السلام ملاقات کردم و سہ سال در بندگی<sup>۸</sup> مہتر خضر علیہ السلام بودم و صحبت علم و درس و ورث از او گرفتم بعدہ احرام جدید بستہ بہ حضرت روضہ<sup>۹</sup> منورہ<sup>۱۰</sup> و ریاض مطہرہ<sup>۱۱</sup> احمد مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم زیارت<sup>۱۲</sup> کردم و سہ سال<sup>۱۳</sup> در مشاہدہ ظاہر و باطن شدم<sup>۱۴</sup> و مرا اشارہ بہ حضرت سلطان العارفین<sup>۱۵</sup> و امام المحبوبین قطب العالمین و غوث الثقلین شیخ شہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ کردہ سپس برای خدمت احرام جدید بستہ بہ حضرت شیخ شہاب الدین آمدم<sup>۱۶</sup> .

نقل است از ملفوظ قطب العالمین سید جلال الدین بخاری رحمہ اللہ علیہ کہ من و پیر من شیخ بہاء الدین بہاء الحق زکریا یکجا بودیم تا حکایت در سلوک افتاد<sup>۱۷</sup> ، شیخ بہاء الدین رحہ آغاز کرد کہ وقتی در سمرقند مسافر بودم ، بیرون سمرقند غاری بودہ درون<sup>۱۸</sup> غار دیوانہ ای از واصلان حق تعالی دریافتم ، اما مستغرق دریای محبت

- ۱- پن : مبتدیان .
- ۲- پن : مقتدیان ، شیر : متقدمان .
- ۳- مک : مدت هفتاد سال .
- ۴- شر : بیت اللہ .
- ۵- شر : بہ مہتر .
- ۶- سن ، مک : بہ ملازمت .
- ۷- پن : مطہرہ .
- ۸- پن : ریاضت .
- ۹- زیارت . . . سال فقط در مک و سن وجود دارد .
- ۱۰- شیر : میکردم .
- ۱۱- پن : سلطان العاشقین .
- ۱۲- مک : رسیدم .
- ۱۳- پن : در سلوک میرفت ، شر : در میان افتاد .
- ۱۴- شر : در آن .

الہی بود<sup>۱</sup> ، دو سال در خدمت او بودم کہ آن بزرگوار در عالم شہود<sup>۲</sup> آمد . من سر بر زمین نہادم ، فرمود : «سر برکن کہ نیک آمدی ، و بسیار رنج کشیدی ، اما خدمت درویشان مراد ہر دو جہان است<sup>۳</sup>» سپس گفت «ای بہاء الدین بشنو امروز قریب سی سال است کہ درویش در بحر تجلی مستغرق ، و خبر از آیندہ و رونندہ<sup>۴</sup> ندارد ، اما امروز برای<sup>۵</sup> شاہ حکم فرمان دوست درین عالم افتادہ ام ، و با شاہ ہم سخن شدہ ام ، ولیکن ای عزیز بدان کہ درویش را هیچ شیئی زیانکار تر از صحبت مخلوق نیست ہمان مقدار کہ با خلق نزدیک است از حق دور است<sup>۶</sup>» ہمین بگفت و مصلائی کہ پیش خود داشت جانب من پرتاب کرد ، و پای مبارک از زمین برداشت و مستی دینار زر ما را دادہ فرمود کہ راہ دور می باید رفت ، خرچ<sup>۷</sup> راہ است بصرف<sup>۸</sup> برگیر» این بگفت و از پیش من ناپدید<sup>۹</sup> شد ، و من باز گشتم و در بغداد آمدم ، و خدمت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ روحہ دریاقتم ، و روی بر زمین نہادم فرمود کہ «نیک و خوش آمدی<sup>۱۰</sup>» . ای نیکو کار ہر دو جہان من باز روی بر زمین نہادم فرمودند کہ بنشین ، من نشستم و حکایت سلوک را آغاز کرد . شیخ الشیوخ گفت کہ من در خدمت شیخ ابوالنجیب الدین کبری سہروردی بودم و شیخ مرا پیش خود در خلوت خود تعیین فرمودہ بود . من آنجا بودم ناگہ یک شب مردی پیر سفید ریش با جامہ اہل صفا ، خوشبوناک ، پاکیزہ<sup>۱۱</sup> پیدا شدہ ، و من او را سلام دادم او مرا گفت کہ «ای شہاب الدین اندرون برو ، و بندگی حضرت شیخ الاسلام شیخ

۱- «دریای محبت الہی بود» فقط در نسخہ<sup>۱</sup> شر دیدہ میشود .

۲- مک ، سن ، شیر : عالم ہوش ، نا الف : عالم صحو .

۳- شر : «سرا سرمایہ<sup>۱</sup> حصول سعادت سرمدی است» .

۴- پن : روندگان و آیندگان .

۵- شر : نزد .

۶- پن ، نا الف «ہمان مقدار این کس بخلق مشغول است ، ہمان مقدار زیانکار و از حق دور است»

۷- سن : خرچ .

۸- مک ، نا الف : در تصرف .

۹- پن : ناپید ، شر : نا پیدا .

۱۰- پن : رسیدی .

۱۱- مک : خوشبوی فاضل .

ابونجیب الدین کبری را سلام من برسان و بگو که مهتر خضر علیه السلام بدیدن شما آمده است<sup>۱</sup>، شیخ شهاب الدین گفت من همچنان اندرون رقتم<sup>۲</sup> و سلام رسانیدم، شیخ التفات نکرد، و من بیرون آمدم، بدویم بار مهتر خضر علیه السلام باز مرا فرستاد، من نیز باز بخدمت سلام رسانیدم. شیخ نجیب الدین هیچ التفات نکرد، تا صبح صادق بدیدم<sup>۳</sup> و مهتر خضر علیه السلام وداع کرد، مرا گفت: سلام ما به اعزاز و اکرام به حضرت شیخ نجیب الدین کبری برسانید و بگوئید که «مهتر خضر علیه السلام به آرزوی در خدمت شما آمده بود و رفت» چنانکه<sup>۴</sup> شیخ نجیب الدین کبری را سلام رسانیدم، شیخ جواب سلام باز داد، پس بگفتم که «یا شیخ من سه کورت در بندگی حضرت شما رسیده بودم. مهتر خضر علیه السلام تمام شب بدر خلوت شما ایستاده ماند، شما هیچ التفات نکردید که او نبی است و سلطان همه اولیاء و عاشقان است» جواب داد مرا که ای پسر این نشاید که کسی در ملاقات و مشاهده خداوند مالک الملک باشد، و روی گردانیده توجه به بنده کند، و بان مملوک<sup>۵</sup> در سخن آید<sup>۶</sup> این نشاید. مردم هر چند مقدار که در صحبت مخلوق است، همان مقدار از خالق دور است<sup>۷</sup>، ای پسر آن زمان من در عالم تجلی مستغرق بودم، و در مناجات خداوند عالمیان بودم، و این نشاید که از مشاهده خداوند عالمیان گردیده و به مشاهده و به منازعت و خصومت و گفت و گوی بایندگان افتد<sup>۸</sup> بعد شیخ الشیوخ العالم آغاز کرد که «ای بیاء الدین نیک آمدی ده سال گذشته است که برای تو حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مرا اشارت کرده است و گفت که شب

۱- پن: آمده است بدیدن تو.

۲- شیر: برقتم.

۳- مک: دیدم. بعد از دیدم یک جمله اضافی در این نسخه است «و سه کورت همچنان آمدم و رقتم و شیخ اصلاً هیچ التفات نکرد».

۴- شر: به آرزوی تمام.

۵- پن: چنانچه.

۶- سن: مخلوق.

۷- پن: سخن کند. «در» ندارد.

۸- پن: از آن.

۹- شر: از آن مقدار از طایفه فقرا دور است.

۱۰- پن: بایندگان کم، نا الف: «در گفتگوی بیفتیم».

قرب لیلۃ الاسری کہ مرا بہ معراج بردند در آن شب زیر عرش قدسیان و ملائکان و حاملان عرش دیدم کہ پیراہن و کلاه بالای سر مردی رقص میکند از او آواز شنیدم کہ چنین آواز ذکر اللہ می آید ، من 'جبرائیل را پرسیدم کہ «ابن چیست؟» جبرائیل ہیچ نگفت ، کہ تا مرا دلالت از حضرت ذوالجلال و قادر کمال گردد ندا شنواید؟ ای محمد این پیرہن و این کلاه یکی بندہ خاص من است ، و از امت تو باشد ، در آخر زمان پیدا شود و این پوشش اوست ، و روح او درین پیراہن چند ہزار سال گذشتہ است کہ از شنیدن ندای روز میثاق الست ، در محبت وصول مستغرق گشتہ تا امروز روح او درین ذکر مستغرق باشد ، نام او شیخ بہالدین زکریا است . این نشان تو مرا حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم دادہ است ، و فرمودہ کہ روغن چراغ بہ مجاہدہ و توفیق الہی و ریاضت سلوک بی انتہای<sup>۱۰</sup> ساختہ<sup>۱۱</sup> و مہیا کردہ است ، و اندران چراغ بفضل فرایض اللہ عظیم ، و واجبات و سنت انبیا<sup>۱۲</sup> بکرم ذوالجلال ویرا نہادہ است ، و پلیتہ<sup>۱۳</sup> این چراغ باشد از سنتی<sup>۱۴</sup> و احیاء ادابی ظاہری و باطنی ، و بہ شفاعت و محبت من کردہ است ، حال<sup>۱۵</sup> آن روشنی صفا بنظر رشد مرشد مشعلہ افروزند<sup>۱۶</sup> تا شعاع وی در عالم بندگان<sup>۱۷</sup> خدای تعالی ، واصفیان<sup>۱۸</sup>

۱- شیر : مر .

۲- شیر : «آواز کیست؟» .

۳- سن : قادر بر کمال کردند .

۴- مک : شنوایدند .

۵- پن : از بندگان .

۶- پن : آن .

۷- پن : زمانہ .

۸- شر : شدہ .

۹- مک : است .

۱۰- نا الف : بی نہایت .

۱۱- پن : ساخت .

۱۲- پن : احیاء .

۱۳- مک : فتیلہ .

۱۴- نا الف : حالا .

۱۵- پن : مستی .

۱۶- مک : در میان عالم و بندگان .

۱۷- مک : شعلہ فروزیدہ .

۱۸- سن : صوفیان ، پن : سفیان .



موحدان در افق آسمان و گنج های زمین نشر شود ، حالا خوش آمده<sup>۱</sup> بعدہ شیخ شہاب الدین فرمود کہ بخدمت شیخ نجیب الدین کبری بودم ، در آن روزی کہ مرا خرقة عطا شدہ<sup>۲</sup> ہم در آن روز روی سوی من کردہ گفت کہ بیشک این خرقة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و فرمود : «سر بالا کن بین» ، چون سر بالا کردم عرش را بدیدم و نزدیک عرش ہفتاد خرقة آویختہ بودند<sup>۳</sup> ، سپس فرمود کہ ای شہاب الدین ازین ہفتاد خرقة یک خرقة ترا دادیم<sup>۴</sup> کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حضرت ذوالجلال و قادر بر کمال قدیم لایزال مرا پوشانیدہ است ، و عطا رسانیدہ و دیگر این خرقة های باقی ہم تمام بتصرف<sup>۵</sup> شما خواہند رسید ، بعد از آن شیخ الشیوخ العالم روی سوی دعا گوی کردہ ، و گفت امشب خلوت کنید ، ہر چہ شمارا معاینہ شود ، بگوئید ، ہمین کہ این درویش بر حکم فرمان شیخ الشیوخ خلوت کردم ، نیم شب گذشتہ بود کہ شیخ را دیدم<sup>۶</sup> نزدیک عرش ایستادہ تسبیح میگوید ، ہمین دیدم و من نیز بہ محل خود گرد عرش ایستادم<sup>۷</sup> تا شیخ مرا گفت ای بہاء الدین بیا ، نزدیک رقتم ، شیخ الشیوخ از آن ہفتاد خرقة برم کرد ، و طاقیہ بر سرم نہاد ، و دعا گوی از آن ہیبت تجلیات عظیم و عطیات جسم<sup>۸</sup> بیدار شدم ، از حجرہ بیرون آمدم ، و آن طاقیہ ہنوز همچنان بر سر منست ، کہ<sup>۹</sup> خادم بیامد و گفت کہ شیخ الشیوخ قرامی طلبد چون بہ خدمت شیخ الشیوخ رقتم ، شیخ گفت : بین سوی راستان<sup>۱۰</sup> ،

۱- مک : منتشر بود .

۲- در نسخہ مک و من بعد از خوش آمدہ یک بیت ہم نوشتہ شد :

بیا خوش آمدہ صد مرحبا      حالا خوش آمدی صد مرحبا

۳- مک : کردند .

۴- نا الف : دیدم .

۵- نسخہ شر : ازین ہفتاد و یک خرقة ترا دادیم .

۶- نا الف : بمصرف ، شیر : بحضرت .

۷- مک : شیخ را در واقعہ دیدم .

۸- پن : استادہ ام ، نا الف : ایستادہ بودم .

۹- نا الف : رحیم .

۱۰- پن : تا ، مک ، سن : در حال .

۱۱- پن : راستان ، نا الف و نا ب : دست راست .

دست پیدا آمد ، و میان آن دست خرقہ بود . گفت ای بہاء الدین بگیر این خرقہ را و این دست مبارک محمد مصطفی است صلی اللہ علیہ وسلم و این خرقہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم ترا اعطا خاص خود کرد . خرقہ شبینہ<sup>۱</sup> از حضرت حق ذوالجلال بامر لایزال و قادر بر کمال ترا عطای عظیم و کرمی عمیم است و شیخ الشیوخ (خرقہ) مبارک و از<sup>۲</sup> کرده بر سر فقیر نہاد و گفت این ہر سہ خرقہ عظمت و رحمت و برکت<sup>۳</sup> بر سر خود کن<sup>۴</sup> . این خرقہ ہا باین ترتیب بہ ہیچ مشایخی نرسیدہ است ، و سجادہ خود کہ بر آن مصلا ہفتاد سال شیخ الشیوخ در عبادت حق مشغول بودہ ، و آن خرقہ بہ سلالہ المشایخ از علی مرتضی کرم اللہ وجہہ رسیدہ بود . شیخ الشیوخ آن سجادہ را (بہ) شیخ بہاء الدین تسلیم کردہ و عطا دادہ .

بعد از آن ہمہ یاران و جملہ مریدان شیخ الشیوخ کہ یک ہزار و یک صد بودند و ہمہ عارفان و عاشقان و محبان و زاہدان بہ درجہ اعلی بودند<sup>۵</sup> رشک بردند<sup>۶</sup> ، و گفتند کہ این عجب است ، کہ فقیر ہندوستانی آمدہ ، یکہ شباروز<sup>۷</sup> نگذشتہ است کہ خرقہ و سجادہ ویرا عطا شد ، و از مایان کسی دہ سال و کسی بیست سال و سی سال و کسی چہل سال مجاہدہ و ریاضت و خدمت بندگی حضرت شیخ الشیوخ کشیدہ سوی ہیچ کس التفات نکردند<sup>۸</sup> و آن ہندوستانی چہ کردہ است کہ ہمین یک روز باین دولت و نعمت رسید<sup>۹</sup> .

شیخ الشیوخ العالم از ابن ماجرا مطلع شد ، و جملہ یاران و مریدان خود را خواندہ<sup>۱۰</sup> ہر یک را کبوتری داد ، و گفت « بروید ہر یک کبوتر خود را بجایی ذبح

۱- شیر : شمینہ .

۲- شیر : باز .

۳- مک : خرقہ معظمہ و متبرکہ .

۴- شیر : برابر خود کن .

۵- شیر : بدرگاہ اعلی رسیدہ بودند .

۶- شر : اشک باریدند .

۷- شیر : یک شبان روز .

۸- پن : نکرده .

۹- پن : رسید .

۱۰- شیر : خواند .

کنید ، که کسی شما را نبیند » همه رفتند و کبوتر خود را در اندرون دیوار های خانه ذبح کرده آوردند ، مگر شیخ بهاء الدین نکشت ، همچنان زنده آورد ، همه یاران تهمت دیوانگی به شیخ (زدند) که این هندی چیزی نمی داند که کبوتر را بی ذبح آورد ، پس شیخ الشیوخ گفت ای بهاء الدین ایشان همه ذبح کرده آوردند ، تو چرا ذبح نکردی و زنده آوردی ؟ شیخ بهاء الدین سلام کرد و گفت که شیخ بزبان خود فرموده بودند که آنجا ذبح کنید که کسی نبیند ، فقیر هر محلی که رفت هیچ جای از خدا پنهان ندیدم همه جا حاضر و ناظر بود ، چه کنم همچنان زنده آوردم و عمل برسر سخن مبارک حضرت کردم ، شیخ برین سخن آفرین کرده ، همه یاران را معاینه کرد .

بعد از چند روز شیخ الشیوخ همه یاران را فرمود که « بروید ، از صحرا که برای انداختن نمازگه در خانقاه بیارید » جمله یاران رفتند و گیاهی سبز بریده سربار کرده آوردند ، شیخ بهاء الدین که خشک سربار کرده آورد ، همه یاران استهزا کردند و گفتند که چه کردی سبز تر خوب گیاه نیاوردی » چنانکه یاران آوردند و این گیاه خشک آوردی » شیخ الشیوخ پرسید که « ای بهاء الدین تو چرا که خشک آوردی » شیخ جواب داد که « ای حضرت چون فقیر نظر کرد هر چه <sup>۲</sup> که گیاه سبز تراست <sup>۴</sup> ، جمله در ذکر الله مشغول است . آن ذکر ایشان مرا مانع شد <sup>۳</sup> و این گیاه خشک چون از ذکر الله فارغ شده بود ، و نیز لایق سجده گه در خانقاه شده بود <sup>۵</sup> آنرا بریده سربار کرده آوردم <sup>۶</sup> . شیخ الشیوخ فرمود « ای یاران باین فقیر هندوستانی رشک میارید ، که این بمرتب <sup>۷</sup> اعلی رسیده است و شایان باین درجه <sup>۸</sup> نرسیده اید . انتهای شما ابتدای اینست » .

۱- پن : بر .

۲- نا الف : ندیدم .

۳- پن : هر جا .

۴- شیر : بود .

۵- پن : دیدم .

۶- نا الف : آمد .

۷- مک : بنا بر آن .

۸- در مک ، سن ، شیر : یک بیت هم نوشته شده :

هر گیاهی که از زمین روید      وحده لا شریک له گوید

۹- سن : مرتبه .

نقل است شیخ الشیوخ العالم گفت «ای بہاء الدین برادر جلال الدین تبریزی را دیدی؟» گفت: «آری» گفت: «شیخ ابوسعید را نیز دیدی» شیخ بہاء الدین گفت: «دیدم» شیخ الشیوخ گفت کہ «ای بہاء الدین ہفتاد و چہار سال شدہ است، کہ ایشان ہر دو شبی با یک خرما روزہ افطار می کنند، و ہر شبی ہزار رکعت نماز نفل می گزارند و خبر مسافرت مرا<sup>۱</sup> از پیش اوشان<sup>۲</sup> پرس، تا عبرت حاصل<sup>۳</sup> آید.» شیخ بہاء الدین گفت کہ برقم، و ہرگامی کہ بسوی ایشان برداشتم<sup>۴</sup> دوگانہ می گزاردم، تا پنجم<sup>۵</sup> سال بہ خدمت اوشان رسیدم. دیدم ہر دو اندرون غار نشستہ اند، و بذکر حق مشغول و متیجر بودند<sup>۶</sup>، چون من رسیدم<sup>۷</sup> آغاز سلام کردم «گفتند: «بیای مولانا بہاء الدین». ہر دو کسان<sup>۸</sup> مصلائی خود را بسوی<sup>۹</sup> من پرتاب کردند، و گفتند کہ این برکت بتو<sup>۱۰</sup> رسیدہ است کہ ہفتاد و چہار سال عبادت حق کردیم، و هیچ خواب و آرام نکردیم و یکساعت از مشغولی حق فارغ نبودیم. روز بروز، و شب بقیام گزارانیدیم و شبہا بہ نیم ہارہ خرما روزہ افطار کردیم. امروز این دولت بتو نازل کردیم<sup>۱۱</sup> و بر تو باردیدیم باذن حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم، و از زیر فرش خود یک خربزہ کشیدہ مرا دادند و گفتند کہ بخور، کہ این خربزہ را سہ سال شدہ است کہ پیغامبر علیہ السلام بدست ما امانت نہادہ<sup>۱۲</sup> است، برای

۱- شر: من.

۲- شر: ایشان.

۳- مک: حصول.

۴- شیر: می نہادم، پن: نہادم.

۵- نالف: پنج سال، شر: بعد از پنج ہفتہ.

۶- شیر: اند.

۷- نالف: برسیدم.

۸- در مک و شیر بعد از گفتند: یک بیت دارد:

فحبک راحتی فی کل حین      وذکرک مونس فی کل حال

۹- مک: بزرگوان، شیر: عزیزان.

۱۰- پن: برسر من.

۱۱- پن: ترا.

۱۲- سن: نمودیم.

۱۳- شر: داشتہ، مک، سن: دادہ.

شہا، و این سه سال انتظار راه شہا بودیم! حالا امانت بشہا سلامت رسیده است، و گفت کہ پیغامبر علیہ السلام وقت دادن این خربزه فرمودند کہ این خربزه را جبرائیل علیہ السلام دادہ! است و از جنت الفردوس آورده است، و او را از حضرت جل جلالہ عطا شدہ است. پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ این امانت خدای تعالی برای تو فرستادہ است، بخور، چون بخوردم جملہ نقابہای<sup>۲</sup> بشری<sup>۱</sup> و جملہ و حاجاہای عنصری<sup>۳</sup> کہ بود، تمامی پارہ پارہ شدند،<sup>۴</sup> و رقت چنان پیدا شدہ کہ از اعلیٰ عرش تا اسفل فرش هیچ کدورتی و ابری<sup>۵</sup> نماند، و جملہ علوم فصل گشت<sup>۶</sup> از ام الکتاب تا بہ ابدائی الخطاب<sup>۷</sup> بعد از آن پرسیدم کہ یک حکایت سلوک بفرمائید، ہر دو گفتند بشنو «حکایت شیخ الشیوخ رحمۃ اللہ علیہ کہ والی<sup>۸</sup> ماچین بودہ چون عمش شیخ نجیب الدین عمر سہروردی کبری راہ مصلی و مجادہ و خلافت مشایخان بغدادی رسیدہ، بسمع این خبر شیخ شہاب الدین سہروردی پادشاهی گذاشتہ، ولایت رها کردہ و پسر خود را آنجا نشانندہ در مدینہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و سلم بیست سال کمر بستہ عبادت کردہ اند، و در این بیست سال نہ شب خواب و نہ روز آرام گرفتہ»، و ہر شبی در دو رکعت نماز قرآن ختم کردی، و روز در روزہ گذرانیدی، و ہر شب بدو برگ تنبول روزہ افطار کردی، و بعد از آن حضرت رسالت پناہ خرقہ<sup>۹</sup> خود را از سر مبارک خود برداشتہ، شیخ الشیوخ را داد و گفت این خرقہ را پوش و ہر کسی کہ این خرقہ مرا پیوشد او را دہ کرامت خدای تعالی عطا فرماید:

- ۱- من : انتظار کشیدہ ایم.
- ۲- مک : رسانیدہ.
- ۳- پن : طلسمات.
- ۴- ناب : ظلمات.
- ۵- پن : عضوی، ناب : حضوی.
- ۶- نسخہ<sup>۱۰</sup> شر بعد از شدند «بقولہ انه کان ظلوما جمولا» اضافہ دارد.
- ۷- شیر : ستری و کدورتی، مک : کدورتی و استری.
- ۸- نالف : علوم مفصل کشف شدہ. شیر بجای جملہ متن «جملہ علوم از ام الکتاب مفصل گشت» دارد.
- ۹- نا الف : مدار الخطاب، شر : بدر الخطاب.
- ۱۰- شیر : بادشاہ.
- ۱۱- شیر. «دو ہزار رکعت نماز و تمام قرآن ختم کردی».

- اول — او را کشف شود ، و جملہ حجابہا دور شود<sup>۱</sup> .
- دویم — پوشندہ خرقہ دوست من باشد .
- سوم — ینابیع<sup>۲</sup> حکمت از دل و زبان وی جاری شود .
- چہارم — ہر کہ تابع صحبت و صاحب او شود من ضامن اویم<sup>۳</sup> .
- پنجم — علم لوح محفوظ ویرا مطالع شود<sup>۴</sup> .
- ششم — از عرش تا فرش او را کشف شود<sup>۵</sup> .
- ہفتم — او را منزل و مقام عارفان مشروح گردد .
- ہشتم — از حب دنیا دل وی خالی شود .
- نہم — علم درایت<sup>۶</sup> ویرا چشمہا گشاید .
- دہم — شکر حال مشاہدہ و صحو و تزکیہ او را<sup>۷</sup> بہم حاصل آید و اسرار معلوم گردد بہ برکت این خرقہ احمد مصطفی محمد مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم .
- بعده شیخ بہاء الدین با اوشان<sup>۸</sup> وداع کردہ ، روان شدہ بخدمت شیخ الشیوخ العالم آمدہ ، و شیخ الشیوخ فرمودہ کہ «ترا حوالہ<sup>۹</sup> خدای تعالی کردم» و گفت کہ من ندہم این خرقہ<sup>۱۰</sup> را بغیر اذن خدا .
- نقل است کہ شیخ بہاء الدین زکریا یک پہلو نہادہ ، خواب کردہ بود ، و دوم پہلو در گور نہادند<sup>۱۱</sup> مرگ صد سال عمرش بود . ہر شبی روزی سہ ختم قرآن کردی تمام عمر این وظیفہ لازم داشت<sup>۱۲</sup> .

۱- شیر : کشف جملہ حجابہا شود .

۲- ناب : آثار .

۳- بن : منم ضامن او .

۴- ناالف : مطالعہ شود ، مک مطلع شود ، بن : مطالعہ گردد .

۵- بن : کشف گردد .

۶- بن : وراثت .

۷- شیر : ایشان را .

۸- شیر : ایشان .

۹- «بعد از» فقط نسخہ<sup>۱۰</sup> نا الف دارد .

۱۰- بن : لازمہ وظیفہ داشت .

نقل است کہ وقتی بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا حکایت صوف پوشیدن میرفت فرمود ، کہ «چون درویش گلیم و صوف بپوشد او را واجب است کہ عزلت گیرد ، و از اہل دنیا و جزآن اجتناب نماید ، و صحبت اغنیاء را ترک دہد» آنگاہ فرمود بدانکہ او بحقیقت درویش است ، و گلیم پوشیدن حق اوست .

نقل است روزی من در ملتان و بندگی حضرت شیخ بہاء الدین زکریا رحمہ اللہ علیہ یکجا بودیم ، حکایت دست بوسیدن افتاد فرمودند کہ بعد از نقل یوسف حجاج را در خواب دیدند ، و پرسیدند کیف حالک ؟ گفت در معرض ہلاکت ، اما باسید ، بہ عفو رسید و پیامرزد<sup>۴</sup> ، پرسیدند کہ : «کدام عمل و کدام نیکی کہ امیدوار شدی» گفت «روزی مجلس شیخ حسن بصری دست بوسیدم و در آن کار مغفور شدم» پس ہر کہ دست بزرگان بوسید<sup>۵</sup> امید است کہ او را پیامرزد .

نقل است شیخ جلال الدین بخاری فرمود ، کہ خدای تعالی مرا معاوم کردہ و از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا نیز یاد دارم ، و درین نسخہ نوشتہ ام کہ جملہ مریدان<sup>۶</sup> شیخ از روز میثاق ہمہ کس را خلاص کردہ اند<sup>۷</sup> از آتش دوزخ . چہل و چہار کرور و ہشتاد و چہار لک و نود و نہ ہزار مریدان ، کہ ضہانیت ایشان بر من است و خدای تعالی ایشان را مرا بخشیدہ است تا روز قیامت چہن باشد کہ ہر در خانقاہ و تربت من زیارت آید و یا بحضور اولاد و خلفا<sup>۸</sup> ما آید و یا جای بحضور دو مسلمانان است شہاد<sup>۹</sup> کناند ، و ارادت و بیعت ما را قبول کند ، ہر جا کہ باشد و خود ر مرید خواند ، ایشان ہمہ را ، خدای تعالی مرا بخشیدہ است ، و این عہد ازلی بستہ است ، و از مریدان ما ہفتاد و پنج ہزار غوث الہ ، و نود و نہ ہزار قطب اند ، یک لک و چہار ہزار عمدہ اند ، و یک اک دہ ہزار مرشدند ، و یک لک و بیست

۱- شیر : پوشید .

۲- مک : نماید .

۳- شر : «ناگہان خطاب و ندا عفو رسید و پیامرزد» .

۴- نا الف : بیوسد .

۵- سن : طالبان .

۶- شیر : کنانیدہ .

۷- ناب : اشتہاد .

ہزار اخیاراند و یک لک سی ہزار نقبا<sup>۱</sup> اند ، و یک لک و چہار ہزار غمبا<sup>۲</sup> اند ،  
و یک لک پنجاہ ہزار اوتاد<sup>۳</sup> اند ، و یک لک و ہشتاد ہزار ابدال<sup>۴</sup> اند ، و یک  
لک و پنجاہ ہزار زاہد<sup>۵</sup> اند و یک لک و ہشتاد ہزار عارف<sup>۶</sup> اند . و یک لک و نو ہزار ناظر  
اند ، و دو لک و دہ ہزار مراد<sup>۷</sup> اند ، و دو لک بیست ہزار سالک<sup>۸</sup> اند ، و دو لک و چہار  
ہزار ، داعیان<sup>۹</sup> ، و دو لک پنجاہ ہزار وجدان<sup>۱۰</sup> ، و دو لک ہشتاد ہزار صابران<sup>۱۱</sup> اند ،  
و دو لک نو ہزار خایف<sup>۱۲</sup> اند و دو لک نو ہزار ثابت<sup>۱۳</sup> اند ، و سہ لک دہ ہزار  
متحیران<sup>۱۴</sup> ، و در عالم حیرت غوطہ زدہ اند ، و چہار لک دانشمندان اہل فتویٰ اند ،  
وسائل عوام المریدین الدین دخلوا فی سلکی فہم فی ضانی و ہب اللہ و تعالیٰ لہم الی  
یوم القیمہ .

و خدای تعالیٰ ایشان را در حمایت من ، وزیر ذیل من رسانیدہ تا یوم یفخ  
فی الصور .

### قسم دوم

نقل است از شیخ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ کہ روزی من و برادرم شیخ  
الاسلام شیخ بہاء الحق زکریا رحمۃ اللہ علیہ یکجا در بخارا بودیم نزدیک علما ، تا سخن  
در دست بوسیدن افتاد . شیخ بہاء الدین فرمود کہ «شیخ شہاب الدین سہروردی رہ  
را رسم بود ، ہر کجا در مجلس یا در جماعت بگذشتی ، تا دست نبوسیدی از آنجا نگذشتی ،  
دعای خیر بطلبیدی» آنگاہ فرمود کہ چون مردم فارغ شوند دست یکدیگر ببوسند  
از برای خیریت دین<sup>۱</sup> و دنیا .

نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، کہ وقتی جوانی در ملتان نقل کردہ اما از حد  
فاسق بود . بعد از نقل او را در خواب دیدند ، و پرسیدند ، کہ خدای تعالیٰ با تو چہ  
کرد ؟<sup>۲</sup> گفت «بیامرزد» ، گفتند «سبب آمرزیدن تو چہ بود» ، گفت «روزی شیخ  
بہاء الدین در راہی میگذشت ، من دست او بوسیدم ، و بہ برکت دست بوسیدن ایشان  
خدای عزوجل مرا بیامرزد» .

۱- مک : اتقیا .

۲- ناب : زاہدان - گان غالب بر این است کہ این کلمہ باید وجدان باشد .

۳- نا الف و مک : تائب .

۴- سلک : خیرات دینی ، نا انف : خیرات دینی حاصل آید .

۵- سن : با تو چہ معاملہ کرد .



نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، کہ برادرم شیخ بہاءالدین را رسم بود ، ہر کہ نقل کردی دنبال جنازہ او برقی<sup>۱</sup> و چون آنکس را دفن کردند ، شیخ زمانی بر قبر او بنشستی<sup>۲</sup> و چیزی از او را دو جز آن بخواندی ، آنگاہ باز گشتی ، الغرض یکی از ہمسایگان شیخ نقل کردہ ، شیخ برسم قدیم<sup>۳</sup> دنبال جنازہ او برفت چون او را دفن کردند ، شیخ بنشست ، چون زمانی گذشت<sup>۴</sup> دست مبارک ، بروی خود مالید و گفت الحمد للہ ، خدمت شیخ صدر الدین پسر بزرگ ایشان بخدمت بود ، از آن حال سؤال کردند<sup>۵</sup> ، فرمودند «آنزمان کہ این درویش را دفن کردند ، منکر و نکیر آمدہ بازگشتند . آتش درآمد ، خواست نا این را بسوزد ، خدمت جلال الدین درآمد ، میانہ<sup>۶</sup> ایستاد و بانگ برزد<sup>۷</sup> ، کہ دور شو کہ این مرید منست ، آواز بر آمد کہ ای جلال الدین ہمچنین است کہ تو میگوئی کہ مرید تست ، اما بخلاف تو کار کردہ<sup>۸</sup> ، بگزار تا آتش او را بسوزد» و شیخ گفت «الہی اگرچہ بر خلاف من بودہ ، اما آشکارا می گفت کہ از مریدان شیخ جلال الدین ہستم . فرمان شد این را بتو بخشیدم ، آنگاہ شیخ بہاءالدین ہای ہای<sup>۹</sup> بگریست ، و گفت آری پیوندگان بزرگان<sup>۱۰</sup> ہمین بار آرد<sup>۱۱</sup> بعد از آن دو مصراع<sup>۱۲</sup> بر زبان مبارک میراند :

«گر نیک زیم<sup>۱۳</sup> مرا ازیشان گیرند  
ور بد باشم مرا بایشان بخشند»

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ وقتی قطب الدین بختیار اوشی ، و جلال الدین تبریزی ، و شیخ بہاءالدین زکریا یکجا بودند ، ہر شب بہاءالدین پیش میرفت ،

- ۱- پن : میرفتی .
- ۲- پن : ہر چہ .
- ۳- تاب : بر قانون خود .
- ۴- شیر : زمانہ شدہ .
- ۵- مک : عرض کردہ .
- ۶- سن : درمیان .
- ۷- پن : بانگ بر آتش زد .
- ۸- نا الف : بخلاف کار تو کردہ است .
- ۹- نا الف : بارہا .
- ۱۰- پن : مردان .
- ۱۱- نا الف : آورد .
- ۱۲- پن : دو بیت .
- ۱۳- نا الف : شوم .

و در دو رکعت نماز دو ختم قرآن میکرد، و ہم در آن وضو بامداد می‌گزارد.

نقل است کہ در آن روزها مغولان در ملتان بہ لشکر انبوه باشکوه پیدا شدند. ہر سہ بزرگواران یکجا بودند، شیخ بہاء الدین کہانی خواست و تیر کشید، و در دست قباچہ دادہ و گفت: بجانب لشکر ایشان بیندازد. چون قباچہ آن تیر بجانب لشکر ایشان فرستاد، تمام لشکر را ہزیمت رسید و چہل ہزار لشکر مغولان را خون از دہن بر آمد و بمردند. سینہ ہای آن مردگان را شق کردند، تا در دل ہر یکی پیکان رسیدہ بود، اندر آن جراحات خون روان می شد.

نقل است شیخ فریدالدین فرمود کہ از خدمت شیخ قطب الدین اوشی شنیدم در آنچه شیخ الاسلام دہلی نجم الدین صغری بر برادر جلال الدین تبریزی را تہمت کرده، کہ نظر براماردہ دارد، و دعوی درویشی میکند. این خبر بسمع والی دہلی رسید. ہیچکس بروی جلال الدین نگفت، چنانکہ شیخ الاسلام (از) این واقف گشت و کار بجائی رسید، گفت کہ محضر کنند. اشارات شمس والی شد کہ شیخ جلال الدین را حاضر آرند. شیخ جلال الدین گفتہ فرستاد کہ در دعوی من منصفی بزرگ می باید «شیخ الاسلام گفتہ فرستاد ہر کرا شا اختیار کنید، ما را ہم قبول است» شیخ جلال الدین گفت کہ «شیخ بہاء الدین زکریا میان ما منصف می باید» شیخ الاسلام گفتہ فرستاد کہ شیخ بہاء الدین زکریا در ملتان است. او چون خواهد آمد». شیخ جلال الدین گفتہ فرستاد کہ «فردا بوقت محضر خواهد رسید». الغرض دویم روز آن محضر شود. شیخ جلال الدین بیامد، در صف نشیب نشست. شمس ہر چند معذرت کرد کہ بالاتر نشیند نشست. شمس والی باز معذرت کرد کہ بالا بنشیند، شیخ جلال الدین فرمود کہ این وقت دعوی است،

۱- مک: نماز.

۲- سن: مخالفان.

۳- من: مفسدان.

۴- بن: رفع.

۵- مک: امردی.

۶- سن: حاضر آرند، «دعاگوی در آن محضر نبود استماع از زبان مبارک پیر خود عرض کردہ میشود».

۷- مک: چگونہ.

مقام ماہمین است» « بعد از آن هر کس از آئمه کبار و صدور مشایخ حدیثی و روایتی مناسب حال شیخ جلال الدین فرمودند، همان ساعت به عنایت رب العالمین شیخ بهاء الدین زکریا رسید همه خلق متعجب ماندند با یکدیگر می گفتند خدمت شیخ بهاء الدین زکریا را کی خبر کرد؟ و ایشان از ملتان کی روان شده باشد! چون اینجا رسیدند هر یکی متعجب ماندند که شیخ بهاء الدین زکریا بوقت محضر در آن مجلس در آمد آنجا که خالق نعلین کشیده بود به استاد و نظری کرد، ندا کرده که نعلین شیخ جلال الدین تبریزی کجا است بعد از آن بشناختند از زمین برگرفتند و بوسیدند و بر سر و دیده نهادند، و در آستین مبارک کرده، سلام گفت و نزدیک شیخ جلال الدین نشست که شمس والی را معاینه شد. روی سوی خلق الله کرده گفت که «بزرگی شیخ جلال الدین معلوم شد. منصفی که آمده است» همچون شیخ بهاء الدین زکریا نعلین شیخ جلال الدین تبریزی بوسید در آستین کرده (گفت) باو چه دعوی دارید بس مرا معلوم شد که آن سخن دروغ است و آن فعل درویشان نیست. جمله صدور و آئمه و شمس والی به معذرت پیش آمدند، و بسیار عذر ها خواستند. باز شیخ الاسلام دهلی حیلہ های شرعی پیش آورد، شیخ بهاء الدین فرمود که آن امر را حاضر آرند چون حاضر آوردند شیخ گفت «ای امرد حق گو»، همین گفتن در تمام اندام آن امرد لرزه افتاد و عرض کرد «یا شیخ بحق آن خدای که مرا و ترا آفریده است، آن شیخ الاسلام هفت صد زر طلائی ما را دادنی کرده» و سیصد و پنجاه ما را داده است، و سیصد و پنجاه در خانه بقال است، که بعد شهادت آن سیصد و پنجاه هم بگیر، و ناحق بر آن درویش تهمت

۱- مک: خبر کرد و باین سرعت از ملتان چطور آمدند.

۲- مک: کدام.

۳- شر: بر داشتند.

۴- نا الف: بیان.

۵- سن: پیش خود نگاهداشت.

۶- مک: چرا.

۷- سن: این.

۸- سن: ما را و تو را.

۹- پن: طلائی، مراد سکه طلا است.

۱۰- نا الف: گرفت.

۱۱- مک: بخانه.

نہادہ است شمس والی گفت کہ «شیخ الاسلام را گردن بزیند» ، و شیخ الاسلامی خواجہ قطب الدین را نصب کنید شیخ بہاء الدین فرمودہ «امشب خلوت کنید ہر کرا اذن حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم باشد بنام او شیخ الاسلامی نصب باشد» . ہمہ خلوت کردند ، نیم شب بود کہ در خواب ہر یکی زیر عرش حاضر حضرت رسول شد<sup>۱</sup> حضرت رسالت جای<sup>۲</sup> شیخ الاسلامی بہاء الدین را بدست خود عطا کردند . ہمان وقت خادمان ہر یکی بزرگواران<sup>۳</sup> بہ شیخ بہاء الدین رسیدند و مبارک باوی دادند<sup>۴</sup> .

نقل است شیخ بہاء الدین و شیخ جلال ہر دو باز گشتند ، و در کنارہ جمنا آمدند شب در آنجا بودند ، چون روز شد شیخ بہاء الدین وداع کردہ جانب ملتان روان شدند ، و شیخ جلال الدین تبریزی را طرف ہندوستان جانب لکنہوتی<sup>۵</sup> روان کردہ ، و بعد از آن دہلی آمد ، آن شیخ الاسلام بہ بلای شکم مبتلا شد و در آن زحمت ہمرد .

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ «وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در عالم عشق بود فرمودہ چون صاحب محبت از سینہ خود آہ بیرون کشید<sup>۶</sup> جملگی دنیا<sup>۷</sup> و آنچه در این دنیاست<sup>۸</sup> ناچیز و خاکستر گرداند<sup>۹</sup> زیرا آتش بالا تر و سوزان تر از آتش محبت

۱- در پن : بجای « گردن بزیند » کلمہ «نزنید» هست .

۲- مک : حاضر آمدند .

۳- در اصل باید بزرگان باشد ، اشارہ است برای شیخ بہاء الدین و شیخ جلال الدین تبریزی .

۴- پن : تشریف .

۵- پن : بعد از رسیدند جملہ<sup>۶</sup> «کہ مبارک باشد» است .

۶- پن : لکنہوتی .

۷- مک : زند .

۸- پن : جملگی آتش دنیا را .

۹- ناب : دار .

۱۰- سن : سازد .

نیست ، آنگاه این مصراع خواند :  
 « در سینه عاشقان دردانند»<sup>۱</sup>  
 تا یک ماه تمام در این حالت بودند .

نقل است شیخ فریدالدین فرمود ، که وقتی شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا نشسته بود ، اما در شوق و اشتیاق بود ، حکایت فرموده<sup>۲</sup> کہ «فردا بہ قیامت بعضی از عاشقان را زنجیر نور در گردن کنند<sup>۳</sup> فرشتگان را فرمان شود تا در بہشت برند<sup>۴</sup> . ایشان دست بزنجیر زنند ، فریاد کنان<sup>۵</sup> در زیر عرش آیند ، باز فرمان شود کہ زنجیر دیگر در گردن ایشان کنند ، ہر بار کہ می کنند<sup>۶</sup> ایشان بشکنند ، آنگاہ ندا آید<sup>۷</sup> کہ وعدہ دیدار ما در بہشت است . بعد از آن بہ ہزار حیلہ در بہشت برند<sup>۸</sup> .

نقل است کہ شیخ بہاء الدین زکریا در عالم عشق و شوق مستغرق بود ، ہر بار او را حالتی و حیراتی پیدا می شد<sup>۹</sup> ، ہای ہای می گریست . این دو بیت بسی بر زبان مبارک میراند ، و بہوش می شد ، چنانچہ<sup>۱۰</sup> ہفت شبہ روز<sup>۱۱</sup> در این عالم<sup>۱۲</sup> فرو شدہ بود ، و خبر از عالم جسمانی نہ داشت و این دو بیت<sup>۱۳</sup> بشوق<sup>۱۴</sup> می فرمود :

- ۱- در نسخہ مک و شر بعد از این مصراع یک رباعی ہم دیدہ میشود .
- عاشقان ہر دو جہان بی تو بیک جو نخرند      ہر زمان خستہ دلان تیر بلا را سپرند
- شرف آنروز کہ غوغا بقیامت باشد      عاشقان بر در معشوق تماشا نگرند
- ۲- نا الف : می کرد .
- ۳- پن : «بزنجیر نور در کشند» .
- ۴- مک : امر .
- ۵- نا الف : بر آرند .
- ۶- پن : فریاد کنند .
- ۷- نسخہ مک : بجای عبارت متن ، بعد از می کنند «ہم چنین ہستاد ہزار زنجیر در گردن ایشان کنند ہر بار «ایشان بشکنند» زیاد دارد .
- ۸- ناب : بر آید .
- ۹- پن : روند .
- ۱۰- مک : بعد از پیدا می شد : « بزنجیری روی داد » اضافہ دارد .
- ۱۱- چنانکہ .
- ۱۲- سن : شبانروز .
- ۱۳- مک : در عالم تحیر .
- ۱۴- سن : رباعی .
- ۱۵- مک : از شوق .

با درد بساز چون دوی تو منم      در کس منگر چون آشنای تو منم  
گر بر مرکوی عشق من کشته شوی      شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم

آنگاہ فرمود «ای درویش چہ دانی ، کہ برو از اسرار انوار الہی نامتناہی چہ نازل میشود و این بیت را ورد خود می سازد. این پس ای درویش عاشق داند آنچه معاملہ ایشان می رود».

نقل است شیخ فریدالدین فرمود کہ وقتی من و برادرم ، شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در بغداد یکجا بودیم ، در مسجد کہف بزرگان بغداد آنجا نشستہ بودند حکایت در عشق ، پرفت<sup>۲</sup> کہ شوق دارالملک عشق است ، کہ در او تختی<sup>۳</sup> نہادہ اند از سیاست خنجر و فراق و تیغی از ہجران کشیدہ اند ، و یک شاخ نرگس وصال بدست رضا دادہ ، و ہر نفسی ہزار ہزار سر از آن تیغ بر میدارند ، پس ای درویش ، آنکس را کہ عشق است ، اگر ہزار بار سر او را ببرند او ہای پس نیارد<sup>۴</sup> و بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین این دو بیت بر زبان مبارک خودراند چنان ذوق در ہر یکی پیدا شد کہ صد سال ذوق نشود<sup>۵</sup>.

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم      صد تیغ اگر زنی بسر نفروشم  
آہی کہ زخم بیاد تو وقت سحر      گر ہر دو جہان دہند ہم نفروشم

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ «روزی در دمشق در حرم مسجد بیت المقدس پانصد علماء اولیاء اللہ نشستہ بودند ، تا شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا پیدا شد من استادم و بہ پہلو (ی) شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین نشستم سخن در مقام عشق و حیرت افتاد تا ہر کسی سخن حال<sup>۶</sup> بیان کردند پس شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا آغاز کرد کہ عشق آنست کہ کسی<sup>۷</sup> بجز خدای تعالی نہ بیند ، پس بہشت

۱- مک : معاملہ با وی رود ، شر : معاملہ پیش این می رود .

۲- پن : بود .

۳- مک : سختی .

۴- سن : آہی بر نیارد .

۵- شر : « صد سال اگر بکوشند آن چنان ذوق نشود » مک : در تقریر و بیان نہاید .

۶- نا الف : سخن حال بیان کردند .

۷- مک : هیچ کس .

و دوزخ و عذاب و ثواب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید<sup>۱</sup> و یک ماہ تمام در محبت مستغرق بودند و هیچ خبر نداشتند و شیخ بر زبان مبارک این دو بیت<sup>۲</sup> میگفت و ہمہ<sup>۳</sup> اولیاء کاسہ<sup>۴</sup> شراب عشق چشیدہ رقص کنان بودند<sup>۵</sup>.

آنکس کہ ترا شناخت جان را چه کند  
فرزند و عیال و خاتمان را چه کند  
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدهی  
دیوانہ تو ہر دو جہان را چه کند

نقل است شیخ فریدالدین فرسودہ کہ من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا در دہلی پیش شمس والی نشستہ بودیم با جملہ آئمہ کبار و مشایخ نامدار از خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین سؤال کردند و پرسیدند کہ نظر مردم اولیاء کیمیاست چونست این کیمیاء.

شیخ بہاء الدین پارہ زر از توبرہ کشیدہ مرا دادہ و فرمود کہ برو<sup>۶</sup> از بازار اسیران و فرزندان کافران کویہ الوند در ہند<sup>۷</sup> زنجیر بستہ آورده اند می فروشند یکی از آن اسیران این زر دادہ خریدہ بیار من برفتم و یکی از آن خریدہ آوردم<sup>۸</sup> در آن مجلس شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین او را پیش خود نشانید ویرا کلمہ<sup>۹</sup> توحید<sup>۱۰</sup> عرض کرد کتہ<sup>۱۱</sup> او را بر زبان راند و مسلمان شد. شیخ دست و پنجہ بر پشت وی زد و گفت ویرا کہ این دانشمندان از علمی سؤال از تو می پرسند<sup>۱۲</sup> جوابی فرمای بعد از آن خود، ازیشان سؤال کن تو دانشمندائی آن کتہ استادہ شد، در محل خود نشست آن دانشمندان سؤالها پرسیدند کتہ از ہر علمی کہ سؤال کردند جوابها

۱- مک : کی می بیند ، ناب ، شیر : کجا بیند .

۲- سن : رباعی .

۳- شر : آفہ .

۴- شر : چشیدہ بودند در رقص آمدند .

۵- مک : بعد از برو جملہ «کتہ خریدہ بیار» اضافہ دارد .

۶- نا الف : بند .

۷- نا الف و ناب : خرید کردہ آوردم .

۸- نا الف : شہادت .

۹- مک : بردہ .

۱۰- مک : «دانشمندان را از ہر علمی کہ از تو سؤال کنند» .

داده<sup>۱</sup> بعدہ آن کتہ سوال کرد از نہایت<sup>۲</sup> دانشمندان بدایت<sup>۳</sup> کرد تمامی دانشمندان عاجز ماندند و حیران شدند و شاگردی وی قبول کردند آن کتہ چند سال در دہلی آن دانشمندان را درس گفت<sup>۴</sup> بعدہ شیخ الاسلام بہاء الدین فرمود کہ نظر مردان این طریق کیمیا خوانندہ.

نقل است روزی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین برابر چند صوفی از خانقاہ بیرون آمدند جماعت تہمہ می گذشت<sup>۵</sup> شخصی را وام خواہان گرفته بودند او را بجان رسانیدند<sup>۶</sup> و آن شخصی چیزی نداشت کہ ایشان را بدهد ناگہ قضا را<sup>۷</sup> شیخ بہاء الدین زکریا بر سر وقت او آمدہ ایستاد و پرسید خبر حال<sup>۸</sup> و پای مبارک بر زمین زد و چشمہ زر از زمین پیدا شد ، همچو آب برآمد . شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین روی سوی وام خواہ<sup>۹</sup> کرد کہ «برگیر آنچه حق تست» چون آن شخص آنچه حق<sup>۱۰</sup> خود داشت برگرفت خواست از آن زیادت<sup>۱۱</sup> برگیرد در حال دست او خشک شد و فریاد بر آورد و نوحہ آغاز کرد<sup>۱۲</sup> و گفت توبہ کردم . در حال همچنان شد کہ بود آنگاہ شیخ فرمود سبب بیرون آمدن بر این درماندہ بود .

نقل است کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا با اصحاب<sup>۱۳</sup> خود نشستہ بود ، شخصی بہ خدمت شیخ بیامد و گفت پسر مرا از سبب ہزار تنکہ قباجہ گرفته است

۱- شر: جواب با صواب میداد.

۲- پن: نہایات.

۳- نا الف: بداید.

۴- نسخہ مک: بعد از گفت عبارت «کسی زہرہ نداشت کہ او را جواب بدهد» اضافہ دارد.

۵- ناب: دانند.

۶- مک: جماعت بہم میداشت ، ناب: جماعت ہیثمہ می گذشت.

۷- شر: جای رفتن نمی دادند .

۸- شر: بغتہ .

۹- مک: خبر حال او پرسید.

۱۰- مک: قرض خواہ .

۱۱- ناب: وام .

۱۲- سن: زیادہ .

۱۳- پن: توبہ کرد .

۱۴- شر: یاران .



و او را در معرض هلاکت داشته است! خدمت شیخ هر دو دست استاده بدعا برد ، هزار تنکه<sup>۲</sup> از هوا پیدا شد شیخ بستید و بدو دادند<sup>۳</sup>.

نقل است فرمودند که برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود دعا گوئی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم ، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشایخ را دیده بودند و خدمت ایشان جای رسیده بود که آنجا غاری بود ، چون آدمیان آن شهر نقل میکردند تازه جنازه درون غاری می داشتند ، یک نفر آدمی زنده می گذاشتند تا از حال او معلوم شود ، که چگونه بود . الغرض روزی در آن شهر شخصی نقل شده بود<sup>۴</sup> ، خدمت برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا آنجا حاضر بوده ، درخواست کرد تا ایشان را در آنجا بدارند<sup>۵</sup> ، و آن شخص فاسق بود شیخ را بر آنجا داشتند . چون زمانی بر آمد ، فرشتگان عذاب می آمدند تا او را عذاب کنند . آن مرد<sup>۶</sup> برفور خود را بجانب برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا داشت ، آواز برآمد که دست از و بردارید<sup>۷</sup> . نخواهم کسی او را عذاب کند ، و او در حمایت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا باشد و این ندا در شهر شایع<sup>۸</sup> شد . آن سال خلق آن شهر خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را بر خود داشتند<sup>۹</sup> ، آنگاه طرف دیگر روان کردند<sup>۱۰</sup> .

۱- ناب : در معرض بلاست .

۲- مک : صره هزار تنکه .

۳- پن : بستد بدو دادند .

۴- ناب : کردند .

۵- مک : بیرون .

۶- سن : در آنجا می گذاشتند .

۷- ناب : نقل کرده .

۸- پن : آرند .

۹- مک : رسیدند ، ناب : برای عذاب بیامدند .

۱۰- ناب : مرده .

۱۱- مک : بدارید .

۱۲- شر : سامع .

۱۳- سن : بر خود لازم داشتند .

۱۴- شیر : گردیدند .

فرمود وقتی شیخ در دمشق رسید ، بیرون دمشق مقامی<sup>۱</sup> بود، آنجا ماری اژدر بود، هر کہ در آن طرف بگذشتی ، او را ہلاک کردی. الغرض گذر خدمت ایشان در آن طرف افتاد ، و قضا را آن مار پیش ایشان پیدا شد ، و خواست کہ ایشان را ہلاک کند ، حضرت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ردای مبارک خود بر روی مار زد ، ذرہ ذرہ گشت<sup>۲</sup> خود پیشتر شدند. چون این خبر بسمع خالق<sup>۳</sup> دمشق رسید ، کہ درویشی از ہندوستان رسیدہ است و آن مار را بکشت چون تحقیق<sup>۴</sup> کردند همچنان بود. بعد از آن پنج سال کامل مشایخ دمشق پیش او زانو زدہ نشستہ بودند ، و فایده<sup>۵</sup> می گرفتند . بعد از آن پنج<sup>۶</sup> سال از آنجا روان<sup>۷</sup> شد<sup>۸</sup> .

فرید الدین گنج شکر گفت ، کہ روزی من در مجالس شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین حاضر بودم ، کہ شیخ را با خدای تعالی حضور<sup>۹</sup> مشاہدہ و مکاشفہ

۱- ناب : در .

۲- پن : مقام .

۳- مک : بعد از «مار زد» فقط کلمہ «بمرد» است .

۴- ناب : والی .

۵- نا الف : خبر .

۶- نا الف : افادہ .

۷- پن : پنجاہ .

۸- شیر : عزم فرمودند .

۹- اغلب تذکرہ نویسندگان این حکایت را بہ پدر شیخ نسبت دادہ اند در نسخہ مک حکایت دیگری ہم نوشتہ فرمود کہ وقتی شیخ الاسلام جانب سیستان مسافر شدند ، و دوشیران آنجا متوطن بودند ، خلقی کثیر را ہلاک کردہ بودند ، شیخ الاسلام چون خبر شنید فرمود «ما را آنجا ببرید ، تا بامر خدای تبارک تعالی آنها را ہلاک سازم ، و خلق اللہ خلاص یابد» . الغرض حضرت آنجا رسیدند ، شیخ فرمودند کہ «شاہ بر درختان سوار شوید» . شیخ بایستاد و آن ہر دوشیران دم بالا کردہ آمدند . ہمین کہ نظر مبارک بر ایشان افتاد ، ہر دوسر بر زمین نہادند . شیخ بانگ زد ، کہ سر بکنید ، چون سر بر کردند فرمودند ، کہ «بہ فرمان حق تعالی خود را خودی خود ہلاک کنید» . ہر دو شیر طپانچہ بر روی چنان زدند کہ در دم ہلاک شدند . آنگاہ فرمود کہ «این معاملہ خدمت شیخ بہاء الدین در ابتدای حال بود ، اما چون بہ کمالیت رسید ، وقتی نطق بگشاد بکسی نمودار نکرد» .

۱۰- مک : حضوری .

بود . چون بہ قعر دریای محبت غوطہ خورد و سیاحت بسیار کرد ، محلی بر آمد  
سؤال کرد .

«یا رب اعطنی خیراً ، من الدنيا و ما فیہا ، سمعت نداء من حضرہ اللہ تعالیٰ .

فقال اللہ تعالیٰ انت قطب العالمین .

فقال الشيخ بہاء الدین «زدنی یا رب» .

فقال اللہ تعالیٰ لہ انت غوث العالمین .

فقال الشيخ زدنی یا رب .

فقال اللہ تعالیٰ بعد هذا درجة الانبياء ليست الرساله بعد ختم الانبياء المرسلين

محمد مصطفى صلی اللہ علیہ وسلم ولكن اعطيتك الاسماء الحسنی من اسمائی انت الشيخ  
الكبير المنير والله الاسماء الحسنی فادعوه بها .

قال الشيخ فريد الدين وجاء بحاله يعنى بحال الصحو فقال الشيخ بهاء الدين اذا قال

ذواجته او صاحب منهم في كل صباح و مساء احدى و عشرين مرة .

«الہی مجرمہ و بركة شیخ الاسلام قطب العالمین غوث الثقلین الشيخ الكبير

المنير بهاء الحق و الشرع والدين محمد زكريا رحمة اللہ علیہ قدس اللہ سرہ العزيز  
اقض لی حاجتی» .

قضى اللہ تعالیٰ حاجتہ دینیة و دنیویة و غفر ذنوبہ ان نوى حفظ ايمانه حفظ

اللہ تعالیٰ ايمانه و ان لم يأتہ حاجاته فانا ضامن في يوم القيامة ولم يزل حتى لقولها في  
كل يوم هذه الاسماء لهذا الطريق .

نقل است شيخ فرمود کہ برادرم شيخ الاسلام شيخ بهاء الدين زكريا چهل سال

از خلق و عزلت گرفته بود و کمتر خلق را با ایشان صحبت بود .

نقل است از شيخ فريدالدين کہ شيخ الاسلام شيخ بهاء الدين زكريا فرمود

کہ «صاحب تصوف را صلاح دل وقتی پیدا شود کہ در درون ، خود را از مذمومات<sup>۱</sup>

دنیا پاک گرداند» چنانچہ بندگی حضرت شيخ شهاب الدين عمر مہروردی رضی اللہ

عنه فرمود «ہی الغل والغش والحقد والحسد والغرض<sup>۲</sup> والكبر والبغض والرياء

۱- شیر: فرمودہ.

۲- شر: مذمومات و قبايح.

۳- بن: الغرض ، شیر: الحرص.

والغضب . تا از این جملہ اوصاف ذمیمہ<sup>۱</sup> صافی نشود و پاک نگردد ، اورا گلیم و صوف پوشیدن روا نیست» .

نقل است فرمود کہ برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا نماز معکوس گزاردی ، و در ہر شب دو ختم قرآن در دو رکعت کردی .

نقل است فرمودہ کہ خدمتگاران شیخ بہاء الدین تا ختم قرآن نکردی ، از آسیا برنخواستندی<sup>۲</sup> و نرفتی<sup>۳</sup> . فرمودہ کہ من و<sup>۴</sup> شیخ بہاء الدین بکجا بودیم ، حکایت زہد می رفت . برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمودہ کہ «زہد<sup>۵</sup> را مہ چیز است . در کسی کہ این نیست او زہد نیست<sup>۶</sup> ، اول شناختن دنیا ، پس دست برداشتن<sup>۷</sup> از وی .

دوم خدمت مولی<sup>۸</sup> کردن و نگاہداشتن اندر آن .  
سوم آرزو مندی آخرت بسی<sup>۹</sup> طلب کردن» .

نقل است فرمودہ کہ وقتی در ملتان رسیدم برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را دیدم ، با یک دیگر مصافحہ کردیم ، پرسید کہ کار خود بکجا رسانیدہ ای؟ گفتم «اگر بگوئید بر کرسی کہ نشستہ ام در ہوا شود» هنوز این سخن از زبان من بیرون نیامدہ بود<sup>۱۰</sup> کہ کرسی در ہوا شد . برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین دست بر کرسی زدہ<sup>۱۱</sup> بنشست . فرمود کہ «مولانا فرید کار خود را نیکو رسانیدہ ای»<sup>۱۲</sup> .

۱- لغت ذمیمہ فقط در نسخہ مک است .

۲- شیر : برخواستنی .

۳- مک : نمی رفتند .

۴- شیر : با .

۵- نا الف : زہد .

۶- نا الف : اورا زہد نیست .

۷- ناب : داشتن .

۸- نا الف : موالی .

۹- ناب : پس .

۱۰- ناب : «از زبان من نیکو نیامدہ بود» .

۱۱- شیر : بر کرسی دست زد .

۱۲- پن : رسانید .

نقل است فرموده کہ مریدی بود ، او را عبدالله رومی می گفتند ، از ملتان شدہ بر من می آمد ، و گفت باز من ملتان میروم ، راہ خوف است مرا دعایی بکن تا من در ملتان سلامت برسم<sup>۱</sup> از اینجا تا بدان موضع کہ چندین کروزہ باشد . از اینجا حد منست سلامت خواہی رفت ، از اینجا تا بہ ملتان حد<sup>۲</sup> شیخ بہاء الدین است ، الغرض چون از حد دعاگو بگذشت و در حد شیخ بہاء الدین افتاد (نام) ایشان بر زبان راند سلامت بہ ملتان رسید . چون بخدمت شیخ رفت جامہ<sup>۳</sup> سرخ و لؤلؤ پوشیدہ بود شیخ آغاز کرد چیست ؟ کہ لباس شیطانی<sup>۴</sup> پوشیدہ ، و او را از حد دشوار نمودہ گشت من : چندین اسباب شاہی تو نام دید ، شاہ لؤلؤ من دیدن نمی توانید . چون دید کہ یک بارگی از پردہ بیرون آمدی<sup>۵</sup> . روی موسی او کردند<sup>۶</sup> ، گفتند ، چرا چنین میگوئی ؟ آخر از آن (حد) یاد کن ، زکریا در باب تو هیچ تقصیر نکرده . ہمین کہ شیخ بگفت او ساکت شد ، سر بر زمین نہاد<sup>۷</sup> و باز گشت .

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ بہاء الدین زکریا و دعا گوی یک جا نشستہ بودیم حکایت در سلوک میرفت . زمانی برآمد ، برجست باستاد<sup>۸</sup> های های بگریست و این بگفت : انا لله و انا الیہ راجعون<sup>۹</sup> ، دعاگو پرسید کہ چہ حال<sup>۱۰</sup> است ؟ گفت بر خیز ، بین ، چون برخاستم ، دیدم از دروازہ بغداد جنازہ شیخ سعد الدین با جماعت بیرون آورده اند<sup>۱۱</sup> پیش مسجد جامع بغداد نہادہ اند<sup>۱۲</sup> نماز جنازہ میگذارند ، آنگاہ دانستم ، گفتم انا لله و انا الیہ راجعون .

نقل است فرمودہ کہ وقتی درویش بیامد ، بیعت کرد ، التماس کرد کہ من

۱- تا الف : تا من سلامت در ملتان برسم .

۲- تا الف : عہدہ ، ناب : عہد .

۳- ناب : سلطانی .

۴- ناب : آید .

۵- پن : کردی .

۶- پن : آورد .

۷- مک : برخاست .

۸- شر : کلمہ استرجاع بگفت .

۹- شیر : حالت .

۱۰- مک : آوردند .

۱۱- سن : نہادند .

خواہم مرا از ملتان تا دہلی ہیچ حجاب حائل نباشد . خدمت شیخ فرمود کہ «برو یک چلہ بدارا ہمین کہ یک چلہ ہداشت ہیچ حجاب نماند . باز بیامد بخدمت شیخ و گفت چیزی می خواہم (تا) از دہلی تا دریا ہیچ حجاب نماند ، شیخ فرمودہ کہ برو یک چلہ دیگر بدار ، چون یک چلہ دیگر بر آورده ، از دہلی تا دریا ہیچ حجاب نماند باز عرض داشت نمودہ ، می خواہم از مشرق تا مغرب ہیچ حجاب نماند ، باز شیخ فرمود برو یک چلہ دیگر بدار ، همچنان شد ، باز بیامد بخدمت شیخ کہ می خواہم از عرش تا فرش<sup>۱</sup> ہیچ حجاب<sup>۲</sup> و ظلمت نباشد<sup>۳</sup> . کار درویش بالا گرفت ، همچنان شد ، باز آمد کہ می خواہم کہ حجاب کبریا ہیچ نماند ، ہمین کہ این بگفت خدمت شیخ آہ بزد<sup>۴</sup> و آن شخص بسوخت و ناپیدا<sup>۵</sup> شد . بعد از آن شیخ فرمود کہ «کار را بکمالیت رساندہ بود<sup>۶</sup> ، اگر از این مہترشدی<sup>۷</sup> ، در ضلالت افتادی ، چون طاقت نیاورد<sup>۸</sup> او را بخدا<sup>۹</sup> رسانیدم» آنکہ فرمود «چون آنکس در راہ حق کمالیت رسید ، از عرش تا فرش حجاب عظمت ہیچ پوشیدہ نمی ماند . پس چون این چنین باشد در جہان نمی گذارند .»

نقل است فرمودہ کہ وقتی بسمع برادر شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین رسید ، کہ این درویش از سر شکوہ چیزی<sup>۱۰</sup> از نفس بیرون میدہد ، او درشت مزاج بود نپسندید . بر فورنامہ نوشت ، کہ این چہ نادانی است کہ تو میکنی<sup>۱۱</sup> ؟ ، اسرار دوست کشف میگرددانی . نزدیک اہل سلوک ابن ہیچ نیست . گفت ای برادر (از) گفتگوئی گذشتیم ،

- ۱- مک : شیخ او را مشغولی فرمود .
- ۲- مک : ثری تا عظمت .
- ۳- ناب : کلمہ «حجاب» ندارد .
- ۴- پن : نماند .
- ۵- سن : آہی بر آورد .
- ۶- بہ معنی ناپدید است .
- ۷- پن : کار بکمالیت رسیدہ بود .
- ۸- نا الف : بیشتر گذاشتی ، ناب : بیشتر بگذشتی .
- ۹- نا الف : نیاوردی .
- ۱۰- پن : ازینجا .
- ۱۱- نا الف : خبری .
- ۱۲- شیر : میگوئی .

ليكن دريای سينه من مالا مال شده است ، و در او جای نمانده است که درو بکنجد .  
 ضرورت کشف کرده می شود . پس بگو چه کنم ؟ چون جواب این درویش به بخدمت  
 رسید فرمود که یار ما کار بکمالیت رسانیده .

فرموده وقتی دعاگو و شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین مسافر بودیم ، نزدیک دریا  
 رسیدیم ، آنجا کشتی نبود ، که بگذریم چون بسیار مدت شد روی سوی من کرد  
 که اینجا ضرورت است که بگذریم ، چون کشتی نیست ، پای در آب نهادیم  
 بگذشتیم .

نقل است فرموده که برادرم شیخ الاسلام شیخ بزرگ از حد بزرگ بود از  
 خانقاه بیرون آمد سوار شد ، در ملتان بگشت ، و گفت این ندا در دهید که هر که  
 امروز روی بهاء الدین ببیند ، فردا قیامت من ضامنم ، اگر او را در دوزخ برند . آنکه هر  
 که خلق از ملتان بودی آمدند روی مبارک شیخ میدیدند . شیخ سوگند می خورد  
 که فردا قیامت در دوزخ نروی ، که در من فرو خواندند که ای بهاء الدین هر که امروز  
 روی تو ببیند فردا قیامت ما آتش دوزخ بر وی حرام گردانیم .

نقل است فرموده که وقتی من و برادرم شیخ بهاءالدین زکریا با مشایخ بغداد  
 نشسته بودیم حکایت در کرامات اولیاء میرفت . چند نفر از ایشان بامتحان سخن می  
 گفتند ، بلکه برین حدیث (که) قوت مرد بجدی می باید ، که اگر بگوید که این  
 تمام مسجد که در این نشسته ام مرصع گردد . بر فور خدمت شیخ الاسلام شیخ  
 بهاء الدین زکریا سر در مراقبه کرد . یک زمانی نگاه کرده فرمود به ببینید نگاه کردند ،  
 تمامی مسجد از خشت و چوب زر گشته بود ، و همه مرصع شده ، همه کس برخاستند  
 و اقرار کردند که اینک مرد خدای را همین کمالیت است . و الله اعلم بالصواب .

### دقسم سوم

نقل است از ملفوظ سلطان العارفين شیخ نظام الدین فرموده ، که شیخ الاسلام  
 شیخ بهاء الدین زکریا چون بخدمت شیخ الشیوخ العالم شهاب الدین عمرا السهروردی

۱- بمعنی رود خانه .

۲- بمعنی قایق .

۳- ناب : چه بزرگی بود .

۴- نا الف : از خلق ملتان بودند .

۵- نا الف : تمامی ، بن : تمامی .

رضی اللہ عنہ پیوست<sup>۱</sup> ، در خدمت ایشان از ہفدہ<sup>۲</sup> روز پیش نبود : در این ہفدہ روز خرقہ و سجادہ و نعمتہای عظیم ، و عطاہای جسم بنظر شفقت مرشد و کشف کرامت باشارت فرمود ، بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ہندوستان آمدہ ، باز عزیمت کرد چون روان شد ، پیش شیخ جلال الدین تبریزی بیامد ، شیخ جلال الدین گفت یا شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ، فرمان شیخ الشیوخ ہمین<sup>۳</sup> است ، کہ باز گردی ، بعد از آن فرمودہ کہ «در ہفدہ روز چندان نعمت حاصل کردہ<sup>۴</sup> کہ یاران قدیم مزاجہا متغیر کردند ، و گفتند کہ چندین سال خدمت کردیم ، ما را چندین<sup>۵</sup> نعمت نرسیدہ ہندوستانی بیامد ، در اندک روز شیخی و سجادگی و نعمت فراوان یافت . این خبر بخدمت<sup>۶</sup> شیخ الشیوخ رسید . ایشان را جواب دادہ<sup>۷</sup> کہ شا ہیزم تر آوردید ، و در ہیزم تر آتش دیر<sup>۸</sup> تابد و این ہیزم خشک آوردہ ، بیک نفخ<sup>۹</sup> آتش در گرفت .

بعد از ہفدہ روز از خدمت شیخ الشیوخ روان شدم . وقت وداع اناری حضرت شیخ بر دست داشت ، از دست مبارک خود بدست من داد . یک دانہ از آن بر زمین افتاد ، من در حال بر داشتم ، و در دہان کردم . شیخ بمرحمت فرمود «ای بہاء الدین زکریا این دنیا بود ، و خواستم از دست تو برود ، تو برداشتی و خوردی . دین و دنیا ہر دو بردی<sup>۱۰</sup>» .

نقل است فرمودہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین قدس اللہ سرہ العزیز شبی از

۱- شر : در پیوستم .

۲- مک : چند .

۳- سن : ہمین ، نا الف : چنان .

۴- بن : حاضر آوردہ ، نا الف ، حاضر گردد .

۵- نا الف : چندان .

۶- مک : بسع .

۷- مک : بجای عبارت متن «نعمت و کرامت عطاء اللہ تبارک و تعالی است ہر کہ را خواهد بدهد و ہر چہ دہد او دہد من در میان واسطہ بیش نیم و شا ہیزم . . .»

۸- تاب : دیر تر ، شیر : بدیر .

۹- نا الف : دم .

۱۰- این حکایت را فقط در نسخہ مک و سن ذکر کردہ اند .



شبهاروی سوی حاضران کرده گفت: «کسی باشد که از شا در دو رکعت دو بار ختم قرآن کند» از حاضران کسی تکلیف این معنی قبول نکرد. شیخ بهاء الدین پیش رفت، و در چهار رکعت دو ختم قرآن کرد و در دوم رکعت اخلاص خوانده، نماز تمام کرد.

نقل است فرموده شیخ الاسلام بهاء الدین رضی الله عنه که «هر چه بمن رسید از نماز و او را بکردیم<sup>۲</sup>، اما<sup>۱</sup> یک چیز نتوانستم کرد<sup>۳</sup>، و آن<sup>۴</sup> چنان بود، که بمن رسید که فلان بزرگ در آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن میکردی<sup>۵</sup> هر چند که خواستم، نتوانستم.»

نقل است فرمود که «من به بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در مدرسه مشایخ کبار و اولیای نامدار بودم هر یکی بقدر وسعت خویش کلامی کرده، تا یکی گفت که «آن روز که در شکم مادر بودم، و جان من در جسد من در آمده است، از آن روز تا امروز معلوم دارم» شیخ الاسلام فرمود «این از بزرگان آسانست<sup>۶</sup>». من پرسیدم «یا شیخنا چونست<sup>۷</sup>؟ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا گفت که «روز میثاق عهد پروردگار<sup>۸</sup> «الست بر بکم» شده بود، از آن روز تا آخر روز چنان معلوم دارم، چون حکایت<sup>۹</sup> در این مجلس است.»

نقل است شیخ بهاء الدین بارها گفتی که در هر دری و سری مباشید<sup>۹</sup>. یک در بگیرید و محکم بگیرید.

در هر دری مرو که ز تو آبرو رود  
یک در برو بگیر ولی استوار گیر

- ۱- مک: فرمود.
- ۲- سن: بعمل آوردم.
- ۳- مک: مگر.
- ۴- سن: کردن.
- ۵- مک: این.
- ۶- شیر: بکردی.
- ۷- شر: این نشانی از بزرگان است.
- ۸- مک: حال.
- ۹- نا الف: همه رو مباشید.

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین با علما بخارا در بحث بود سخن درین جا کشید ، کہ ولایت آنست کہ مرد خانہ کعبہ را بجای خود معاینہ بدیگران نماید . ہمین کہ شیخ الاسلام این سخن شنید ، در حال سر در مراقبہ کردہ ، تا دیری بود بعدہ سر بر آورد و گفت «چشم پیش کنید» ہر ہمہ چشم پیش کردند ، کعبہ را معاینہ دیدند ، آنگاہ گفتند ، این مرد کامل کہ آمدہ ندیدیم کسی را برابر مرتبہ او .

نقل است فرمودہ کہ وقتی قباچہ بہ خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بیامد ، خواست کہ شیخ را امتحان کند روی سوی حضرت شیخ آوردہ گفت : «نشان اولیاء چیست؟» در این سخن بودہ و آخر نکرده ، تا یک مگسی آمدہ بر بینی آن مدعی نشست . قباچہ آنرا براند ، نمی رفت ، و بینی او را محکم گرفت ، نمی رفت اگر براند ، چنانچہ چند کرت راند ، نمی رفت ، آنگاہ قباچہ باز پرسید کہ «نشان اولیاء چیست؟» شیخ فرمود «باری مگسی بر بالای بینی اولیاء نشیند» برخاست و اقرار کرد . بعد از آن فرمودہ کہ شنیدم از بزرگی کہ از ابتدا تا انتہا ، کہ شیخ در حیات بود ، مگسی بر روی و بر بینی و بر جامہ حضرت بہاء الدین نہ نشستی .

نقل است فرمود کہ شیخ الاسلام بہاء الدین چون از حج باز گشتہ آمد ، دید کہ پارہ کاغذ حریری بر درہ ایشان افتادہ ، و در آن نوشتہ بود ، ہر کہ می خواہد حج او قبول افتد ، آستانہ شیخ را بوسہ زندہ ، در آن سال یک لک و بیست ہزار

۱- نا الف : کلمہ پیش ندارد ، مک : باز کنید .

۲- مک : باز کردند .

۳- سن : پیش خود دیدند .

۴- شر : ناگاہ .

۵- نا الف : «و این سخن ناتمام بود» .

۶- پن : چنانکہ .

۷- پن : آغاز .

۸- مک : تن .

۹- نا الف : دست .

۱۰- سن : دہد .

۱۱- پن : از آن سال .

آدمی در حج رفته بودند . چون ابن سر آشکار شد . هر همه<sup>۱</sup> در ملتان آستانه<sup>۲</sup> ، و آستانه<sup>۳</sup> شیخ را بوسه دادند ، و باز گشتند ، و بعد از این هر حاجی ند از حج باز آمدی ، تا آستانه<sup>۴</sup> حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین بوسه نزدی<sup>۵</sup> خانه رفتی .

نقل است فرموده جوانی در ملتان نقل کرده ، وان جوان در معصیت گرفتار و معروف بود . بعد از نقل<sup>۶</sup> او را در خواب دیدند ، که جامه<sup>۷</sup> میز بونینده در بهشت می خرامد . پرسیدند که تو مردی فاسق و بدکردار بودی . این درجه از کجا یافتی ؟ گفت همچنین بوده که شما میگوئید ، اما وقتی پیش در شیخ بهاء الدین میگذشتم ، آستانه<sup>۸</sup> ایشان بوسه داده ، چون نقل کرده فرمان آمد کسی که آستانه<sup>۹</sup> شیخ الاسلام بوسه زند ما او را در آتش<sup>۱۰</sup> نسوزیم و جای او در بهشت کنیم .

نقل است فرموده نه وقتی شخصی را تهمت داده ، و دست او بریده بودند ، او به خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین چند روز ملازمت می نمود . روزی خدمت شیخ رفتی پیدا شده بود . در آن حال روی سوی آن شخص کرده گفت نه «بکدام حاجت می آئی ؟» آن شخص دست بشیخ الاسلام نمود ، شیخ روی سوی آسمان کرده گفت : «الهی دست بدین بی دست بده»<sup>۱۱</sup> ، بمجرد گفتن خدای تبارک و تعالی دست آن بینست درست کرده ، چنان (که) بود .

نقلی است فرموده ، نه وقتی شیخ بهاء الدین ز نریا در جانب کوه سراندیب مسافر بودند ، و یک سال<sup>۱۲</sup> بالای کوه مقام داشت . روزی مردی پیر ، پشتواره<sup>۱۳</sup> هیزم بر سر کوه رده ، میگذشت ، منلس و عیالدار<sup>۱۴</sup> بود ، و دختران بالغ داشت ، نظر شیخ برو افتاد ، او را پیش خود طبیده ، دست بر پشتواره بزد ، و آن پشتواره هیزم

- ۱- نا الف : آن جمع .
- ۲- مک : فدادی ، شر : نبردی .
- ۳- شر : مردن .
- ۴- نا الف : در .
- ۵- ناب : دوزخ .
- ۶- شر : دست بریده ، مک : بی ید .
- ۷- سن : یک سال تمام .
- ۸- نا الف : پشتاره .
- ۹- نا الف : منلسی عیالدار بود .

زر گشت ، آنگاہ اورا گفت «بر اینجا ما را داشته بودند از سبب تو بود ، تا کار تو تمام کنیم و اینجا بر گردیم»!

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در سمرقند مسافر بود ، بیرون سمرقند طایفہ<sup>۱</sup> میستان مجذومان<sup>۲</sup> بودند . قضا را گذر شیخ بر سر ایشان افتاد . ہر ہمہ پیش آمدند ، از حال خود تضرع نمودند<sup>۳</sup> و گفتند کہ دعایی در کار ما کن ، کہ خدای تعالی ما را از ریخ بینی<sup>۴</sup> صحت دہد . چون وقت در آمدہ بود ، و شیخ دست بر دعا برداشت ، صحت ایشان درخواست کردہ<sup>۵</sup> ، آواز ہاتف بر آمد<sup>۶</sup> ، نہ ای بہاء الدین خشم بر ایشان میروند<sup>۷</sup> بگذار شیخ باز دعا کردہ . فرمان شد کہ بگو تا در این حوض در روند<sup>۸</sup> ، غسل کنند ، فرمود «درین حوض در آئید ، غسل کنید»<sup>۹</sup> در آمدند ، غسل کردند . هنوز بیرون نیامدہ بودند ہر ہمہ از آن بیماری صحت یافتند .

نقل است فرمودہ کہ بہاء الدین زکریا وقتی چنان خوش بود کہ ہفت شبان روز در عالم تحیر بماندی<sup>۱۰</sup> بعد از ہفتم روز قطرہ آب از چشم مبارک [روان] شد ، و ہر قطرہ کہ بر زمین افتاد<sup>۱۱</sup> ، در قیمتی میشد ، و حاضران یکان یکان ہر کس در قیمتی می گرفتندی<sup>۱۲</sup> کہ آنرا قیمت نبود<sup>۱۳</sup> ، بعد از آن خادمی بود ، از آن<sup>۱۴</sup> سؤال کردند فرمود کہ این ساعت چنان در انوار تجلی مستغرق بودم ، کہ از زیبائی انوار جہاں ہر قطرہ اشک کہ از چشم فرو می افتید ، در قیمتی می شد .

۱- مک : برگشتہ روم .

۲- شر : «مریضان و محرومان» ، ناب : مجذومان و محرومان .

۳- نالف : کردند .

۴- پن : نیستی ، شیر : ہستی .

۵- شر : برای ایشان صحت طلبید .

۶- نا الف : ہاتف آواز داد .

۷- مک : می بود .

۸- من : آیند ، نالف : آویزند .

۹- مک : بماند .

۱۰- نالف : افتادی .

۱۱- شر : می چیدنندی .

۱۲- نالف : قیمت نتوان کرد .

۱۳- مک : از این حال .

نقل است فرموده ، که شیخ بهاء الدین زکریا هفت هزار علم<sup>۱</sup> درویشی مرتب کرده بود ، و از این جمله را بکردار رسانیده بودند<sup>۲</sup> و مرتبه ایشان بدان غایت بود که اگر نظر در آسمان کردی عظمت عظیم دیدی و اگر نظر در زمین کردی ، تا تحت اثری بدیدی<sup>۳</sup> و بارها این فرمودی<sup>۴</sup> که اگر درویش از این بیشتر گوید ، شنوندگان را زهره آب گردد<sup>۵</sup> و این مرتبه درویشان را ارزانی است<sup>۶</sup> .

نقل است فرموده ، که وقتی چند نفر یاران به نیت پای بوسی ، شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین از بغداد روان شدند ، قضا را گذر ایشان در بادیه ای افتاد ، که در آنجا پنج روز آب نبود<sup>۷</sup> ، زبانهایشان بیرون افتاد<sup>۸</sup> ، چون نام شیخ بر زبان رانند<sup>۹</sup> ، در زمان<sup>۱۰</sup> درویش بصورت شیخ سبوی<sup>۱۱</sup> آب بر<sup>۱۲</sup> دست گرفته پیدا شد و آب ایشان را بخورانیده و از پیش ناپیدا شد . بعد مدت که آن مسافران بخدمت شیخ آمدند ، و سر درون خانقاه کردند<sup>۱۳</sup> ، نظر ایشان بر شیخ افتاد ، همه کله بر زمین نهادند ، فرمان شد که بنشینید و حکایت خودها گفتند<sup>۱۴</sup> شیخ فرمود همه ختم بر بنده کنید که آن بهاء الدین بود که بفرمان خدای تعالی همه سیراب گشتید<sup>۱۵</sup> . هر همه برخاستند ، و اقرار کردند .

- ۱- شر : عالم .
- ۲- نا الف : بجای عبارت متن فقط کلمه ' بکرد وجود دارد .
- ۳- مک : معلوم گردیدی .
- ۴- شر : سخن برانندی .
- ۵- مک : شود .
- ۶- سن و ادنی درجه<sup>۶</sup> درویشان است .
- ۷- مک : نیافتند .
- ۸- ناب : زبان شان از تشنگی بیرون آمده بود . سن : افتاده بود ، شر : جان بر لب آمده بود .
- ۹- سن : آوردند .
- ۱۰- نا الف : همان لحظه .
- ۱۱- مک : آفتابه .
- ۱۲- مک : من : در دست .
- ۱۳- شیر : درون خانقاه آمدند .
- ۱۴- نا الف : ماجرا عرض کردند .
- ۱۵- مک : نا الف : شما را آب داده .

آری شاہ بودید ، اما از ادب نتوانستیم گفتن!

نقل است فرمودہ کہ شیخ بہاءالدین در سیاحت بود ، وقتی بر سر جمع جوالقیان رسید . در میان ایشان نشستند ، نوری در میان آن جمع<sup>۲</sup> معاینہ ، چون نیکو نگاہ کردی ، یکی را دید از آنجملہ<sup>۳</sup> کہ نور ازو مطلع میشد<sup>۴</sup> آہستہ نزدیک او رفت ، و گفت کہ تو در میان آن قوم چہ میکنی ، او جواب داد ، و گفت ای زکریا بدانی نہ در میان ہر عامی خاصی است :

نقل است شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین زکریا جانب بخارا مسافر بود ، و در آنجا<sup>۵</sup> ایام قحط سال صعب بود کہ مر آدمی را بخورد آدمی ، ہر کس از بزرگان شہر باتفاق می گفتند ، درویشی در شہر ما غریب و بیکس رسیدہ است ، او را بگوئیم تادعای باران کند<sup>۶</sup> ، جملہ<sup>۷</sup> خلق شہر یکجا شدہ ، بر سر نمازگاہ آمدند بخدمت شیخ عرض کردند ، بندگی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بر سر منبر برآمد<sup>۸</sup> ، و طاقیہ<sup>۹</sup> ز سر خود فرود آوردی ، روی سوی آسمان کرد ، و گفت «الہی اگر شیخ شہاب الدین سہروردی طاقیہ بصدق دل بر سر من نہادہ است ، و من نیز بصدق قبول کردہ ام ، سعادت دنیا و دین پنداشتہ ام ، باران بیارد ،» هنوز این سخن تمام از دهن بیرون نکرده بود<sup>۱۰</sup> کہ باران بحکم رب العالمین پیدا شدہ چندان ببارید ، کہ سہ<sup>۱۱</sup> شبان روزازان شہر آب کم نشدہ .

نقل است فرمودہ کہ از مولانا صدرالدین صوفی شنیدہ ام ، کہ او گفت ، من وقتی بر مولانا نجم الدین شامی بودم ، از من پرسید کہ چہ چیز مشغول می باشی ؟

۱- پن : نمی توانستم گفت .

۲- مک : جمعی .

۳- شیر : آنجا .

۴- پن : طالع میشود ، ناب : مطلع شدہ .

۵- شیر : آن .

۶- شیر دعای یاد کند .

۷- شیر : آمدند .

۸- نالف : کلاہ .

۹- شیر : این سخن تمام نکرده بود .

۱۰- نالف : نا .

۱۱- شیر : ہفت .

گفتم در مطالعہ تفسیر، گفتم کشف و ایجاز و عمدہ مولانا نجم الدین، مرا گفت کہ کشف و ایجاز بسوز، ہاں تفسیر عمدہ را بخوان، مولانا صدر الدین گفت کہ من باوا نگفتم چراچنین میگوئی؟ گفت من نمی گویم شیخ بہاء الدین می فرماید، مولانا صدر الدین گفت کہ ابن سینا مرا گران آمد، چون شب درآمد، ابن ہر سہ کتاب پیش چراغ میدیدیم، ایجاز و کشف ہر دو فرود بودند، عمدہ بالا بود. در این میان در خواب شدم، ناگہ شعلہ برخاست بیدار شدم، کشف و ایجاز ہر دو سوخته شدند، و عمدہ سلامت ماند. گفتم لفظ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در کار بود<sup>۲</sup> و ابن ہر دو سوخته شدند<sup>۳</sup> او سلامت مانده بود.

نقل است کہ شیخ صدر الدین وقتی می خواست<sup>۴</sup> کہ مفصل نحو، بخواند، پیش پدر شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین آمد، عرض کرد، شیخ الاسلام فرمود کہ امشب صبر کن تا شب بگذرد، چون شب بگذشت<sup>۵</sup> شیخ صدر الدین خواب دید کہ یک کس را زنجیر کشیدہ می بردند. پرسید کہ این کیست؟ گفتند زنجیری صاحب مفصل است، در دوزخ می بریم» از ہیبت آن از خواب بیدار شد، بخدمت شیخ الاسلام آمد، شیخ فرمود «دیدی شب حال زنجیری، و کسی کہ بگوید و بر آن عمل نکند، سزای او این باشد<sup>۶</sup>، تا آنچه میدانی<sup>۷</sup> ہاں را کار بند.»

نقل است فرمودہ کہ وقتی در خانقاہ شیخ بہاء الدین چند نفر دزدان آمدند، ہمین کہ نظر شیخ برایشان افتاد، ہر ہمہ کور شدند، فریاد کردند<sup>۸</sup> کہ ما توبہ کردیم، اگر چشم ما باز دہید<sup>۹</sup>، شیخ دعا کرد چشم ہر ہمہ ایشان روشن<sup>۱۰</sup> شد،

- ۱- شیر: مک: بدو.
- ۲- مک: شد.
- ۳- نا الف: بسوخت، مک: سوختند.
- ۴- سن: عمدہ.
- ۵- نا الف: بخواست.
- ۶- مک: کہ تا.
- ۷- سن: درآمد.
- ۸- مک: است.
- ۹- سن: دانی.
- ۱۰- نا الف: آوردند.
- ۱۱- نا الف: دہند، شیر: دہانید.
- ۱۲- ناب: نیکو، مک: درست.

و ایشان ہمہ مسلمان شدند ، و مریدان شدند ، تا آنکہ ہر یک صاحب ولایت بہ برکت نظر شیخ شد .

فرمودہ کہ وقتی شیخ بہاء الدین را با خدمت شیخ قطب الدین بختیار ملاقات شدہ بود ہمان وقت سہاغ در دادند ، و در رقص شدند همچنین گویند کہ در ہوا در یک شبانروز رقص کردند! خبر از خویشتن نداشتند ، و چون از آن مقام جدا شدند ، پس ملاقات نشدہ و این مصرع بر زبان می گفتند :

«حاجی بسوی کعبہ رود من بسوی دوست»<sup>۳</sup>

نقل است فرمودہ اند کہ وقتی دانشمندی از بخارہ<sup>۴</sup> بخدمت شیخ بہاء الدین زکریا بیامدند یا وفورعلم<sup>۵</sup> و تمتع بسیار ، ہمین کہ شیخ او را بدید ، دستار بستہ و دنبالہ<sup>۶</sup> آویختہ و مجدد گیسو بافتہ<sup>۷</sup> باو گفت بشنو باد و مارتیز بہم آمدہ ، یکی دنبالہ<sup>۸</sup> دستار ، دویم<sup>۹</sup> جعد . آن دانشمند چنان ہیبت خورد کہ در حال بخدمت شیخ مرید شدہ سر مخلوق گشت<sup>۱۰</sup> .

فرمود وقتی والی<sup>۱</sup> ملتان را در غلہ حاجت شد<sup>۲</sup> ، از خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا التہاس کردہ ، شیخ فرمود غلہ بدو بدہید ، والی<sup>۱</sup> ملتان متعلقان خود را فرستاد ، تا انبار بکشایند ، اندران غلہ بسوی نقرہ پیدا شد ، والی را خبر کردند ، والی گفت ، شیخ ما را غلہ فرمودہ است ، نہ بسوی نقرہ ، آنرا بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین باز آوردند ، شیخ فرمودہ فرستاد کہ «زکریا را از آن حال خبر است ، ترا آن غلہ با بسوی نقرہ بہم<sup>۱۱</sup> دادیم» .

۱- شیر : می کردند .

۲- نا الف : پیش .

۳- نا الف : این راہ بسوی کعبہ رود آن بکوی دوست .

۴- شیر : سنجار .

۵- شیر فرعلم .

۶- شیر : شملہ .

۷- شیر : تافتہ ، ناب : یافتہ .

۸- شیر : دوم .

۹- نا الف : کنازید .

۱۰- شیر : افتاد .

۱۱- پن : ہم .



نقل است فرموده ، متعبدی بود کہ آنرا عبداللہ رومی گفتندی ، روزی شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین بدو رفت او را گنت برخیز دوگانہ بگزار ، چگونہ . میگزاری ، آن مرد برخاست دوگانہ بگزارد ، مگر میان دو قدم ، چنانکہ<sup>۲</sup> آمد است . فرجہ بیشتر گذاشت ، شیخ او را فرمود «این مقدار<sup>۳</sup> فرجہ بیشتر کردہ است . باز آن مرد آغاز کرد ، قدم همچنان نہاد ، کہ خدمت شیخ فرمودہ ، بار دیگر او را فرمودند الغرض ہر چند کہ او را سی گفت ، کہ پای چنین بنہ نتوانست ، شیخ فرمودہ برو درآچہ ساکن شو ، برفت درآچہ ساکن شدہ ، یکی از واصلان حق گشت .

نقل است فرمودہ کہ قاضی قطب الدین کاشانی رحمۃ اللہ علیہ مرد عالم و متدین و متورع<sup>۴</sup> بود ، او را مدرسہ بود در بلتان علیحدہ ، شیخ بہاءالدین ہر روز آنجا حاضر شدی ، و نماز با جماعت گزاردی ، تا روزی مولانا قطب الدین از خدمت شیخ برسید ، کہ ہر روز از مقام<sup>۵</sup> خود چندین<sup>۶</sup> دور می آئی<sup>۷</sup> و اقتدا می کنی ، حکمت چیست ؟ شیخ جواب داد کہ «برین حدیث عمل می کنم<sup>۸</sup> : قال النبی علیہ السلام من صلی خلف عالم تقی فکا نما صلی خلف النبی علیہ السلام .

بعده فرمودہ ، کہ ہم شنیدہ ام و العہدۃ علی الراوی کہ روزی شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین بران مقام حاضر شدہ ، قاضی قطب الدین در نماز بامداد اداست می کرد . یک رکعت نماز گزارده بود ، کہ شیخ بہ رکعت دوم<sup>۹</sup> بیوست ، قاضی قطب الدین کاشانی بہ تشہدہ بیوست<sup>۱۰</sup> ، پیش از آنکہ سلام گوید شیخ بہاءالدین برخاست نماز خود تمام کرد . قاضی قطب الدین شیخ را گفت چرا پیش از سلام برخاستی ، شیخ فرمود اگر کسی را بنور باطن معلوم شود ، کہ امام را سمہو نیندازد است ، روا باشد . تاہم چنین گنند .

۱- مک : برو .

۲- پن : چنانچہ .

۳- شیر : قدر .

۴- پن : واع .

۵- پن : مقدم .

۶- پن : چندی .

۷- شیر : بجای میائی و میکنی ، می آیند و می کنند دارد .

۸- نا الف : کار میکنم .

۹- شیر : دوم .

۱۰- پن : تشہید نشست .

بعد از آن آنجا حاضر نشد.

نقل است یک روز دنبال یک امام اقتدا کرده و بعد از سلام او را فرسوده ، یا امام المسلمین این نماز نبود ، بلکه دنبال آھوکہ دویدی<sup>۱</sup> ، پارہ در کشت کار بودی ، پارہ پیش سہان بودی ، پارہ در خانہ بودی ، پارہ بیرون خانہ بودی ، این نماز موحدان نیست ، بلکہ بازی کودکان بود<sup>۲</sup> ، این نشاید» بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین از زبان مبارک این دو بیت فرمودند :

«تن درون نماز دل بیرون<sup>۳</sup> گشتہا میکنی ز نادانی  
این چنین حالت پریشان را شرم بادا نماز سیخوانی»

آن امام توبہ صادق کردہ بود ، و دل را تصفیہ بہ نظر شیخ نمود<sup>۴</sup>.

نقل است فرمودہ ، کہ جماعتی بہ خدمت شیخ بہاءالدین بیامدی و رقتی چیزی خوردنی در میان نبودی ، یکی از ایشان سؤال کرد ، این حدیث از رسول صلی اللہ علیہ وسلم هست : من زا رحیا ولم یذق منہ شیئا و کانماز ربیتا»

فرمود آری ، آنگاہ سائل بگفت : شاہ بدین حدیث عمل نمی کنید ، شیخ فرمود «خلق معنی این حدیث نمی داند ، خلق برد و نوع است ، عوام و خواص . مرا با عوام کار نیست ، اما چون خواص می آیند ، من از خدا و رسول و سلوک و معرفت و شریعت و مانند آن سیگویم ، ایشان را از آن فایده می باشد ، و این مایده<sup>۵</sup> بہتر است از دنیا و آخرت و خوش طعام<sup>۶</sup>.

نقل است فرمودہ ، کہ یکی بخدمت شیخ بہاءالدین آمد<sup>۷</sup> سلام رساندہ شیخ پرسید کد آن کدام کس است . شیخ را این آمدہ نشانہا گفت ، شیخ فرمودہ چہ حاجت است ، او مراروی دیدہ است ، آن مرد گفت ، آری بندہ شاہ است ، و مرید شاہ است فرمودہ کار تمام است.

۱- مک : گردیدی .

۲- شیر : هست .

۳- ناب : نہ درون نمازنی بیرونی .

۴- ناب : تصفیہ کردہ بنظر شیخ عذر نمود ، نا الف : عذر نمود .

۵- مک : فائده ، نا الف : قائده .

۶- سن : طعام خوش است .

۷- ناب : آیندہ .

نقل است ، فرموده ، مردی از مریدان شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین او را حسن نام افغان گفتندی ، صاحب ولایت در غایت بزرگی ، چنانچہ شیخ بہاء الدین فرمودہ : اگر فردا قیامت<sup>۱</sup> ، خدای تعالیٰ مرا بگوید کہ بہ<sup>۲</sup> درگاہ ماچہ آوری من بگویم کہ صدق و اعتقاد حسن افغان را آورده ام . «وقتی این حسن افغان در کوئی میگذشت ، بہ مسجدی رسید ، مؤذن تکبیر گفت ، امام پیش رفت و خالق بہ جہانت پیوستند ، خواجہ افغان نیز بیامد و باو<sup>۳</sup> اقتدا کرد . چون نماز تمام شدہ و خالق باز گشت<sup>۴</sup> ، خواجہ حسن نزدیک امام رفت ، و گفت ای امام در نماز امامت کردی ، من اقتدا بتو کردم ، تواز آنجا بدہلی رفتی ، و بردہ ہا خریدی و باز گشتی و در ملتان آمدی ، من دنبال تو<sup>۵</sup> خستہ شدہ می گشتم ، بگو باری این چہ نماز است .

بعد از آن در شرح بزرگی او فرمودند کہ وقتی در موضعی مسجدی بنامی آمدند<sup>۶</sup> خواجہ حسن در آنجا رسید ، اہل عمارت را فرمود کہ محراب را ہمچنان<sup>۷</sup> راست کشید کہ قبلہ اینطرف است . این سخن گفت و بجای اشارت کردہ ، دانشمندی حاضر بود نزاع آورد ، و گفت بی سمت میگوئی<sup>۸</sup> قبلہ طرف دیگر است . در میان ایشان سخن شدہ خواجہ حسن دانشمندی را گفت ، روی این طرف کن کہ من میگویم . چون دانشمند روی آن طرف کرد ، کعبہ را معاینہ نمود<sup>۹</sup> دست و پای حسن افغان بوسید و گفت سمت ہانست کہ حسن گفت .

فرمودہ کہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را مریدی بود ، خواجہ ابو علی کہری گفتندی ، یکی از واصلان حق بود . او را علی خان عاشق نیز می خواندند ، از بیرون ملتان در غازی مسکن (داشت) . شیخ روزی بروی رفتی ، ہمچنین خواجہ علی خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را بدید ، روی ہر زمین آورد بنشست ، پکہ<sup>۱۰</sup> برداشت ،

۱- مک : فرد ای قیامت .

۲- پن : در .

۳- پن : بدو .

۴- ناب : رفتند .

۵- شیر : درد نبال .

۶- مک : نہادند .

۷- سن : ہمچنین .

۸- مک : است .

۹- شیر : معاینہ دید ، پن : مقامہ دید .

۱۰- مک : سنک .

بر زمین زد ، بکہ زرشد ، شیخ چشم بر بست ، و گفت «یا غفور ، یا غفور» و گفت : «ہمچنین نمی باید کرد» الغرض وقت شام درآمد تاریکی شد . بو علی دران محل چراغ را اشارت کرد ، چراغ چنان روشن شد ، ہمچوشب چہاردم ماہ ، شیخ اشارت کرد سوی چراغ ، اورا<sup>۲</sup> بسوخت ، شیخ بہ غضب شد و گفت کہ ترا راندیم و بدست نفس امارہ دادیم<sup>۳</sup> . شیخ برخاست و در خانہ آمد ، خواجہ علی چنان شد روزی ہزار نفسانیہ میراندی<sup>۴</sup> و قیاسا صد من طعام می خوردی<sup>۵</sup> سیرنشدی ، چون بجان آمد ، در لکھنؤ<sup>۶</sup> بخدمت شیخ جلال الدین تہریزی رفت ، از حال خود عرض داشت کرد ، شیخ جلال فرمود کہ تا آنکہ اجازت شیخ نباشد ، در حق تودعا نتوانم کرد ، اما اجازت خود گرفتہ دعا کنم . الغرض شیخ جلال الدین مکتوب نوشت کہ راندہ آن برادر بما آمدہ است ، اگر رخصت آن برادر باشد مادر حق او دعا کنیم . مکتوب شیخ اسلام شیخ بہاء الدین نوشتہ و آنرا زیر مصلی داشت ، و دوگانہ گزارد . تا بعد از فراغ نماز مکتوب را زیر مصلا بیرون آورد . چون نظر کرد ، خدمت شیخ بہاء الدین جواب مکتوب نوشتہ ، کہ چون برشا رفتہ ، اگر از آن فعل توبہ کند ، دعا در حق او کن<sup>۷</sup> ، فرمود بو علی از آن توبہ کردی ، گفت توبہ کردم . بعد از آن شیخ جلال الدین دعا کرد ، حق تعالی مستجاب کرد ، چنانچہ خواجہ علی ، بازہمچنان<sup>۸</sup> شد کہ بود . بعد از آن پیامد بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا پیوست . شیخ لطف فرمود در باب او . نقل است شیخ نظام الدین : شیخ اسلام بہاء الدین وقتی در مجالس حکایت توریث<sup>۹</sup> می گفت ، شخصی توریث خوان در آن مجالس بود ، نزاع آورد ، خدمت شیخ از غیب صحیفہ<sup>۱۰</sup> توریث بر آن شخص نمود<sup>۱۱</sup> چون بدید<sup>۱۱</sup> ہمچنان بود کہ شیخ فرمود .

۱- شیر : آمدہ بود .

۲- شیر : روی اورا .

۳- شیر : بعد از «را ندیم» : «ہم شکم دادیم» اضافہ دارد .

۴- پن : برآمد .

۵- مک : بخوردی .

۶- پن : لکھنؤ .

۷- شیر : بکنید .

۸- پن : چنان .

۹- ؟ : تورات .

۱۰- سن : نمودار کرد .

۱۱- مک : دید .

نقل است روزی بسر بزرگ شیخ ، شیخ صدرالدین عارف پیش در استادہ بود تا مردی بیامد ، سلام داد ، و مکتوب بند کرده بدست شیخ صدرالدین داد و گشت . درین فرمان است کہ بدست شیخ بہاء الدین زکریا بدهی تا بخواند . چون شیخ صدرالدین عارف عنوان نامہ بخواند ہای ہای بگریست و گفت : «طلب دوست آمدہ است ، اما مگر تو ملک الموتی<sup>۲</sup> کہ برین صورت آمدہ ای»<sup>۳</sup> گفت : «آری»

گفت : «شا چرا نمی روید ؟»

فرمودہ : کہ مرا فرمانست کہ بدست شیخ صدرالدین بدهید ، تا خدمت شیخ بدهید .

خدمت شیخ صدرالدین آن نامہ اندرون خانہ برد . شیخ الاسلام بہاء الدین مشغول بود ، چون فارغ شد ، آن مکتوب را بدست شیخ داد چون آن مکتوب بستہ و باز کرد بشرف مطالعہ مشرف گشت<sup>۴</sup> ، فرمود : «دور شوید»

ہمہ دور شدند ، سر بہ سجدہ نہادند جان بحق تسلیم کردند<sup>۵</sup> .

از درون نعرہ برآمد ، کہ شیخ بہاء الدین بدوست پیوست .

الشیخ الکبیر المنیر قطبیۃ مرشدیۃ قطب العالمین ، غوث الثقلین بہاء الحق الشریعۃ و الطریقۃ والدین ، ابو محمد زکریا رضی اللہ از دنیا رحلت فرمود . من دارالبقاء الی دارالبقاء یوم الخمیس بعداء الظہر حین قرب دخول و ات العصر فی السابع من الصفر ، سنہ ست وستین وستایہ من الهجرة القدسة و کان عمرہ مائہ سنہ ، و کان توطنہ فی بلدۃ ملتان صانہا اللہ تعالی عن الحدثنان و غسلہ شیخ عمر العمودی وصلى علیہ شیخ صدرالدین ابو المعاتم محمد رضی اللہ تعالی عنہ و دفن فیہا داخل الحصن القدیم فی روضتہم و جاء الناس من بلاد شتی افواجا اقرباء کلہم اذیافہم و بلغ جماعۃ الاذیاف فی بعض الاوقاف من خمسایہ الی سبعمائۃ و الی الف سوی سکنة الرباط و الحجرات و الطلبة .

۱- مک : آیا .

۲- سن : ہستی .

۳- پن : آمدہ است ، سن و ہستی .

۴- مک : مشغول بحق بود .

۵- نا الف : شد .

۶- سن : نمود .

- صفحہ ۱۲۵ ، سطر ۵ : فتوت : جوانمردی و در اصطلاح عبارت از ایثار است کہ غیر را بر نفس خود ایثار کنند .
- صفحہ ۱۲۵ ، سطر ۶ : صفی : بہ معنی دوست خالص است .
- صفحہ ۱۲۵ ، سطر ۷ : ورع : عبارت از احتراز از چیزی است کہ دارای انحراف شرعی و یا شبہ مضرت معنوی باشد یعنی خود داری کردن از اباحت است .
- صفحہ ۱۲۵ ، سطر ۷ : ایقان : عبارت از علم ہشی است بواسطہ استدلال .
- صفحہ ۱۲۶ ، سطر ۱ : راسخ : بمعنی استوار و پای برجا است .
- صفحہ ۱۲۶ ، سطر ۳ : قدوہ : بمعنی پیشوا است .
- صفحہ ۱۲۶ ، سطر ۹ : مخدوم سید جلال الحق والشرع والدین بخاری : رجوع شود بہ باب دوم ، فصل دوم رسالہ حاضر .
- صفحہ ۱۲۶ ، سطر ۱۱ : شیخ فرید الحق والشرع والدین گنج شکر : رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .
- صفحہ ۱۲۶ ، سطر ۱۳ : شیخ نظام الحق والدین اولیا : رجوع شود بہ باب پنجم ، فصل اول .
- صفحہ ۱۲۷ ، سطر ۸ : کوت کرور : شہرست در تحصیل لیہ میانوالی این شہر را محمود غزنوی در زمان کشور گشائی خود مسخر ساخت .
- صفحہ ۱۲۷ ، سطر ۹ : دیپال : دیپال پور شہر کوچکی است در ملتان .
- صفحہ ۱۲۷ ، سطر ۱۰ : طی : بہ معنی گرسنہ داشتن خود را است .
- صفحہ ۱۲۷ ، سطر ۱۴ : شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی : محی الدین معروف بہ غوث الاعظم در جیلان در ۴۷۰ ہجری بدنیآ آمد ، سلسلہ قادریہ بہ اسم او منسوب است . او عالم معقول و منقول بود و تصانیف متعددی را بہ او نسبت دادہ اند از جلسہ غنیہ الطالبیہ در فقہ ، بہجہ الاسرار در تصوف و ملفوظات قادری معروف هستند ، بزبان عربی و فارسی شعر ہم می گفت . در ۵۶۱ ہجری در بغداد فوت شد و همانجا مدفون است .
- صفحہ ۱۲۷ ، سطر ۲۱ : صدر الحق والدین : رجوع شود بہ فصل دوم باب اول .
- صفحہ ۱۲۹ ، سطر ۱ : شیخ شبلی : او از تلمیذ جنید و حسین بن منصور است نام او جعفر بن یونس است و قبر او در بغداد واقع است . او رئیس بود از رؤسای ولایت دماوند و مردی عاقل بود . فرمان روای - مازندران او را ہرسالت نزد خلیفہ فرستاد و چون بہ بغداد رسیدو

پرتو هدایت و مشاهده مقدسه آن دیار بر فضای اعتقاد او  
تاخت توبه کرد و از دنیا اعراض نمود ، او هشتاد و هفت سال  
عمر کرد .

- صفحه ۱۳۰ ، سطر ۲ : **دانگ** : بروزن بانگ شش یک مثقال .
- صفحه ۱۳۱ ، سطر ۵ : **عرفات** : نام جای ایستاده شدن حاجیان بروز عرقه که روز  
حج است و آن صحرایی است فراخ بفاصله نه کروه از مکه  
حاجیان در آنجا ایستاده شده لبیک و ادعیه خوانند و نماز ظهرو  
عصر در آنجا گذارند و به مکه باز گردند .
- صفحه ۱۳۱ ، سطر ۶ : **ورث** : بالفتح واو و «ثای» مشته در آخر عربی است بمعنی  
تازه و تر هر چیزی به معنی میراث گرفتن است .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱۱ : **شیخ شهاب الدین سهروردی** : رجوع شود به باب دوم  
فصل اول .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱ : **شهود** : به معنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رویت  
حق بحق شهود بود . خاصه حضرت وجود بود و شهود مفصل  
در مجمل رویت کثرت در ذات احدیت است .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۹ : **دینار** : بروزن بیمار نوعی از زر مسکوک رایج ولایت .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۲ : **سپهر** : رئیس و سردار و در متون قدیم بجای آقا برای ادای  
احترام و حفظ بزرگواری بکار می بردند .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۷ : **بندگی** : در متن به معنی آقا بکار برده شده .
- صفحه ۱۳۴ ، سطر ۷ : **الست** : آیه شریفه است در قرآن «الست بربکم قالوا بلی»  
یعنی خداوند تعالی قبل از خلق اجساد به ارواح فرمود ، آیا  
من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند بلی .
- صفحه ۱۳۴ ، سطر ۱۲ : **هلپته** : بروزن خریطه ، پنبه یاریسان تاب داده و فتیله لفظ  
معرب آن است .
- صفحه ۱۳۸ ، سطر ۱ : **جلال الدین تبریزی** : رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .
- صفحه ۱۳۹ ، سطر ۷ : **ام الكتاب** : عقل اول را از جهت احاطه ای که به اشیا دارد  
بنحو اجمال ام الكتاب گویند .
- صفحه ۱۳۹ ، سطر ۱۵ : **برگ تنبول** : از سبزی ها است ولی کار آگهان این را از میوه  
می شمارند ، این نوعی برگ است که در شبه قاره هند با فوفل  
و آهک بخورند و لب سرخ کنند و دندان را پاک دارد و آنرا  
پان نیز گویند .

صفحہ ۱۴۰ ، سطر ۳ : ینابیع : بالفتح و کسر یای موحده و سکون یای تختانی و بعین مہملہ زدہ عربی است و بہ معنی چشمہ های بزرگ آب است .

صفحہ ۱۴۱ ، سطر ۵ : ماتان : اسم شہری است در استان پنجاب ، ابن نام از دووازه سانسکریت در آمیختہ ، «مول» (قدیم و بزرگ) و «تہان» (جاوشہر) و بقول کنگہام ملتان بنام خداوند مول (خورشید) نامیدہ شدہ است کہ پرستشگاہ دیرینہ اش طرف توجہ سایر مردم این مرزوبوم بودہ است . برای توضیح بیشتر رجوع شود بہ مقدمہ .

صفحہ ۱۴۱ ، سطر ۶ : یوسف حجاج : سر تیپ خاندان بنی امیہ بود . دریک فامیل غیر معروف در طایف بدنیہ آمد و در زمان خلیفہ عبد الملک بن مروان در ارتش مأموریت پیدا کرد ، بہ سند حملہ برد و در ممالک غیر عرب، عربی را زبان رسمی ساخت .

صفحہ ۱۴۱ ، سطر ۱۹ : غوث : فریاد رس ، ونیز یکی از آن دو تن کہ یمین و یسار قطب باشند و در اصطلاح غوث قطب را گویند او ماجا و ملاذ مردم است و از اولیا' اللہ است .

صفحہ ۱۴۱ ، سطر ۱۹ : قطب : کسی است کہ اہل حل و عقد بودہ و از اولیا' اللہ است و در ہر زمانی مورد نظر خدا است و خداوند طلسم اعظم بدو عنایت فرماید و قطب در عالم وجود بمنزلت روح است در بدن .

صفحہ ۱۴۱ ، سطر ۲۰ : لک ہالکہ : بمعنی صد ہزار است .

صفحہ ۱۴۱ ، سطر ۲۰ : مرشد : یعنی راہ نما و ہدایت کنندہ و صوفیان مظہر عقل را مرشد گویند و مظہر نفس را دلیل گویند کہ ہندگان را براہ راست ہدایت می کند .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۱ : اخیار : جمع خیر است و در اصطلاح سالکان اخیار ہفت تن را گویند کہ از جملہ سیصد و پنجاہ و شش مردان غیب اند و آنها را ابرار نیز خوانند . بنا بہ گفتہ جامی اہل حل و عقل از عرفا و متصوفہ و اولیا' اللہ را اخیار گویند .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۱ : نقبا : کسانی اند کہ برضمایر مردم مطلع باشند و آنها سیصد نفرند ، حجاب و پردہ ہا برای آنها بالا رفتہ و حقایق برای آنها مکشوف گردیدہ و از سر ایر ربوبیت مطلع اند .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۱ : نجبا : عبارتست از چہل نفریکہ امور بندگان و اصلاح حال و کار عباد را بعمدہ دارند و در حقوق خلق تصرف می کنند .



- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۲ : اوتاد: عبارتند از چهار نفری که در چهار جهت دنیا هستند و بمنزله چهار رکن عالم اند و بواسطه این چهار نفر است که خداوند جهات را محفوظ می دارد ، هر گاه یکی از آنها فوت شده نائبی بجای او نشیند و آنها چهار رکن عالم معموله اند و ازین جهت اوتاد گویند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۲ : ابدال: حق تعالی زمین را هفت اقلیم گردانید و برای هر یک از آن هفت اقلیم یک تن از بندگان خود را برگزید و ایشان را ابدال نام نهاد و وجود هر اقلیمی را هر یک از آن ابدال هفت گانه محافظت می کنند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : زاهد: یعنی معروض و اننده و باجمله اعراض کننده از دنیا و بهره های آنرا زاهد گویند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : عارف: یعنی شناسنده و کسی است که خدای تعالی او را به مرتبت شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده باشد و این مقام بطریق حال و مکشفه بر او ظاهر گشته باشد .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : ناظر: بمعنی نظر کننده و نگرنده و نگاه کننده . عبارت از آن کسی است که برای مراقبت اعمال و رفتار دیگری می گمارند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۴ : مراد: به معنی مقتدا است و در اصطلاح آن است که قوت ولایت عارف بمرتبت تکمیل ناقصان رسیده باشد و مراحل سیرو سلوک را طی کرده و طرق ارشاد و تربیت بنظرعیان بدیده و بامداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته و به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و بمرتبت شیخی و مقتدائی رسیده باشد .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۴ : سالک: عبارت از سائرالی الله است که متوسط بین مبدأ و منتهی است مادام که در میراست . سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات و طی مدارج معنوی و تحمل ریاضات در طریق وصول به حقیقت است .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۸ : مرید: نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده و از ماسوی الله بریده باشد و بردو معنی مقتدی که حق دیده او را بنور هدایت بینا گردانیده تا وی به نقصان خود نگردد و دائماً در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگر به حصول مراد و وجود قرب حق .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۱۷ : داعی: یعنی خوانندہ و دعوت کنندہ و در اصطلاح کسی را گویند کہ محقق شدہ باشد بمعرفت علوم سیاست کہ او را ادارہ امور مردم ممکن باشد .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۵ : واجدان: جمع واجد است ، واجد در عربی پایندہ و باقی را گویند، او کسی است کہ بکلی از خودیت خود خالی شدہ باشد کہ موضوع نماند تا طالب کمالی برای او باشد و چون خدا را یافتہ باشد از کل ماسوی چشم پوشد .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۵ : صابر: صبر کنندہ ، مرد شکیبہ .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۶ : خایف: ترسندہ .

صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۶ : ثابت: پابرجا و برقرار و محکم و استوار .

صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۱۵ : قطب الدین بختیار اوشی: رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .

صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۴ : قباچہ: رجوع شود ، بہ باب سوم ، فصل اول .

صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۹ : نجم الدین صغری: او عالم فقہ و از علمای معروف ہند بود در زمان سلطان شمس الدین التمش بہ سمت شیخ الاسلامی منصوب شدہ بود ولی بعد از یک محاکمہ او را معزول کردند، در ہان زبان فوت کرد .

صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : امارد: بہ معنی بی ریش و سادہ ، جمع امرد است .

صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۱ : شمش والی: یعنی سلطان شمس الدین التمش ، رجوع شود بہ باب سوم ، فصل اول .

صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۵ : نعلین: کفش و جز آن کہ پای افزار باشد .

صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۸ : کنارہ جمنہ: جمنہ رود خانہ ایست کہ در ناحیہ شرقی شہر دہلی درہند جریان دارد .

صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۱۰ : لکنہوتی: لکنہوتی Lakhnoti یا لکنہنابتی Lakhnabati

یا غور Ghur پایتخت قدیمی بنگال بود کہ خرابہ های آن ہنوز ہم در بین رودخانہ گنگ و رودخانہ مہاندی بنظر میرسد . بنیاد این شہر در قرن یازدہم میلادی گذاشتہ شد در ۱۵۹۴ اسیر سر لشکر بختیار خلجی در زمان قطب الدین ایبک این را فتح نمود و در ۱۵۷۵ میلادی وقتی مغولہا بنگال را فتح کردند پایتخت را از اینجا منتقل کردند بعد از آن بہ علت وبا و سیل رود خانہ گنگ این شہر خراب شد .

- صفحه ۱۴۷ ، سطر ۴ : شوق : بمعنی خواهش و آرزو و میل خاطر است و در اصطلاح انزعاج را گویند در طلب محبوب بعد از یافتن او و فقدان او به شرط آنکه اگر بیاید ساکن شود و عشق همچنان باقی باشد .
- صفحه ۱۴۸ ، سطر ۱۰ : توپره : بضم اول و سکون واو مجهول و باء موحده و رای مهمله وها در آخر ، لغت فارسی است به معنی کیسه که در آن دانه بخورد اسبان دهند .
- صفحه ۱۴۹ ، سطر ۱۴ : کنه یا کته : لغت سرائیکی قدیم زبان محلی ملتان قدیم است که به معنی برده بکار می بردند .
- صفحه ۱۵۱ ، سطر ۲ : تنکه : بالفتح کاف و عری است ، فارسی بمعنی قرص رایج خواه از زر باشد خواه از نقره یا سی و این مفرس تنکه است .
- صفحه ۱۵۲ ، سطر ۱۰ : مشاهده و مکشفه : مشاهده عبارت از حضور حق است و مشاهده از کسی درست آید که بوجود شهود قائم بود نه بخود و تا شاهد در شهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده او نتوان کرد . مکشفه و مشاهده از لحاظ معنی متقارنند با این تفاوت که کشف اتم از شهود است ، بعضی گویند که مکشفت عبارت از حضور دل در شواهد مشاهدات است و علامت مکشفه دوام تحیر در کنه عظمت خداوند است .
- صفحه ۱۵۴ ، سطر ۱۳ : مصافه کردن : دست دادن .
- صفحه ۱۵۴ ، سطر ۱۴ : گرمی : به معنی صندلی است .
- صفحه ۱۵۵ ، سطر ۳ : گروه : ثلث فرسنگ است .
- صفحه ۱۵۶ ، سطر ۲ : چله : چهل روزی که درویشان در گوشه ای نشینند و روزه دارند و عبادت کنند یعنی چهل روز ترک حیوانی گزین و دیگر ریاضات ورزیدن را چله گویند .
- صفحه ۱۶۰ ، سطر ۲ : ولایت : مشتق از ولی است و عبارت از قیام عبدالست بحق در مقام فنا از نفس خود و آن بر دو قسم است : ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واصلان از ارباب سلوک که عبارت از فنا عبدالست در حق و بقا اوست بحق اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود .
- صفحه ۱۶۰ ، سطر ۱۱ : کورت : با فتح اول و ثانی مشدد مفتوح به معنی یکبار و یک جماه است چنانکه سه کورت بمعنی سه بار کرات صبح و شام و بامداد است .

- صفحہ ۱۶۱ ، سطر ۱۶ : کوه سراندیپ : سلسلہ کوه در سیلان.
- صفحہ ۱۶۱ ، سطر ۱۷ : ہشتوارہ : بروزن خشک پارہ مقداری از بار است کہ بر پشت توان برداشت.
- صفحہ ۱۶۲ ، سطر ۱۰ : ہرہمہ : ترکیب ہندی است برای ہمہ آنها.
- صفحہ ۱۶۳ ، سطر ۳ : تحت الثری : ترکیب اضافی عربی است ، عبارتست از زیر زمین .
- صفحہ ۱۶۴ ، سطر ۲ : جوالقیان : جوالق پوشان و جوالق جنسی بود از پوشش قلندران و این جمع جولق است و جولق معرب جولغ و جولغ ہافتہ ہشمی است کہ از آن خرجین سازند و مردم فقیر و قلندران نیز پوشند.
- صفحہ ۱۶۵ ، سطر ۱۲ : زمخشری : (۴۶۷-۵۳۸ ھ ق) محمود بن عمر زمخشری ، اہل زمخشر (در خوارزم) بود . بیشتر زندگانی خود را در مکہ بسر برد ، برای ہمین بہ جار اللہ معروف است . در لغت ونحو و تفسیر استاد بود ، از تألیفات معروف او «المفصل» در نحو ، «الکشاف» در تفسیر ، «مقدمہ الادب» در لغت عربی بہ فارسی . «اساس البلاغہ» در لغت ، «ربیع الابرار»-«فصوص الاخبار» «روس المسائل» در فقہ و «الغرایض» در علم فرایض ، «منہاج و دیوان التمشیل» را میتوان نام برد او عقاید معتزلہ داشت.
- صفحہ ۱۶۶ ، سطر ۴ : سماع : آوازی است کہ حال شنونده را منقلب گرداند بعضی می گویند سماع غذای روح است و ذکر غذای قلب و بعضی سماع را حرام و بعضی مباح و بعضی واجب می پندارند.
- صفحہ ۱۶۶ ، سطر ۱۱ : مخلوق : سوی سترده.
- صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۳ : فرجہ : شکاف یا رخنہ.
- صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۶ : اچ : اچہ یا اچ از لغت سانسکریت «اوجا» یا «اونچا» کہ بہ معنی بلند است مشتق شدہ است . این شہری است در بہاولپور کہ کنار رودخانہ ستلج واقع شدہ بخاطر صوفیا بالاخص مخدوم جہانیاں جہانگشت شہرت عالمگیر پیدا کرد.
- صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۱۶ : قطب الدین کاشانی : ناصر الدین قباچہ حاکم ملتان و سند قاضی قطب الدین کاشانی را کہ بہ اولیا اعتقاد نہاد بہ

ملتان دعوت کرد . او سمت قاضی را داشت و تہاچہ برای او مدرسہ ای بنا کرد .

صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۹ : متورع : پرهیزگر و پارسا .

صفحہ ۱۶۸ ، سطر ۲ : اقتدا : پیروی کردن و پس امام نماز گزاردن را میگویند .

صفحہ ۱۶۹ ، سطر ۲ : حسن افغان : رجوع شود بہ باب دوم ، فصل دوم .

صفحہ ۱۶۹ ، سطر ۱۶ : ابوعلی کہمیری : یکی از مریدان شیخ بہاؤ الدین زکریا مستثنی بود . شیخ از دست او ناراحت شد ورنجور گردیدہ او را از خود راند . او بہ شیخ جلال الدین تبریزی متوسل شد و عذر خواست و شیخ ہم او را بخشید .

صفحہ ۱۶۹ ، سطر ۱۹ : ہککہ : در سرائیکی قدیم کہہ زبان محلی ملتان بودہ بہ معنی سنگ بکار می بردند .

«فہرست اعلام»

- ۱ - ابوالنجیب الدین کہبری : ۱۴۲-۱۴۳
- ۲ - ابوسعید : ۱۴۸
- ۳ - ابوعلی کہمیری : ۱۸۳-۱۸۴
- ۴ - بختیار اوشی : ۱۵۴-۱۵۵-۱۷۸
- ۵ - جلال الدین تبریزی : ۱۴۸-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶
- ۶ - جلال الدین بخاری : ۱۳۵-۱۳۶-۱۵۱-۱۵۷-۱۷۰-۱۸۴
- ۷ - حسن افغان : ۱۸۲-۱۸۳
- ۸ - حسن بصری : ۱۵۱
- ۹ - خضر علیہ السلام : ۱۴۱-۱۴۳
- ۱۰ - زمخشری : ۱۷۸
- ۱۱ - شمس الدین التمش : ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷
- ۱۲ - شہاب الدین سہروردی : ۱۴۱-۱۴۴-۱۴۹-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۹-۱۷۷
- ۱۳ - شیخ صدر الدین : ۱۳۷-۱۸۴-۱۷۸
- ۱۴ - صدر الدین صوفی : ۱۵۳-۱۷۷
- ۱۵ - عبداللہ روسی : ۱۶۶-۱۷۹
- ۱۶ - علی مرتضی : ۱۴۶
- ۱۷ - فرید الدین گنج شکر : ۱۳۵-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱

- ۱۸ - قاضی قطب الدین کاشانی: ۱۸۰  
 ۱۹ - قباچہ: ۱۵۴-۱۶۲-۱۷۲-۱۷۳  
 ۲۰ - نجم الدین شامی: ۱۷۷  
 ۲۱ - نجم الدین صغری: ۱۵۵  
 ۲۲ - نظام الدین: ۱۳۵-۱۷۰  
 ۲۳ - یوسف حجاج: ۱۵۱  
 «فہرست اماکن»

- ۱ - اچہ: ۱۸۰  
 ۲ - بخارا: ۱۷۲-۱۷۷-۱۷۹  
 ۳ - بغداد: ۱۳۲-۱۵۹-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۶  
 ۴ - بیت المقدس: ۱۶۰  
 ۵ - جمنا: ۱۵۷  
 ۶ - دمشق: ۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴  
 ۷ - دہلی: ۱۵۵-۱۶۱-۱۶۷-۱۶۸  
 ۸ - دیپال: ۱۳۶  
 ۹ - سمرقند: ۱۴۱-۱۷۴  
 ۱۰ - سیستان: ۱۶۴  
 ۱۱ - کوت کرور: ۱۳۶  
 ۱۲ - کوه الوند: ۱۶۰  
 ۱۳ - کوه سراندیپ: ۱۷۴  
 ۱۴ - لکنہوتی: ۱۵۷-۱۸۳  
 ۱۵ - ماچین: ۱۴۹  
 ۱۶ - مدینہ: ۱۳۶  
 ۱۷ - مکہ: ۱۳۶  
 ۱۸ - ملتان: ۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۰  
 ۱۹ - ہند: ۱۶۰  
 ۲۰ - ہندی: ۱۴۷  
 ۲۱ - ہندوستان: ۱۵۷-۱۶۳  
 ۲۲ - ہندوستانی: ۱۴۶-۱۴۸-۱۷۰

## «فہرست کتب»

- ۱ - المجمل: ۱۳۸
- ۲ - المغرب: ۱۳۸
- ۳ - المفصل: ۱۳۸-۱۷۸
- ۴ - المقاليد: ۱۳۸
- ۵ - ايجاز: ۱۷۷
- ۶ - تورات: ۱۸۴
- ۷ - خلاصہ العارفين: ۱۳۵
- ۸ - عملہ: ۱۷۷
- ۹ - کشاف: ۱۷۷
- ۱۰ - مغازی: ۱۳۷

## «فہرست لغات و تعبيرات محلی»

- ۱ - استادان ماہران: ۱۳۶
- ۲ - اوشان: ۱۵۰
- ۳ - پکہ: ۱۸۳
- ۴ - تنبول: ۱۵۰
- ۵ - تنکہ: ۱۶۲
- ۶ - توبرہ: ۱۶۰
- ۷ - خوشبوناک: ۱۴۲
- ۸ - چنانچہ: ۱۵۸
- ۹ - دریا: ۱۶۸-۱۶۹
- ۱۰ - شایان: ۱۴۸
- ۱۱ - کرسی: ۱۶۶
- ۱۲ - کرور: ۱۵۱
- ۱۳ - کرورہ: ۱۶۷
- ۱۴ - کشتی: ۱۶۹
- ۱۵ - کنہ: ۱۶۱
- ۱۶ - لک یا لکھ: ۱۵۱-۱۵۲

۱۷ - مایان: ۱۴۶

۱۸ - نابیدا: ۱۶۸

۱۹ - ہر ہمہ: ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۸

۲۰ - ہفتادگان: ۱۴۰

## «آیات قرآن»

۱ - الست بر بکم: ص ۱۷۲

۲ - انا لله وانا الیہ راجعون: ص ۱۶۷

۳ - یوم ینفخ فی الصور: ص ۱۵۲

## «احادیث»

۱ - قال النبی علیہ السلام من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف النبی علیہ

السلام: ص ۱۸۰

۲ - من زار حیا ولم یزق منه شیئا وکانما زرمیتا: ص ۱۸۱

## «لہرمت اشعار»

۱ - گرنیک زیم مرا ازیشان گیرند

(ص ۱۵۴)

ور بد باشم مرا بایشان بخشند

۲ - با درد بساز چون دوائ تو منم

در کس منگر چو آشنای تو منم

گر بر سرکوی عشق من کشته شوی

(ص ۱۵۹)

شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم

۳ - در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم

صد تیغ اگر زنی بسر نفروشم

آہی کہ زخم بیاد تو وقت سحر

(ص ۱۵۹)

گر ہر دو جہان دهند ہم نفروشم

۴ - آنکس کہ ترا شناخت جان را چہ کند

فرزند و عیال و خانمان را چہ کند

دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدہی

(ص ۱۶۰)

دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کند

۵ - در ہر دری مروکہ ز تو آبرو رود

یک در برو بگیر ولی استوار گیر

(ص ۱۷۲)

تن درون نماز دل بیرون

۶ - کشتہا می کنی ز نادانی

این چنین حالت پریشان را

شرم بادا نماز می خوانی

(ص ۱۸۱)



## «منابع و ماخذ»

- ۱ - آب کوثر ، دکتر شیخ محمد اکرام ، لاہور ، ۱۹۶۵ م .
- ۲ - آتشکدہ آذر ، لطف علی بیگ آذر ، امیر کبیر ، تہران ، ۱۳۳۸ ش .
- ۳ - آیین اکبری ، ابو الفضل علامی ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۸۸۲ م .
- ۴ - اخبار الاخیار فی اسرار الابرار ، عبدالحق محدث دہاوی ، دہلی ، ۱۳۰۹ ھ .
- ۵ - اخبار الصالحین ، نواب معشوق یار جنگ ، دکن ، ۱۳۵۳ ھ .
- ۶ - اردو داہرہ المعارف ، فیروز سنز ، لاہور ، ۱۹۶۷ م .
- ۷ - اسلامی تصوف اور اقبال ، دکتر ابو سعید نور الدین کراچی ، ۱۹۵۹ م .
- ۸ - افضل الفوائد ، امیر خسرو ، مطبع رضوی ، دہلی ، ۱۸۸۷ م .
- ۹ - انوار صوفیہ ، محمد لطیف فریدی ، شعاع ادب ، لاہور ، ۱۹۵۵ م .
- ۱۰ - (اردو) ، اشرف پریس لاہور ، ۱۹۶۳ م .
- ۱۱ - انوار غوثیہ ، مخدوم حسن بخش ، مطبع عام ، لاہور ، ۱۳۲۷ ھ ق .
- ۱۲ - انوار العارفین ، محمد حسین ، لکھنؤ ، ۱۸۷۹ م .
- ۱۳ - اولیائی ملتان ، اولاد علی گیلانی ، سنگ میل پبلیکیشنز ، لاہور ، ۱۳۸۳ ھ .
- ۱۴ - بزم صوفیہ ، سید صباح الدین عبدالرحمن ، مطبع معارف اعظم گرہ ، ۱۹۴۹ م .
- ۱۵ - بزم مملوکیہ « « « « ۱۳۷۴ ھ .
- ۱۶ - بوستان غوثیہ ، شاہ عبداللطیف ، افضل المطابع ، دہلی ، ۱۹۱۳ م .
- ۱۷ - پاکستان میں فارسی ادب ، دکتر ظہور الدین احمد ، یونیورسٹی پریس ، لاہور .
- ۱۸ - تاریخ اشاعت اسلام ، محمد اسماعیل پانی پتی ، علمی پرنٹنگ پریس ، لاہور ، ۱۹۶۲ م .
- ۱۹ - تاریخ اولیا ، سید اشرف الحسینی القادری ، مطبع فتح الکریم بمبئی ، ۱۲۹۱ ھ .
- ۲۰ - تاریخ تصوف در اسلام ، دکتی قاسم غنی ، ابن سینا ، تہران ، ۱۳۳۰ ش .
- ۲۱ - تاریخ جلیلہ ، غلام دستگیر نامی ، لاہور ، ۱۹۳۷ م .
- ۲۲ - تاریخ فرشتہ ، محمد قاسم ہندو شاہ ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۲۸۱ ھ .
- ۲۳ - تاریخ فیروز شاہی ، ضیاء الدین برنی ، کلکتہ ، ۱۸۶۲ م .
- ۲۴ - « « ، شمس سراج عقیف ، کلکتہ ، ۱۸۹۰ م .
- ۲۵ - تاریخ مشایخ چشت ، ندوۃ المصنفین ، دہلی ، ۱۹۵۳ م .
- ۲۶ - تاریخ معصومی ، سید معصوم بہکری ، بمبئی ، ۱۹۳۸ م .
- ۲۷ - تاریخ مفصل ایران از استیلائی مغول تا اعلان مشروطیت ، عباس اقبال ، امیر کبیر ، تہران ، ۱۳۴۱ ش .

- ۲۸ - تاریخ نامہ ہرات ، سیف بن محمد بن یعقوب ہروی ، کلکتہ ، ۱۹۴۳ م .
- ۲۹ - تاریخ پاکستان و ہند ، پاکستان ہستاریکل سوسائٹی ، کراچی .
- ۳۰ - تذکرہ الانساب ، سید امام الدین ، افضل المطابع ، دہلی ، ۱۳۲۲ ہ .
- ۳۱ - تذکرہ الشعراء ، دولتشاہ سمرقندی .
- ۳۲ - » » ، عبدالغنی ، علی گرہ ، ۱۹۱۶ م .
- ۳۳ - تذکرہ الکرام ، ناظر حسن ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۹۱۵ م .
- ۳۴ - تذکرہ اولیای ہند ، مولوی عبدالرحمن چشتی ، لکھنؤ ، ۱۹۱۴ م .
- ۳۵ - تذکرہ اولیای ہند و پاکستان ، میرزا احمد اختر دہلوی ، لاہور ۲۹۵۴ م .
- ۳۶ - تذکرہ حسینی ، میر حسین دوست سنبھلی ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۲۹۲ ہ .
- ۳۷ - تذکرہ حمیدیہ ، ترجمہ غلام دستگیر نامی ، گلزار عالم پریس ، لاہور ، ۱۹۵۹ م .
- ۳۸ - تذکرہ روز روشن ، محمد مظفر حسین صبا ، کتاب خانہ رازی ، تہران ۱۳۴۳ ش
- ۳۹ - تذکرہ ریاض العارفین ، رضا قلی خان ہدایت ، تہران ، ۱۳۴۴ ش
- ۴۰ - تذکرہ صوفیائی بنگال ، اعجاز الحق قدوسی ، مرکزی اردو بورڈ ، لاہور ۱۹۶۵ م
- ۴۱ - » » پنجاب » » سلیمان اکادمی ، کراچی ۱۹۶۲ م
- ۴۲ - » » سند » » اردو اکادمی سند کراچی ، ۱۹۵۹ م
- ۴۳ - تذکرہ علمای ہند ، مولوی رحمان علی ، لکھنؤ ، ۱۹۱۴ م .
- ۴۴ - تذکرہ مجمع الفصحاء ، رضا قلی خان ہدایت ، چاپ موسوی ، تہران ، ۱۳۳۹ ش
- ۴۵ - تذکرہ مخدوم جہانیاں جہانگشت ، محمد ایوب قادری ، ادارہ تحقیق و تصنیف کراچی ، ۱۹۶۳ م .
- ۴۶ - تذکرہ مخزن الغرائب ، شیخ احمد علی خان ہاشمی ، تصحیح دکتر محمد باقر ، لاہور ، ۱۹۶۸ م .
- ۴۷ - تذکرہ میخانہ ، عبد النبی ، باہتمام گلچین معانی ، تہران ، ۱۳۴۰ ش .
- ۴۸ - تذکرہ نتائج الافکار ، محمد قدرت اللہ گوپاموی ، چاپ خانہ سلطانی ، بمبئی ، ۱۳۳۶ ہ
- ۴۹ - تحفۃ الابرار نواب میرزا آفتاب بیگ ، مطبع رضوی ، دہلی ، ۱۳۲۳ ہ .
- ۵۰ - تحفۃ الکرام ، علی شیر قانع تتوی ، سندھی ادبی بورڈ ، کراچی ، ۱۹۵۹ م .
- ۵۱ - تحقیق در احوال و آثار شیخ نجم الدین کبری اویس ، منوچہر محسنی ، علمی ، تہران ، ۱۳۴۹ ش

- ۵۲ - تواریخ ضلع ملتان ، منس حکم چند ، نیو امپریال پریس لاہور ، ۱۸۸۴ م .
- ۵۳ - حدیقۃ الاولیا ، غلام سرور لاہوری ، نولکشور ، کانپور ، ۱۸۹۹ م .
- ۵۴ - خطہ پاک اچ ، مسعود حسن شہاب ، اردو اکادمی بہاولپور ، ۱۹۶۷ م .
- ۵۵ - دانشمندان آذربایجان ، محمد علی تربیت ، مطبع مجلس ، تہران ، ۱۳۱۴ ش .
- ۵۶ - دایرۃ المعارف اسلامیہ ، باہتمام دانشگاہ پنجاب لاہور ، ۱۹۵۹ م .
- ۵۷ - دیوان حسن سنجرى ، باہتمام مسعود علی محوی ، مکتبہ ابراہیمیہ ، لوئین ، ۱۱۵۲ ہ .
- ۵۸ - دیوان کمال الدین اسماعیل اصفہانی ، باہتمام بحر العلومی ، تہران ، ۱۱۴۷ ش .
- ۵۹ - ذکر جمیل ، مفتی محمود عالم ہاشمی ، آفتاب عالم پریس ، لاہور .
- ۶۰ - ذکر کرام ، محمد حفیظ الرحمن ، محبوب المطابع .
- ۶۱ - رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی ، باتصحیح دکتہ بشیر حسین ، لاہور ۱۹۶۸ م .
- ۶۲ - رود کوثر ، شیخ محمد اکرام ، لاہور ، ۱۹۷۰ م .
- ۶۳ - ریخانہ الادب ، محمد علی تبریزی مدرس ، چاپخانہ علمی تہران ، ۱۳۲۷ ش .
- ۶۴ - سر زمین ملتان ، نور احمد خان فریدی ، قصر الادب ، ملتان .
- ۶۵ - سر زمین ہند ، علی اصغر حکمت ، تہران ۱۳۳۷ ش .
- ۶۶ - سفینۃ الاولیاء ، داراشکوہ ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۸۷۲ م .
- ۶۷ - سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات ، خلیق احمد نظامی ، ندوۃ المصنفین ، دہلی ، ۱۹۵۸ م .
- ۶۸ - سیر الاولیا ، سید محمد مبارک علوی ، مطبع محب ہند ، دہلی ، ۱۳۰۲ ہ .
- ۶۹ - سیر العارفین ، حامد بن فضل اللہ جالی ، مطبع رضوی ، دہلی ، ۱۳۱۱ ہ .
- ۷۰ - سیر المتاخرین ، غلامحسین طباطبائی ، کانپور ، ۱۸۶۶ م .
- ۸۱ - شمع انجمن ، نواب صدیق حسن خان ، مطبع شاہ جہانی ، بہوپال ، ۱۲۹۳ ہ .
- ۷۲ - شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید الدین مسعود طالب ہاشمی ، لاہور ، ۱۹۶۳ م .
- ۷۳ - صبح گلشن ، نواب حسن خان ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۲۹۵ ہ .
- ۷۴ - طبقات اکبری ، نظام الدین احمد بخشى ، کلکتہ ، ۱۹۲۷ م .
- ۷۵ - طبقات سلاطین اسلام ، استانی پول ، ترجمہ عباس اقباس ، مطبع دہر ، تہران ، ۱۳۱۲ ش .

- ۷۶ - طبقات ناصری ، ابو عمر منہاج الدین عثمان جوزجانی ، کلکتہ ، ۱۸۶۳ م.
- ۷۷ - فرهنگ مصطلحات عرفا ، سید ضیاء الدین سجادی ، چاپخانہ مصطفوی ، تہران ۱۳۳۹ ش.
- ۷۸ - فرهنگ آندراج ، محمد پادشاہ شاد ، کتابخانہ خیام ، تہران ۱۳۳۵ ش.
- ۷۹ - فرهنگ سخنوران ، خیام پور ، تبریز ، ۱۳۴۰ ش .
- ۸۰ - فواید السالکین ، بابا فرید الدین گنج شکر ، لکھنؤ.
- ۸۱ - فواید الفواد ، حسن دہلوی ، مطبع علمی ، لاہور ، ۱۹۶۶ م.
- ۸۲ - فہرست مقالات ، بکوشش ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تہران ، ۱۳۳۹ ش.
- ۸۳ - قاموس المشاہیر ، مولوی نظام الدین بدایونی ، نظامی پریس ، بدایون ۱۹۲۴ م.
- ۸۴ - کشف المعجوب ، علی عثمان ہجویری ، باہتمام دکتر محمد شفیع ، لاہور ، ۱۹۶۹ م .
- ۸۵ - کلیات عراقی ، سعید نفیسی ، کتابخانہ سنائی ، تہران ، ۱۳۳۶ ش.
- ۸۶ - لب تاریخ سند ، خان بہادر خداداد خان ، سندی ادبی بورڈ ، کراچی ۱۹۵۹ م.
- ۸۷ - لطایف اشرفی ، اشرف جہانگیر سمنانی ، مکتبہ بزم قادری ، کراچی .
- ۸۸ - لغت نامہ دہخدا ، علی اکبر دہخدا ، چاپخانہ مجلس ، تہران ۱۳۳۵ ش.
- ۸۹ - مجالس المومنین ، علامہ قاضی نور اللہ شوشتری ، چاپخانہ اسلامیہ تہران ، ۱۳۷۶ ہ .
- ۹۰ - مرقع ملتان ، اولاد علی گیلانی ، فیروز پرنٹنگ ورکس ، لاہور ، ۱۳۵۷ ہ .
- ۹۱ - مسلم ثقافت ہندوستان میں ، عبدالمجید سالک ، ادارہ ثقافت اسلامیہ پاکستان لاہور .
- ۹۲ - مشایخ سہرورد ، نور احمد خان فریدی ، قصر الأدب ، ملتان .
- ۹۳ - معارف اسلامیہ در عصر حاضر ، دکتر سید حسین نصر ، تہران ، ۱۳۴۸ ش.
- ۹۴ - مفتاح التواریخ ، نولکشور ، کانپور ، ۱۲۸۴ ہ .
- ۹۵ - مقالات الشعراء باتصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورڈ ، کراچی ۱۹۵۷ م.
- ۹۶ - مقالات دینی و علمی ، مولوی محمد شفیع ، دین محمدی پریس ، لاہور ، ۱۹۶۰ م .
- ۹۷ - مناقب اوحد الدین کرمانی ، بدیع الزمان فروزانفر ، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب ، تہران ، ۱۳۴۷ ش.

- ۹۸ - منبع البرکات ، اردو ترجمہ مخدوم عبدالرشید مطبع صادق الانوار ، بہاولپور ، ۱۹۱۵ م .
- ۹۹ - منتخب التواریخ ، ملا عبدالقادر بدایونی ، کلکتہ ، ۱۸۶۹ م .
- ۱۰۰ - نزہۃ الخواطر و بہجۃ المسامع و النواظر ، عبدالحی ، دکن ۵۹-۱۹۴۷ م .
- ۱۰۱ - » » » » اردو و ترجمہ ابو یحییٰ اسمٰ خان ، لاہور ، ۱۹۵۶ م .
- ۱۰۲ - نفحات الانس ، مولانا عبدالرحمن جاسی ، کتابفروشی محمودی تہران ، ۱۳۳۶ ش .
- ۱۰۳ - ہندو پاکستان کے اولیا ، مفتی شوکت علی فہمی ، دہلی ، ۱۹۵۳ م .

«فہرست کتابخانہ ہا»

- ۱ - فہرست کتابخانہ آصفیہ سرکار عالی حیدرآباد دکن ، جلد دوم .
- ۲ - فہرست کتابخانہ خاص ، انجمن ترقی اردو کراچی .
- ۳ - فہرست مخطوطات شیرانی ، دکتر محمد بشیر حسین ، لاہور ۱۹۶۹ م .
- ۴ - فہرست مخطوطات فارسی موزہ ملی کراچی .
- ۵ - فہرست مخطوطات فارسیہ کتابخانہ عمومی پنجاب ، لاہور ، ۱۹۶۳ .
- ۶ - فہرست مقالات ایرج افشار ، انتشارات دانشگاہ تہران ، ۱۹۳۹ ش .
- ۷ - فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران ، محمد تقی بزوف ، تہران ، ۱۹۴۵ ش .

«فہرست نسخہ های خطی»

- ۱ - اخبار الاولیا، محمد امیر، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب شمارہ  $\frac{۳۲۱۴}{۳۰۹}$
- ۲ - اسرار الاولیا ، بدرالدین اسحاق » » »  $\frac{۵۳۷۸}{۹۲۹}$
- ۳ - حدیقہ الاسرار فی اخبار الابرار » » » ۱۹۱۹۶
- ۴ - خلاصہ العارفین ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ۱۷۱۳
- ۵ - » » » ذخیرہ شیرانی ۱۸۸۴
- ۶ - » » » کتابخانہ دانشگاہ سند ۱۳۵۵۶

- ۷ - خلاصۃ العارفین ، موزہ ملی کراچی .
- ۸ - » » کتابخانہ شخصی غلام دستگیر ناسی
- ۹ - » » » » »
- ۱۰ - » » کتابخانہ شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاہی ، ساهنپال شریف ، ضلع گجرات
- ۱۱ - راحت القلوب ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب شاہہ ۵۱۴۴  
۲۱۳۲
- ۱۲ - رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی ، نسخہ خطی مملوکہ مولوی شمس الدین لاہور.
- ۱۳ - زاد المسافرین میر حسینی » » کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران  
شمارہ ۳/۳۱۴۲
- ۱۴ - سی نامہ ، امیر حسینی » » » » »  
شمارہ ۴۶۰۱
- ۱۵ - طرب المجالس ، میر حسینی » » » » »  
شمارہ ۳۲۲۰
- ۱۶ - کتاب الاوراد ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب شاہہ
- ۱۷ - کنز الرموز ، امیر حسینی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران  
شمارہ ۲۸۹۰
- ۱۸ - مخبر الواصلین ، فاضل اکبر آبادی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ  
پنجاب ، شمارہ ۳۲۲۶۱
- ۱۹ - مرآت المناقب ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ حیدرآباد ،  
شمارہ ۱۳۵۵۶
- ۲۰ - معارج الولايت ، شاہ غلام معین الدین ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ  
پنجاب ، شمارہ ۲۶۸۱
- ۲۱ - نزہۃ الارواح ، امیر حسینی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ  
تہران ، شمارہ ۲۶۳۵ .

«فہرست مجلہ ہا و روزنامہ ہا»

- |  |                 |
|--|-----------------|
| ۱ - مجلہ آستانہ زکریا ، ملتان              | ژوئن ۱۹۵۹ م     |
| ۲ - مجلہ اورینٹل کالج میگزین ، لاہور       | فوریه ۱۹۴۱ م    |
| ۳ - مجلہ الرحیم ، حیدرآباد                 | نوامبر ، ۱۹۶۳ م |
| ۴ - مجلہ العزیز ، بہاولپور                 | فوریه ، ۱۹۶۰ م  |
| ۵ - مجلہ روزگار نو ، تہران ، ج ۱ ، شماره ۳ |                 |
| ۶ - مجلہ یادگار ، تہران ، ج ۴ ، شماره ۴    |                 |
| ۷ - روزنامہ امروز ، لاہور                  | ۱۹ ژوئن ۱۹۶۴ م  |
| ۸ - روزنامہ کوهستان ، لاہور                | ۲۵ مہ ، ۱۹۶۷ م  |

## فہرست مطالب

شرح احوال و آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی و تصحیح  
«خلاصۃ العارفين»

مقدمہ : مختصری راجع بہ ملتان و بررسی فرقہ سہروردیہ

باب اول : شرح احوال شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

فصل اول : احوال زندگانی شیخ

اسم و القاب - خانواده - تولد - تحصیلات - دخول در تصوف -  
سلسلہ درویشی او - مسافرتہای شیخ - اخلاق و رفتار -  
عبادت و ریاضت - کشف و کرامت - علاقہ بہ مرشد - حاصل  
خدمات - فعالیتہای سیاسی - تعلیمات - ازدواج و اولاد - وفات -  
وصف شیخ بزبان دیگران .

فصل دوم : مختصری در ذکر اعقاب و احفار شیخ

۱ - شیخ صدرالدین عارف .

۲ - شیخ ابوالفتح رکن الدین عالم .

باب دوم : بررسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ .

فصل اول : شیخ شہاب الدین سہروردی (پیرومرشد شیخ) خدمات عرفانی  
و ادبی او .

فصل دوم : مختصری در ذکر سریدان شیخ :

۱ - فخر الدین عراقی .

۲ - امیر حسینی .

۳ - جلال الدین بخاری .

۴ - لعل شہباز قلندر .

۵ - حسن افغان .

باب سوم : بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش

فصل اول : امرای معاصر

۱ - شمس الدین التمش .



۲ - ناصر الدين قباچه .

فصل دوم : مشايخ معاصر

۱ - خواجه قطب الدين بختيار كاكى .

۲ - بابا فرید الدين گنج شکر .

۳ - شيخ جلال الدين تبریزی .

باب چهارم : ارزيايى ادبى و عرفانى اثار شيخ

۱ - كتاب الاوراد .

۲ - رساله' بهاء الدين زكريا ملتانى .

۳ - شروط اربعين فى جلوس المعتكفين .

۴ - اشعار پراکنده شيخ .

باب پنجم : تصحيح و تحشيه خلاصته العارفين .

فصل اول : مقدمه در ارزيايى و نقد مطالب كتاب

فصل دوم : متن «خلاصه العارفين» .

فصل سوم : تعليقات مختصر بر پاره اى از مطالب كتاب .

۱ - فهرست اعلام .

۲ - فهرست اماكن .

۳ - فهرست اشعار .

۴ - فهرست آيات .

۵ - فهرست احاديث .

۶ - فهرست كتابها .

۷ - فهرست لغات محلى .

منابع و مآخذ :

۱ - كتابهاى فارسى و اردو .

۲ - فهرست كتابخانه ها .

۳ - فهرست نسخه هاى خطى .

۴ - مجله و روزنامه ها .

۵ - كتابهاى انگليسى .

## REFERENCES

1. A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, 1935.
2. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library, 1948.
3. A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, H. A. Rose.
4. A Short History of Hind-o-Pakistan, Pakistan Historical Board, Karachi, 1963.
5. An Oriental Biographical Dictionary, H. J. Keene.
6. Bibliography of Muslim Inscription of Bengal, Dr. A. H. Dani.
7. Asiatic Society of Pakistan, Dacca, 1957.
- 7a. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Rieu.
8. Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlien Library, Ethe, Oxford, 1930.
9. Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford, 1937.
10. Census Report for the Panjab, Sir Edward Maclagon, 1892.
11. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Ivonow, Calcutta, 1924.
12. Encyclopedia of Islam, Vol. IV, Lozac and Co., London, 1934.
13. Gazetteer of the Multan District E. D. Maclagan, Civil and Military Press, 1902.
14. History of Bengal, Vol. I, R. C. Mojomdar, Dacca, 1943.

15. History of Persian Literature, E. G. Browne.
16. History of Sind, M. Khaliq Baig, Faridun Baig, Karachi Commission Press, 1902.
17. India's Contribution to the Study of Hadith Literature, M. Ishaq, Dacca, 1955.
18. Islam in India and the Middle East, S. M. Ahmed, Allah Bad.
19. Memoire of Gaur and Pandua, Calcutta, 1931.
20. Muslim Civilization in India, S. M. Ikram, Columbia University Press, London, 1964.
21. Mystics of Islam, B. A. Nicholson, London, 1914.
22. Oriental Biographical Dictionary, W. Beels, Calcutta, 1861.
23. Outline of Islamic Culture, A. M. A. Shustery.
24. Persian Literature, A. C. Story, London, 1955.
25. Persian Poets of Sind, Dr. H. I. Sadrangani, Sindhi Adabi Board, Karachi, 1956.
26. Social and Cultural History of Bengal, A. Rahim, Pakistan Historical Society, Karachi, 1963.
27. Studies in Islamic Culture in the Indian Environment, Aziz Ahmed, Oxford, 1964.
28. Sufism, A. J. Arbery, London, 1950.
29. Sufism its Saints and Shrines, B. J. A. Subhan, Lucknow Publishing House, 1960.
30. The Early History of Multan, S. M. Latif, Lahore, 1961.
31. The Cambridge History of India, Vol. III, Delhi, 1958.
32. The Indian Muslims, M. Mujeeb, London, 1967.

A Publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



Serial No. 2

SUFISM

No. 1

**LIFE AND WORKS**  
**OF**  
**SHEIKH BAHĀ AL-DĪN ZAKARIYYĀ MULTĀNĪ**  
**WITH SUPPLEMENT OF**  
**KHULĀSAT AL-'ĀREFĪN**

*Edited & Composed by*  
Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi



Iran Pakistan Institute of Persian Studies  
Rawalpindi, Pakistan  
1974

in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education.”

And the Constitution defines the objectives of the Institute: “Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further ‘an Iran Pakistan Institute of Persian Studies’ shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.... for an indefinite period.”

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the research on the life and sayings of great pioneer saints who spread the message of Islam through Persian. Here is the work of a young scholar, Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi, on the great saint of Multan, Hazrat Sheikh Bahā al-Dīn Zakariyyā Multānī.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan  
22nd November, 1974

Ali A. Jafarey  
Director,  
Iran Pakistan  
Institute of Persian Studies.



*In the name of God, the Beneficent, the Merciful*

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation

Edited & Compiled by  
Dr. (Mrs.) Sharnim M. Zaidi



Iran Pakistan Inst  
Rawalpindi

1974